



A 019 (2F)

Car

P. Cal .

220



[illegible]

رساله خواص بحواله رساله و باء رساله چوتنه

رسالة الكون مسروبة رسالة زبدة الاصول رسالة خشتي

*(Handwritten notes in Urdu script)*

وَأَكْبَلُ الْمَطْلُوعَ هَبَابًا قَامَ سُدُّ نَخْرِ الدَّيْطِ سُدُّ



[illegible][illegible]

ابراج حق الملك محمد اکبر خان  
 خضره ابراج دارب ابراج ابراج  
 اشرف اقدس جهان علی حضرت کور  
 شاه ابراج صفت الماس ابراج  
 شجاعت در بی تمامی عالم شجاعت  
 یاقوت رانی شجاعت شجاعت  
 آمان قدر و منزلت لعل خندان  
 سعد عالم که در عهد عدلش در  
 نیست نامش چنانکه دیگر از این  
 معنی سر و مفرد انباشتی در  
 هر بودی ز بدین

کز رویه صاحب قرآن این چنین است  
 زار و در جهان جبارت  
 زار و در جهان جبارت  
 زار و در جهان جبارت  
 زار و در جهان جبارت

جان بسته و در گردن انسان دیده دل انسان بسته باشد تا جایی که او می آید  
 که کند بنده رضا جویش قضا و قدر نام و کمترین چاکران اراده اش تقدیر قریض  
 الا نام بیت شهنشاه سریر قباب قوسین احمد مل که بر پیشانی تقدیر مرقوم  
 خوانش و موجب ایجاد آرای کامله ارباب تدبیر و باعث احداث حداس صایه  
 اطباء حقاقت تخمیه و مدار بروز و زور و عقاقیر و موقوف علیه طهر و تائیر و تائیر  
 ستوده صفات اوست صلی الله علیه و علی اله و صجبه و سلم تسلیم اکثر اکثر الاله  
 مجرم سران پناه سید ابوالقاسم عرف میر قدرت الله قادری عظمی الله عنه و عن  
 والیه میگویی که چون این عاصی بانواع المصا از ترجمه حدود الامراض انفراس یافت  
 بر زبان عذب البیان گلگون چهره شوکت حشمت خال رخساره احتشام است  
 گوهر شهاب سحر جود و سخا الماس ابدار کان علم و حیا حجت و دست مروت زار  
 عداوت و دشمنی شقت نهاد جوان فطرت بزرگ راسی کجا حجت موت پیرای عیان  
 شجاعت و دلاوری را اگر ان بهادر با قوت رمانی معدن بلغم کده راجه حبیب سیکه  
 اجرا یافت که کتاب فیض انتساب تالیف شریف که تالیف شریف شریف الاطباء  
 و المتطببین رئیس الحکماء و المتفاسفین بقراط و دهر جالینوس بان افلاطون و عصاره سطو  
 دوران ریسند عقل و فطرت طراز چارالش انتقال حدت بادشاه مملکت علوم عقلیه  
 نوآزمای قلم و فنون نقلیه آگاه هر علم ابدان ادیان حکیم مجتهد شرفیایان ابن جاذق  
 الملک حکیم محمد المکل خان ظله و سلم به و وجه لطیف و کلمه شریفیت اما چون  
 حریصان گلستان ان جنبه تان صحته اگین نیت بر دشتن آن از دهم موه مسوده اش را  
 قبل از فرمودن نظر ثانی بلکه پیش از اقامه مؤن باب یا دستخانی رواج دادند لاجرم ترتیبی

از آن گردید با ش شاه عالم  
 عایش در عدالت و در جهانیت  
 زان خدایت و توبه و انیت  
 بدلت بیک عالم گشت آباد  
 جهان را عدل کسری ف از باد  
 اخوی و کسری عالمی که تیرا نشاء است  
 بود که بر بی بیای جام خانه بدید  
 نیت بر این بهر داور داور در بان  
 ملک کمانت و ستان عجب ملک کباب  
 بادشاه دین بهانه فخر شریف  
 آفتاب زده در سلطان هم خدمت  
 سیمان ششم غیر عظم آمان خلعت ایمن  
 سپهر فخر شاهانه عظم شاه عالم  
 خلد اندک و سلطان باین بهر بهر  
 خود دور یافت که خاص جواهر این  
 عوض بار یافتگان حضور لایع  
 برساند از اسرار الخواص و ابرار  
 نایف این اتم است غیض و انتخاب  
 کرد به نایب است همسانی نام نامی

این چنین است که در این عالم  
 هر که در این عالم  
 هر که در این عالم  
 هر که در این عالم

فقط او متوی و  
خوف و باعث سرعت ولادت و  
فصل و جسم و سدس اولاد و  
انحطاط قدر و عمرته و از سو و افات و  
سبب بدیهه و معلوم میباشد و اگر از  
علا آن گشتری ساخته بکن اوزان لسان بکنند  
و پوشند یا بوم فی دست چپ بندند و بسم  
از او دارد و لکنت داشتن قطعه الماس با خود  
باعث ایمنی از ضایعه و اگر از طفل بپزند  
و در صحن محفوظ مانند و نیک خوشه بدو  
گذاشتن او بدندان نقره

۴  
و بتین و حکیم را می تکیه بر من  
فرا رسیده و لغویت آن مفید و نوران  
المان سوده موجب پاک است و در آن او  
و کار از این بیدار و نوران رعن آن یک  
در چشم که جان المان اگر چه جام  
و فالج بر زینا بفصل فریاد موبد  
او می باشد و هر که بگوید از آن بخورد  
در اعمال عزت بهم میرسد  
بلیغی و جان است و در بد اول سرد  
و در دم شکست از من او است  
چون گردان خور

نوعی که در دل خفته باشد چنانچه در مجامع  
مجموعه نویسندگان و نویسندگان و نویسندگان

نیز کرده و پسندیده و بسیار در  
 نیم شغال چون آن بجا شغال  
 صیغ علی بنی و غیره که با کمال  
 الهم زانبع و دره و شیدان و دره  
 خون را که از کمال خدمت باشت  
 باز دارد و اگر کسی که از آن باشت  
 دم بخوابد بیل آن نوع مع اسرار  
 دفع بد صاحب خفا المومنین

در اول مرتبه آن است از طلبه شده اند و نفوس باین ادراک در قدم اول میدان معرفت تو  
 زبان عجز کشوده اند و صلوات طبیات از اول تا ابد بر ذات اقدس مقصود لولا که لما خلقت  
 الافلاک و حسب انک لعل خلق عظیم و برال اظهار و اصحاب اختیار باذات مبارکش که نور  
 مجسم است و نور فشان مرتبه حضیض طلعت راجه نسبت که ادراک او صافش نمایم  
 پیمان تبرکه زبان بجز کشایم و الله در القابل شعر فبلغ العلم فیما به بشر و انه خیر  
 خلق الله کلام ما بعد راقم این طور حکیم محمد شریف فشان ولد صادق المکاتک محمد الکمل  
 تجاوز الله عن ذنوبها میگوید بعضی تراکیب مجرب اجداد که دران ادویه بندی  
 بودند دریافت آن احتیاج بکتاب بندی میشد و در دل گذشت که کتابی در دست  
 ادویه بندی مثل تحفه المومنین و اختیارات ترتیب دهد تا در بر آورد خواص ادویه  
 سهولت بود اگر چه صاحب ارشاد کوی حسب و الهی زاده از اقالی خود اعطی  
 الباخیر الجزا قبل ازین اسلاک دین منسک شده اند لیکن هم قدر قلیل تو مقیم اند راقم  
 با کتب بات هر دو بر گران شمایا و دیگر از کتب بندی مع پاره که خود یاد دست نهاد  
 نموده هر صد فرصت وقت بود که پاره ادویه و ما هیته آن خود تحقیق نموده کتاب را تمام  
 نماید زیرا که حکما هستند و مترجمان به طرف متوجه نشده اند مگر قلیل از قلیل ادویه رسو  
 اند که بسبب هم فرصت نداشت در طاق مهلت مانند تا آنکه دو سه مستکلف کوید که فرصت  
 اند که معلوم و مسوده متفرق مضایع میشوند از آنجا که تعید آن در حد گذشت و تقویت  
 از آن هم در این شین گشت همت بر ترتیب او در زانی که محصور از دست کفر بود و هیچ کتاب  
 معتبر ضمیمه بود مصمم گردید و ما شایع شریف در خاطر رسید اگر خدا ایضا و ضمیمه و نماید  
 سعی موفور و ترقی چهره و ابیه خواص موافق قواعد یونانی و دریافت خود خواهد شد با فعل

نفع بد صاحب خفا المومنین  
 گوید که چون طلاء و زعفران را در آب  
 بقدر سه دم که انداخته اند  
 یکبار در آن ترتیب بند و بعد از  
 در آن نصف کنند و در آن صاف  
 خود تعارف با بهر و داشته باشند تا  
 نگاه دارند و در حال صبح خود در آن  
 او را بر زخمی رسد و از چشم امین  
 باشد اگر رسد و در آن صبح

مغض خلق نمایند و برین کلام  
 در زمره زمره  
 دوم هر دو در سیم و شش از خواص است  
 که حاصل آن تنگی در زنی نیست و فشان  
 او با خود تقویت دل نماید و از دیدن  
 خوابهای نوحش پریشان امینی بخش  
 و غمناک نموی صده و در جوشن کلام  
 و زبان سوم بوم و فاعل زلف الم  
 و در بول و صفت حصاة و قیمت آن  
 و مستحقان دفع و کمال آفتون

بهم در آن دفع بیل و عطای او  
 سفته و زنی خفته مجرب و فشان  
 او بر که دهنده و جلوه بخت  
 در چه شده و در دستار باقی الم  
 زلف الم و فشان او بر کردن  
 زلف الم و فشان او بر کردن  
 زلف الم و فشان او بر کردن  
 زلف الم و فشان او بر کردن







بهند کشتری از آن که در حال آن قوت  
 و چون در وقت ولادت غلبه یان  
 بهند کشتری از آن که در حال آن قوت  
 و چون در وقت ولادت غلبه یان

بر سهو انگشت که بعضی چاه قفس از بزرگان است اگر در کلام من که یا لال از خل فرل  
 است متوجه شوند نظر بر اخلاق خود نموده در پی حرج نیفتند بلکه در تعدیل آن کوشند و بدعا خیر  
 این رویا که نگار بکار برآید از مدعیه که سختی گشت گناهکاران از مدعیه در بیان  
 مفیده آنچه در این ساله مرقوم شد از اسامی ادویه یا موافق لغت شباهان آباد است و یا  
 موافق سنسکرت و الا اسنه مختلفه غیر تناب است احصاء آن متعذر و صاحب فاشته  
 زبانهائی که می کشد و ملکی می نویسد از پنجه از آن کتاب که نوشته شد و غیر خوا  
 اینجا آنچه در کتب هندیت نوشته میشود در صورت تناقض سورطن مصنف بهم  
 رسا شد مثل آنکه سروراهضم می نویسد و امثال آن آنچه خود در مزاج و خواص در یافته  
 از اجداد نوشته باید دانست که حکما هند می نویسند که این دوا هفت دات رافع بنیام  
 پس ضرر و شکر از بیان آن که نزد ایشان است اول کیلوس دوم جنجیم کوشت جهانم  
 پیچیم پنجم ششم مغربهم هفتم و اطباء هند طوم ششتم قسم تقسیم نموده اند و هشت  
 رس که نید فنج کاف و خفایا و سکون را فوقانی هندی و فتح را جمله و سکون بن جمله  
 که هشت در زبان هندی معنی شش در رس معنی فزه و طعم است اول در ففتح میم و ضم  
 دال جمله و خفایا یا سکون را جمله یعنی شیرین لطیف سرد و ملین صفا و مویث کف  
 و گرم در معده و افرانده منی و شیر زنان توانایی و روشنی چشم و فو بهی عضاد و چون فراط  
 خورده شود تپ و تنگی نفس آرد و خاریز در گلو پیدا کند دوم ال بیج نموده و میم و سکون لام  
 یعنی ترش چون بخورد گرم و بسکت است و چون مساس نمایند سرد است و هم و شطیام  
 و افرانده کف و صفا و افرانده باد و کاهنده فو بهی افراط بان کت پست  
 است اراق خون امراض گرم و سوزش عضای پدید آید سوم لون ففتح لایم و و او و سکون

چون در وقت ولادت غلبه یان  
 بهند کشتری از آن که در حال آن قوت  
 و چون در وقت ولادت غلبه یان  
 بهند کشتری از آن که در حال آن قوت

بهند کشتری از آن که در حال آن قوت  
 و چون در وقت ولادت غلبه یان  
 بهند کشتری از آن که در حال آن قوت  
 و چون در وقت ولادت غلبه یان

بهند کشتری از آن که در حال آن قوت  
 و چون در وقت ولادت غلبه یان  
 بهند کشتری از آن که در حال آن قوت  
 و چون در وقت ولادت غلبه یان









از خواص فیروزه هست که از آن  
 در اول هر دوسه روز یک بار  
 فصل فیروزه فیروزه  
 و بطوریکه اصل راه باید  
 اورا نشاندید این تقویت از آن  
 و از آنکه بگوید که دوا هستی

که در آنکه می شود و ملاقات حق  
 و در حق و دوسه روز یک بار  
 فصل فیروزه فیروزه  
 و بطوریکه اصل راه باید  
 اورا نشاندید این تقویت از آن  
 و از آنکه بگوید که دوا هستی

لیکن در ارقم ترش او هم خالی از حرارت نیست و شیرین اورا اطباء یونانی در دوسه گرم و در سه گرم خشک  
 نوشته اند و در تقویت باه و کرده و سده و کثرت غذا و همچنین بدن طبعیت و نیکو کردن  
 رخسار و در ارقم تجر بر سیده بهجه بوسیر و در ب تقویت دل و خفقا ن مفید نوشته اند لیکن  
 این مقدار این کم را یعنی نافع بودن خفقا نرا مطلق نمیدانند زیرا که در چند جا صاحب خفقا ن  
 حار است از دوا و خفقا ن گشته و مضر جگر نوشته اند و مصلح آن بوز حکیم علوی نامحرم بنویسید  
 که اگر مضر جگر خواهد بود ترش و سبز و ارقم کی از ارمادند و ستان را علاج ضعف جگر و تنقفا  
 نموده و از آن امراض شفا کلی اورا حاصل گردیده بود بعد از دوسال با سه سال استعمال  
 آن به کثرت نمود و از آن قلیله منقصه شده بود که مرض مذکور نموده و دیگر جای هیچ چیز شده نموده  
 حکیم علی بن مغفور در شرح مفردات قانون مینویسد که از صوبت این سوه که مشابهت بگوده دارد  
 و را قیم که نموی کرده خواهد بود بعد از آن در امراض کرده استعمال گردد بسیار مفید یافتیم حتی که  
 جمیع ق که بشارت کرده بود استعمال کردم جمعی مذکور را مل کردید قول حکیم علی بن مغفور و در نظر  
 این بمقدار و صحت نیماید زیرا که هرگاه جمعی ق حاضر گشت پس مجرد علاج سبک عبارت از صلا  
 مزاج کرده است بکار نمی آید که اگر علاج او هم فی نفسه نموده شود و دوا نافع مخصوص مرض  
 باشد که اگر گفته شود که آن به سرد و تر است یا آنکه تقریر کرده شو چنانچه حکما قدیم اهل هند و مصر  
 که عبارت از طلا گشته است تقریر میکنند در نافع بودن جمعی ق یعنی در گاه که اگر چه گرم و خشک است  
 لیکن تقویت سده قوی نماید پس چون صلا به پیدا میشود و رفع پوست مرض نیماید و طبیعت  
 هم قوی میگردد و از حرارت غریبه با و ن خالصها میفرماید و مخفی عالم فن نیست که سرد و تقریر  
 خالی از خلط و بعد نیست یا آنکه گفته شود که مراد او از جمعی ق که مشابهت بدن بهد زیرا که هرگاه  
 که جمعی ق که بشارت است پس نه از امراض کثیره مشابهت بدن بهد زیرا که هرگاه

فصل فیروزه فیروزه  
 و بطوریکه اصل راه باید  
 اورا نشاندید این تقویت از آن  
 و از آنکه بگوید که دوا هستی





در کتب طبایع جیت رافع  
 طاعون با و فیه جاد و سواس  
 و صبح زفقان و رافع خجاد  
 چون زلف الم و قطع رجا  
 و زینت استی او جبهه فضا جی کجا  
 و منیع ضوا فیه و عرف و در  
 دان و شهن او جبهه فضا جی کجا  
 و دیدی دنان و فو قیض حله

باد و بلغم و جذام و جرب زهر باد و مایل و مجروح بیماری پسر و گول و بوشلر امراض جل و استقا  
 و گرم نمک و درخت اگر که گل سفید شده باشد اگر او را یا پرشته بر شاخ او بندد و الا بار بگیرد  
 و هرگاه در روز یکشنبه که پیشتر واقع شود و محل زیتون در بر آن خست نهد و حلوان درج کند  
 و قدری ریخته نیز نه پس برگ و شاخ و پوست و تنه و بارش بسته اند و در سایه خشک  
 کرده بسایند و سه هفته از آب شیر کاه و دو دو و متقال بخورند تا برنج کن صنف و  
 ناتوانی و پیری برود و جوانی آرد و هر که اهرابین مطبوع گردد و اگر کجاء بخورد عمرش دراز شود  
 و قوی گردد و اگر از اینج او مهره ساخته بر بازو بندد و از سبب جن بر بی سحر و تپا می آید  
 باشد و اگر زنی بیخ او را ببول خود سائیده در فرجش باند کند شوهرش مطیع گردد و از این  
 مهره کوه بشیر یکبار شاخش بر آید پرشته بر کند و جماعت نماید و بطور ازال اثر می آید  
 و هر زنی که بخش یکتقال باب بهنگه بخورد با کرده گردد و بخش با خون بز و مسکه کاه با سخته در  
 کشنده تیری نظر افزاید و در دهنتری آورده که شیر آن هر دو قسم زهر است و لاسهای غایت  
 سخت آورد و بسیار گرم است و آنچه تجربه آمده است اینست که برگ محمل اورام اند و نمبر و مفرج  
 است و بشور و دلهار با تحلیل و فخر نافع بود و اگر شیر بخورم برسد باعث درم و خارش و قرح نیست  
 آل بد بمره و سکون لام هم مجنبه است صاحب دارا شکو بی چنین نوشته و نیز بعضی اغره چنین گفته اند  
 لیکن حقیر هر دو را ملاحظه نموده مجنبه یعنی فوه چوب باریک می شود و آل نبره رنگ مایل زرد  
 چوب باریک آوت بهکت بد بمره و کسر دال مملو و تشه یه مار و فتح بار موحده و خفاد  
 و فتح کاف و سکون تا و فغانی تر حبه او آفتاب است نام کلی است سوج کمی نیز گوید و خوش  
 در طوبانی مثل خدام و برکش مثل و گلش در زرد طلای و رنگها و دیگر هم در میان  
 و انگه دار و گویند طرخه آفتاب میگوید با نظر او میگوید و دو قسم نوشته اند خورد و بزرگ هر دو

و از این کون هم داده از دل  
 بر او و ختن حرات خورنی بیاده  
 نمودن خنک و خور و تصفیه خون  
 نیاید با جبهه یکتفه اند که اگر برده  
 بنشیند خون او در زشتی نشود  
 سیم را شنود بود و اگر با خفای  
 تعلیق نماید و کام که سلق است  
 هم الصبیان این بود و تعلیق باوت  
 بجا و حفظ خنیت مانع استعلاکات

۱۳۴

در اگر صاحب دم تعلیق نمایند  
 را تحلیل کند از حضرت امام صفایان  
 رضی الله تعالی عنه در ویست که اگر بکوبی  
 با قوت در دست کینه که بر پیشانی نهانی  
 بکند فصل کینه با قوت در دست در  
 قوت مل و فخر و فو نیز از اصفاف  
 دیگ است و در شنیدن اکثر با قوت در  
 بهر قیاس اسلام است حضرت امام  
 صفایان ثانی رضی الله تعالی عنه فو  
 که بر او اکثری با قوت در دست

افغانی مانع و فیل الم و فو قیض حله  
 قطع زلف الم و در فو قیض حله  
 فیلک او بر کون همه خفای  
 و فو قیض حله و فو قیض حله  
 فو قیض حله و فو قیض حله  
 فو قیض حله و فو قیض حله





کینه او کشف بسیار آن  
 سبب بود بهیچ بیخود بود  
 و سبب شک در اول کرم  
 و کینه بود او از بدن آن  
 و کینه بود او از بدن آن  
 و کینه بود او از بدن آن

و فتح شده پس از اشاره او جهت جس خون چهای تازه دفع و محقق و منسل نشاء لطیف  
 تر و طالع و مطیع آن و شراب محلل خنایر و با سیدی تخم مرغ جهت سوختن آتش و با نفاده  
 جهت تخفیف گوشت آوردن قروح جنبه دفع بوشتهای پر آب آبله موجب قدر شترش  
 سه دم و مضرعه و مصلح غسل و بدش چوب کوکناست آوکی بدبهره و فتح دال مملو  
 و بندگی کلف و سکون یا تحتانی اسمی از اسماء ابر است و خواص در راس گرفته آید  
 الله تعا آبنی همدی بفتح نمزه مده وده و خفا و نون و کسر باد موده و سکون بار  
 تحتانی و فتح و سکون لام و کسر دال مملو و سکون یا تحتانی و دوا بند سبت گرم و  
 خشک و دیم برای خارش و فساد خون و قوبا و ضرب و مالیدن خوردن مفید ضر  
 قلب مصلح ناسج بدل یا بچی یا تخم نیوار یا زرد چوب شربت یکدم فصل الباء الموحده  
 ابهرک بفتح نمزه و سکون باد موده و خفا و ده و فتح را و مملو و سکون کف دفع بر سو  
 و فساد اخلاط و زهر و اورا اطباء بند نهاده و یکفته استعمل میکنند در کتب  
 هندی مثل گنج باد آورده و آن طریق گفته شدن افون کو بخت بعدی طلق است  
 ابها بفتح نمزه و باد موده و ده و زور و فتح یا تحتانی و سکون الف سم بلیه است  
 یعنی دور کننده خوف فصل الباء الفارسی ایراجتا بفتح نمزه و سکون بار  
 فارسی و را مملو و الف و فتح جیم و تا و توفانی و الف ثانی و فسم و دیم بیل بند و خارش  
 بقدر نیم گرم بعضی اندکی زاید بصورت مثل درخت کنگبی لیکن برگ کنگبی الماس و برگ  
 ایراجتا شش بر دو قسم سرد و از ایمنه قوت بهره و صاف کننده آواز خنجره و دافع آسب  
 و یو و در و گلو و جذام و فساد و باد و صفراء و بنغم و بنغم خام که از طرف اسما آید از انفع نایم  
 و سوزش اعضا و فساد و زهر و دمل و بتره دفع کراند اپا مارک بفتح الف و باد فارسی

و کینه بود او از بدن آن  
 و کینه بود او از بدن آن  
 و کینه بود او از بدن آن  
 و کینه بود او از بدن آن  
 و کینه بود او از بدن آن  
 و کینه بود او از بدن آن

فصل الف و فتح جیم و تا و توفانی و الف ثانی و فسم و دیم بیل بند و خارش  
 بقدر نیم گرم بعضی اندکی زاید بصورت مثل درخت کنگبی لیکن برگ کنگبی الماس و برگ  
 ایراجتا شش بر دو قسم سرد و از ایمنه قوت بهره و صاف کننده آواز خنجره و دافع آسب  
 و یو و در و گلو و جذام و فساد و باد و صفراء و بنغم و بنغم خام که از طرف اسما آید از انفع نایم  
 و سوزش اعضا و فساد و زهر و دمل و بتره دفع کراند اپا مارک بفتح الف و باد فارسی

و کینه بود او از بدن آن  
 و کینه بود او از بدن آن  
 و کینه بود او از بدن آن  
 و کینه بود او از بدن آن  
 و کینه بود او از بدن آن  
 و کینه بود او از بدن آن



و از آنکه برآورد و اگر او را با سر که  
این سنگ را بیاورد که  
جست الخیر و مانده باشد  
زانی گردد و اگر در شکم کسی  
می آید این اثر از وی  
نوزد است و چون زانی را  
بهرت عمر ولادت و در زانین

والف وفتح هم الف وفتح راء مهمله وسكون كاف وفتح حاء هاء وبياء فصل الماء  
الفوقانی اتیس فتح هاء کسره فوقانی وسكون ياء تحتانی وسين مهمله و نون بوسيد  
سیاه سید او کثیر الوجود حتی است سید رنگ بقدر جدوار بود و پست و بلند دارد و  
بر سطح بعضها یکد زارنده قبل بود کی نوع مشابه سید بود هم و نوع تنیر و تلخ و گرم قابض  
و باضم بود و قی و اسهال ملغی و بوسیر دفع کند فصل الماء الفوقانی است  
اسکن بضم همزه و فتح ناء هندی و خاء نون فتح كاف فارسی سكون نون نخی است  
شهرت کبش بنیر که اندکی کوفته باشد مقوی باه و ممسک منی در اکثر تراکيب هندیه  
مقویست عجلت اگر کوفته حاصل قصب بطلان نماید سطر سازد و نافع در درگده و سپرز  
مقوی کرده فصل الحیم جموع بفتح همزه وسكون جیم وضم هم وسكون واو و وال مهمله  
تلخ و تند و گرم و یک پستی طعام و قابض شکم و مقوی دل و افزاینده منی و دافع فساد باء  
و بلغم و غشایان امر قرض معده و گرم شکم و فواق و در دمنانه لیکن در شکم سوزش بهم رساند اسم  
کرض نوشته اند البته مشابهت باو دارد در میان انیسون کرض است یا اختلاف در میان  
کرض و اجمو بسبب اختلاف زمین و لایث هند و تیان بوده باشد اجوائن بفتح همزه  
وسكون جیم و فتح واو و الف و کسره یا تحتانی وسكون سیمی از دست سیمی به جو مار  
هر دو تلخ و تند تشبیه با جو و از و کوچکتر و با حراقه و بوی تیر دار و گرم و سبک گوارنده  
مشبه طعام و دافع فساد باء و بلغم و استسقاء و نفخ شکم و پچش بید در دمنانه و خلطه و  
گرم شکم بعر بنی ناخواه است اجوائن خراسانی بضم خاء و فتح راء مهمله و الف و فتح سین  
مهمله و الف و کسره نون سكون ياء تحتانی ساقش غلیظ و مانند شیم خبری بر او طاهرش  
در غلافهای تریاکم در تحت اوراق تشبیه گل انار و ملو از تخم غیر در شیب بجایه بسیار و

غایند علای او بخانه زینب است  
و گویند هر که داد دست بخردن او  
غایند موی سفید او سیاه کرد و در آنگ  
در سوراخ مورچه با انگارند مورچه  
بریزند و چون زغال در سینه باشد  
و او را بجلد بسته شود مرده زینب باشد  
و احوال غایند و هرگاه که در غیبت  
بود از این نیز مرده زینب

14

۱۶  
و یکبار از آن استحال نماید و شخص  
مکحول متغایب است و بدین نظر  
شخص مکحول با این که در ذریع  
محبت نانی با وی گردد و در ذریع  
آن تصور زیاده و مجرب نماید  
و چون لوجی از آن ترسیده و در  
طالع جوهر از آن نقش نماید لای  
ان محبوب و کمال اهل عالم باشد  
و نشان غریز قهر

و در چشم با پای او بود و جوید  
باشد و حاجات وی روان  
کرد و هر که بر این سنگ مطالعه  
خود را ساعت ببطور صورت  
نمایی نقش کند و در زیر او  
صورت او باقی باشد و معیار  
و در آنست که در چشمها اثر و شمع این بابا

در مدنی ظفر یا بوی دیگر که در  
نصف الدین و کبریا در کبریا  
سکرده اند در سکره کبریا

حجر صمدی  
نقاری خانه است و خاکی  
میباشد از اجزای جنس زاده

در مدنی ظفر یا بوی دیگر که در  
نصف الدین و کبریا در کبریا  
سکرده اند در سکره کبریا

کوچک تر هم بر لنگ است اجمالا چندانضم نمره و سکون جیم و لام و الف و فتح جیم و کاف  
و سکون نون و فتح و ال و ممله و سکون نون هم فصل سفید است و خواص در چندین مایه  
اجاجان بفتح الف و جیم و الف ثانی و نون و بعضی در میان الف و نون یا در تحتانی ضافه  
نموده اند یعنی اجاجان درخت او بزرگ میشود برابر درخت آبنه و برگش شبیه برگ آبنه  
و از او دراز و باریک و درخت او سایه بسیار دارد و پهلوی او دراز تا بقدر نیکو و بسیار باریک  
فصل الجیم الفارسی اچمه بفتح نمره و نشدید جیم فارسی و فتح آن سکون و لام هم پیوسته است  
فصل الخاء المعجمه اخروث بفتح نمره و سکون خاء معجمه و ضم را در ممله و سکون و او قار  
نوفانی هندی و اکروث نیز آمده بجای خاء معجمه کاف و در شهرت و درختش کو بی است  
و برگ آن شاخه برگ سافج هندی شیرین گرم و گران بلین منقوی عصاره و دافع باد و در تقو  
باه و داغ بدی تجربه محرز رسیده بعربی جزو کینه فصل الدال المعجمه الدالک  
بضم نمره و وال ممله و الف و فتح لام و کسر سین و ممله و سکون کاف و ثقیبی از غله است  
اوی بهاسکر بضم نمره و کسر وال ممله و سکون یا در تحتانی و فتح بار بوجه و خفاء و الف و  
سین ممله و فتح کاف سکون او ممله قسمی از کاف و رست او کاف و فتح الف سکون ال ممله و فتح را ممله  
سکون کاف تازی پنج است شهر معروف و خواص این او گفته شد فصل الراء المعجمه  
ار فی بفتح نمره و سکون را ممله و کسر نون سکون یا در تحتانی هم درختیت و طول بقدر  
درخت شفا ولیکن شاخ بسیار دارد و از زیر تنه درخت میروید و بعضی تنه معلوم نمیشود  
و برگش مثل برگ سنبله او گرم است غلبه او را بر باد و ماس دفع سازد و در دهنتری او در که  
چرب و ثقیل است و رحمت با ندر و ک بعضی و ضعف جگر و در غایه و شتهی و رافع قیض و سده بروده  
بکشد و او را فی نپولم داده اند است از سر بفتح نمره و سکون او ممله و فتح و سکون را ممله و ثا

برودت و در دود و هم خشک است  
و از او صابون بر کاشک بسیار  
خارج چون بسیار خشک است  
نکته است بر کاشک بسیار  
درست کردن آنست که آن منقوی  
و از رافع و خشک را بر کاشک بسیار  
نیز کاشک و کاه کردن و در  
خط صحت چشم و ترش و دانه  
و در ترش و دانه و کاشک بسیار

۱۷

السیار و مال بسیار  
بکشد و انیم از ساینده او جهت رافع  
خارج و با عشت تیز و دود و نون  
نخورد و در دود و نون جهت عکس صفا  
دودی و در دود و نون جهت عکس صفا  
بکشد که از ریش مواد ساز نشود  
و در دود و نون جهت رافع و در  
شکم که از دود و نون جهت رافع و در  
شده باشد بغایت منبت و در  
و مصلحت شست و شستن از کلام الهم

این طلاس و لیسناطین را  
در دود و نون جهت رافع و در  
شکم که از دود و نون جهت رافع و در  
شده باشد بغایت منبت و در  
و مصلحت شست و شستن از کلام الهم

لیکن به سطریش کند در سطر اول  
 احوذ بحلال الله و سطر دوم احوذ  
 بحکات الله در سطر سوم احوذ  
 رسول الله و در زیر لیکن سطرش  
 کن سطر اول است با الله و کتبه  
 سطر دوم انی و اثنی و سطر  
 و در زیر لیکن سطرش کن انهم الا  
 الا الله مخصوص و در دست کن  
 این انگشتری را در هر حاجت که بخواه  
 دشوار شود و در سبب که حاجت برسد

۱۸  
 برآورده میشود و در سبب است  
 پانسی میل شود و نیز از بدن  
 برآورده شود و بر وی وضع  
 در شب خدا و در وی وضع  
 او بشود و چنین دفع است  
 از خویش بر او حذر کن  
 نباشد و چنانچه این برسد و بخورد  
 بجهان بر ویست خلاصه خوب  
 محافظت نماز را از اسرار خداوند  
 ندانی و تبارک است چنانچه

از انگشتری به باز انگشت  
 که انگشتری باشد و دردی  
 از انگشت انگشت حضرت زینب  
 باشد آورده اند و در این سبب  
 که عثمان بن ادراس  
 گفت من بزرگم از عالم غیر  
 حضرت جعفر صادق علیه السلام

و او که می نوزید و تور در شهر مینویسند و زبان دار الخاقه شبها بجهان آباد و در آنکه دیگر نور را قسمی او  
 میداند و آنکه درخت او کلان باشد و در کناره کشت بیشک یکبار نماز نوزید و درخت را بر  
 خود میباید بقدر یک نیم گرم بگوید هر روز و هر روز بهر از نورست و تور را بهر بیشک یکبار نماز و در دنیا  
 و هر را بهر که کند در دنیا بگوید و در خریف یکبار نماز و در کلان و دانه را بهر خورد و تور را مذکی بود  
 و با جمل غله مشهور است در اکثر بلاد هند یافته میشود و خشک است و بکافض و دفع فساد و بلغم  
 و خون فساد و هر و بلغم رخت و اندک شیرین با انگیز و زرد محرم در دوم و خشک و سبب و مقوی  
 سعه و تقیل و نافع با مرض لمغی با چون او را اول یکد و جوش آب و آن آب را در کرده در آب  
 دیگر بزند و دفع بویست او میشود و اگر شیر و بویست بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 بویست آن در صورت نانی بسیار بسیار میشود و اگر برگ او را در آب جوشانیده از آن مضمضه کنند در  
 دندان برید و بهاری را بر شاخه گویند و او بضم غره و سکون را در ماله و ال ماله و بعضی عوض  
 ماله را و فوانی هم بپزند و اندکی آب است و فوانی است و فوانی است که بپزند و فوانی است و فوانی است  
 را در ماله و فوانی است و فوانی است و فوانی است و فوانی است و فوانی است و فوانی است و فوانی است  
 که روز بروز لاغر و نحیف تر شود بهاری گاوش و صحرای گویند از فوانی است و فوانی است و فوانی است  
 و ال ماله بپزند و فوانی است و فوانی است و فوانی است و فوانی است و فوانی است و فوانی است و فوانی است  
 شمش در جوشهای پر خا و در دانه اش بقدر قهوه و سقط بطور کاغذ ابرسی سیاهی سفیدی آمیخته  
 و قسمی است از مریخ هر و شیرین گرم و کران و دفع قوی و فوانی است و فوانی است و فوانی است و فوانی است  
 صلیح و استقامت و تنگی نفس و سرد و بلغم و جلد و امیات که فساد داده خام است و نم هر و گرم  
 و مصل و دفع فساد و دروغ و تخم او محلل است جمله علتها با در نافع بود و مصل است بقدر یکد و کوله  
 در آب حلو که اندکی گرم نموده برای قوی شود و داده شد نفع بین نموده و قوی شود و نفع گردید الله

ساله خواص البقا ابرسی  
 بیخه عالم شایع  
 احاط آن از تصنیفات  
 اشرف الحاکم حکیم  
 شریف خان  
 منتقد

بسم الله الرحمن الرحيم  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 بسم الله الرحمن الرحيم

ماجد بجای روغن بادام روغن بیدار و روغن سدر و روغن بادام و روغن بادام  
 آن استعمال میفرمودند و هم مغفور بقدر دو دام سه دام هم در امراض عاصیه  
 استعمال میفرمودند و چون برگ او بر روغن چرب نموده گرم ساخته بر موضع در ناک بندند روغن  
 در نماید و چون تخم او کوفته با جوات انجسته یکدور و زرد کند تا عفت پذیرد و بطن مانده خارش  
 بر طرف سازد و در عصبه کهنه و چون مغز و سینه بسیار بخیسته بخورد اسهال آورد و روغن او گرم است  
 از جنس مستحضره و سکون را مهمل و ضمیم سکون است و در تب و هم هم او گرم و درخت بود  
 و دفع صفرا و بلغم و مانند کی و عتبه ناز و دفع غایه و مضر بود با مراض پاک و درش و جرحه را پاک کرد  
 و او هم آورد و مسک و قوی بدن توانست که را پاک بپزد و در اکلا و طلا مستحکم و بعضی مرد  
 نوشته اند و نافع ضرر سقطه از الفتح و در سکون را مهمل و ضمیم لام و سکون و او هم درخت کمی  
 فربه تر دارد و بلغم و در شته را در قیاض بود تن را شیار کند و گرم شکم و جلد و دفع نماید از او بی و  
 شمول است از قوی که بجز و سکون را مهمل و کسر او و سکون و کسر تا در فو قانی سکون را بپزد  
 هم و بریت و در باد موده بیاید از وی بفتح الف سکون را مهمل و کسر او و سکون یا درخت  
 پنج رستنی هندیت و تخمین است و طولانی بقدر یک گره و یاده و کم و چون است او و در کینه  
 مغزش سفید بر آید و شاخه او بقدر یک گره بزرگ کلان او و بصورت برتری که بسیار او درون باشد  
 و در صفا و ملاست قریب بر یک کیلا کجا او هم پنج رستنی مذکور است در اطراف کجا او و وی بر آید  
 و کجا او و صورت اکثر و در کلا فی و صورت قریب با و نجاشه و در پنج و در هند و در  
 مستحکم است اهل هند و وی را بجز او و شست و تنها بخورند و کجا او را در نور بریان نموده بخورند  
 و هند و از بزرگ و شاخه او را بخورند و میسازند و با بجمه افراخ او آنچه دریافت شد مایل بر دست و  
 متوی با و خط منی او و بول را با قیاض و مضر بخورند و مصلح آن ترشی و شستن آن در آب با لافه و کجا او

از سکه جهان بلیات دوران  
 محفوظ و در دست است  
 غلام محمد جگر محمد صادق  
 خان بن اشرف اکابر  
 نفعی و در صفه و در کمال  
 مندر و مانند و در دست  
 نشان و در دست و در دست  
 کسی را بطبار این مان الی الان  
 ترابی که کما و کیفیت و با و با

۱۹

آن بوده باشد تا یقین است  
 در این اوقات بخاطر این صفت  
 که ساله جامع امور ضروری که متعلق  
 به و باد شسته باشد از کلام ساده  
 بجز این استنباط کرد و مع آنچه از  
 بجز این عالک را بجز آن صحبت  
 به و لست زبان فارسی الماکند  
 نباشد که فائده آن علم و نفع  
 آن نام بود و در سید جمیل بر این  
 حسن عفت این نیستند شود

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

در کتاف عالم آریسه  
 کشت که بخت قدر در این  
 کلمه سنگه هندی باد  
 و صدای علمش در این  
 جهان شهر گردیده از ان  
 خوش اقباله شرف و اعلی  
 دولت و شرف و جلال  
 شکرش خصل و دانستن

قوی باوست و در خاص گر آنکه مضرت او بجزیره نیست بهاروی زیاده است میگوید که قلعاس است  
 لیکن در جزیره بر کهای خلاف بر ظاهر است چنانچه حسب نسخه المونین نوشته که برگ او شباهت برگ کلبه  
 گر آنکه نسخه نسخ خط از نسخ است و دیگر جزیره را تطبیق میتوان داد و مزاج قلعاس گرم نوشته اند  
 و از بعضی اعراب که پرسیده شده اند میگویند که قلعاس هم اروسی است و اسد علم بالصواب  
 اگرک نفعی نمره و سکون را در مصلحت است اگر هم که است از مریض نفعی نمره و سکون را در مصلحت است  
 یا تخانی دال مصلحت است که در نوعی از کبیر است و در مصلحت نفعی نمره و سکون را در مصلحت است  
 و فتح سین مصلحت است و در مصلحت است فصل السین المصلحت است که در مصلحت است  
 سکون سین مصلحت است و در مصلحت است و فتح کاف و نفعی نمره و سکون را در مصلحت است  
 اگر کاف نفعی نمره و سکون را در مصلحت است و در مصلحت است که در مصلحت است  
 زمین کند و نفعی نمره و سکون را در مصلحت است و در مصلحت است که در مصلحت است  
 و در مصلحت است و در مصلحت است که در مصلحت است و در مصلحت است که در مصلحت است  
 و لام اسپرک نفعی نمره و سکون را در مصلحت است و در مصلحت است که در مصلحت است  
 و الحاق الف صاب من خود و در مصلحت است و در مصلحت است که در مصلحت است  
 بعضی گویند که اسپرک اسم الکلیل المکات و شبهه در شهر بخیری دیگر است و اغلب موافق نوشته  
 صاب من خود مراد اسپرک باشد که در بعضی خواص چون افروندن منی و دافع فساد حمت  
 هر سه خلط و برون می شود و سبک افق اسپرک است و در بعضی کتب هندی اسپرک را دافع بوی  
 خوشی بدن و استسقا و ضعف و لاغری زن اثر زهر نمره نوشته اند و اسد علم اسکندره نفعی نمره  
 و سکون سین مصلحت است و در مصلحت است که در مصلحت است و در مصلحت است که در مصلحت است  
 سفید رنگ طوفانی بقدر گرم گرم میشود و کنده بمقدار شکر قند بود و خشک است و شباهت بقاقل مصری

که و باد اصطلاح اطلاق داده اند  
 است مراد از اسباب ارضیه  
 یا سادیه و عادت میفرمایند  
 و بطاعت و محکم و مضیک درین  
 از اینها بعضی غیر میکنند  
 سادیه و غیر کات افلاک است

۴۰

که موجب اثرات خفیه و عوار  
 میشود و بعد از آن که کمال  
 اخبیت بغداد و کمال  
 طب از انجیل می نامد اسباب  
 ارضیه پس بخار است  
 ارضیه میشود از سادیه و  
 و سکون و نفعی نمره و سکون را در مصلحت است  
 یا استسقا و ضعف و لاغری زن اثر زهر نمره نوشته اند  
 و اسد علم اسکندره نفعی نمره و سکون را در مصلحت است  
 سفید رنگ طوفانی بقدر گرم گرم میشود و کنده بمقدار شکر قند بود و خشک است و شباهت بقاقل مصری

از یک بلبله دیگر است  
 و در آنکه کلامی است  
 و در آنکه کلامی است

از سبب مذکور در اینجا  
 بسیار معلوم میشود که  
 از بدن زمین غنی میشود  
 معلوم میگردد و در سواد آب  
 در بیان پیدا کردن سبب  
 و او شغل آن است که  
 فاسد از زمین صعود کرد و در  
 هوا مخلوط شد و در هوا فساد  
 پیدا کرد و مواد کاسه تناسف  
 در دل نفوذ کرده روح که در دل  
 است از فساد و در طبوبات  
 و اخلاط که مجاور دل است سبب  
 مجاورت فساد یافتند و گرمی  
 بسیار پدید آمد و در جمیع  
 بدن پخش شد و این اختلاط را  
 ۲۱

و بزرگ او مشایب بزرگ است و از خوردن و نرم و بار یک و نهال او از زمین اندکی بالا برآید مقدار  
 سه چهارم که زخم و تلخ و گرم است و مهبی و دفع فساد و بلغم و اما در اعضا و برهه از جمله این  
 است و پنج کالنج نوشته اند ستم که بر غره و سکون بن همله و کسره نارفوقانی و سکون  
 و فتح راه همله الف هم شال برنی است استهل نهشایکی ضم نمره و سکون بن همله  
 ضم نارفوقانی و خفاء و سکون و او و لام و فتح بار سوجه و خفاء و سکون نون و فتح نا  
 فوقانی هندی و الف و کسره کاف و سکون یا و تحتی هم بر تهاست یعنی با و بنجان بزرگ  
 بدان معنی که شجره آن شاخه بنجان بود استهل بدینی که بر نمره و سکون بن همله  
 و فتح بار و خفاء و سکون لام و فتح با و فارسی سکون ال همله و فتح نیم و کسره نون سکون یا و تحتی  
 هم بعضی قسم کول است در زمین که آب شسته باشد روید سرین قلع و سر بودتی و خون اسهال  
 و فتح کد و بعضی گفته اند که کل سرخ است او سیر ضم نمره و سکون بن همله و یا و تحتی  
 و در همله هم سست که در تهاست این از و خشیانه سازند هم و او ضم نمره و خشیانه یکم و دفع فساد  
 بلغم و صفرا و خون و سکون تشنگی و نافع آبله و جوشیدگی و سوزش اعضا و شواری بول و نافع  
 و با و شور و نمک است با خالصه در تقویت معده و قبض شکم و در ب در تجربه را هم نیز آمده  
 فصل الشین المجره است بزرگ نفع نمره و سکون بن همله و فتح بار سوجه و الف  
 همله و سکون کاف ترکیب می شعله و او است تکانه و معنی است بزرگ هم همین است و اسما  
 او ویه روده پر روده کاکوئی چهره کاکوئی میا هم با جداجو که که یک این ترکیب سرد  
 مهبی و موی اعضا و مولدنی و نیز زمان محمل و دفع فساد و صفرا و باد و سوزش و اما در اعضا و خلد  
 او ویه این ترکیب کشمیری اندک حال اکثری اندک است کن نفع نمره و سکون بن همله  
 و کسره نارفوقانی بند می ضم کاف فارسی سکون نون هم عدای است مگر که کجسته و پنج وجهه

تمام اخلاط بدن فاسد شده  
 امراض و بایه حادث خواهند  
 شد و اگر غلظت این امراض همکار  
 مبتلا خواهند گردید که ساینکه بود  
 رویه در بدن آنها کثیر باشد و مفتوح  
 تمام با ضعیف القوی خواهد در  
 خلقت و خواه از خلط یا غیر آن  
 بوده باشند و کساینکه استحال  
 هم بیشتر گنبد برای تاثیر و بایا  
 زمستند اند و امراض و بایا  
 در مواد بسیار که از آنها  
 میشوند فلانست اینها که میباشند  
 و نامت میمانند و در موسم گرما  
 در خلیف که باران کثیر باد و امراض  
 مذکوره قبل مردم را عارض  
 میمانند و در وقت اینها بسیار  
 میشوند فلانست اینها که میباشند





بزرگواران کرامت و عفو  
عظیم در نواحه بلاد  
مکای است و افاضه جو که  
از حق فشان مجرب و مبارز اسباب  
دولتم و سواد چون اسباب  
بیاد ان کرم و مازن بار



نشان بودن و باز اسباب  
 خلاف غلبه فضل سابق  
 کردن غلبه آن نفس  
 بکوت بسازند و زیان  
 جانوران که در زیر زمین  
 کثیر در عالم و مردن در کجین

از بی نهایت فصل چهارم  
 و بالاحی می شود در این کتب  
 الاضطراب بشیر العقل عظیم الکر  
 و بعضی آن مرتبه مضطرب  
 مختلف روی الحال می باشد و در وقت  
 ضیق نفس و عطش می شود و گاهی جان  
 می باشد که اگر آب از زمین فو  
 از راه بینی خارج گردد و در روز  
 اول هلاک کند و باشد که با چهار  
 روز امتداد کند و کم است که فو

۴۸

شود که بیکبار و باران  
 تا بکشد و وقت مردن رنگ  
 چهره و چشمان بسیار شود و باشد  
 که چشمان خشک شود و زبان خشک  
 گردد پس از آن حرکت بدن  
 شود و متوسط نبض گردد و میبرد  
 و نیز خشک عظیم می باشد و حالت  
 شک خفاق عارض گردد و چشمان  
 غبار و جاذبه در زبان بعضی

و اینست در انظار بسیار است و قلب او را از لیمو کلاوت می سازند و تحلیل و هضم و تسکین و جمع  
 و طبعین که تجربه در آمده اهل جاگیر می لغت نموده و بیم و سکون لام و جیم فارسی الف و مخافه و  
 و کسکاف خار و سکون یا تخت و کسره همله و بار تختانی نیز تر ترش و رخت هندیت بقدر  
 غلبه الشلب و طول درش کشیده و عرض آن از بالا بقدر آن گرم و سبک و تنه ای و هضم طعام و دفع  
 شکری می بود و هضم و حابس اسهال و دفع فساد و بدو بلغم و خون لیکن صفرا و کثیر است اما لغت  
 نموده و شش و کبده و بیم ساکن و کسره لام و سکون یا تخت نموده و خفیت کلاوت برگه آن بسیار و کسک  
 و بر هر دو طرف شانه های باریک او بر وید و شب یکجا شوند و صبح جدا دانه های در میان عمر  
 بصورت با قلا و در حجم زیاد و غرض کمتر از شیری حد به دارد بقدر نصف دایره و بعضی کم و بعضی  
 زیاد و حسب تخته المومنین نوشته که در خشک شدن و زخم از ظاهر اسباب عدم رویه اوست ترش کردن  
 و دفع با دو افراشته صفرا و خون نجاسیت رسیده او بلغم و تنه ای طعام و دفع اگرانی نموده  
 و خشک و سبک و نفوی می و دفع نامدگی راه و دوران سر و سکون تنگی و خفیان در سکون  
 حرارت و دفع تنگی و کسره سوت صفرا و تقویت دل و تنه ای تجربه بر راقم در آمده و فسرده او در حوض  
 به اقبال طبیعت اوی و دفع سمیت هوا حار نایه و مرهای او خصوص مرهای قسم سحر او  
 بسیار لایه و مفید بسیار مذکور که کل املی را بهر اه کثرت پنجه نخورد بسیار لایه و سکون صفرا  
 و بلغم طبیعت و برای آنکه خنثی است بهامفید و محک زله امرت پهل کبیره و سکون بیم  
 و فتح راه همله و سکون تاد فوقانی و فتح بار فارسی خفا و سکون لام لیمون شیرین را گویند و در  
 راه همله در راج نبوی پهل پدید امرت ولی کبیره و سکون بیم و فتح راه همله و سکون تاد فوقانی  
 و فتح و او و نشد به لام و سکون یا تخت هم گوی است و بجای و او اکثر با بود و خوانند  
 امرت بی امیا و تجربه و سکون بیم و فتح بار بود و الف و فتح راه همله و سکون تاد و

با کلبه بسیار و در وقت  
 و با بیاض عظیم و در وقت  
 دست و پا و بدیاری و  
 خفیان و بیاض عظیم و در وقت  
 خفیان و بیاض عظیم و در وقت

اجباً بافتن زبانه اختلاط  
عقل ننداد و درون شش  
و سینه خاد بدن عرض تپ  
و سینه از لوزم تپ در کون  
و سینه از لوزم تپ در کون  
و سینه از لوزم تپ در کون

درخت کوهی است مثل کنار دار باشد ترش بود و در فتح الف و کون بیم و ضم را همله سکون  
طاو و وال همله میوه نندست شایه شکل شیبانی و از و خور و تر و زیاده از انجیر اندکی تخمها  
برزه برزه بسیار دارد و بوم تنافر طبیعت دارد و درختش از درخت شتوت کم اندکی برگش  
سویض و طویل مثل برگ انبه بر برگ سرخی انیزه چین از طرف سرایل و از وسط حده و  
و راقم درخت او را مشاهده نموده و هم میوه او را خورده سفری آب نیز گویند مقوی معده  
قابض شکم رخت است گشته نامی اسهال شست او را نفع کلی نموده بود و تر تا بفتح غمه و کسر  
نیم و سکون را همله و فتح نادر فانی و الف نیز اسم هلیله است و معنی این لفظ زبان ایشان  
آبیات است و نیز اسم گلدی است اصل بفتح غمه و ضم بیم و سکون لام اسم آله است و معنی  
ترش است املاک بفتح غمه و سکون بیم و کسر لام و فتح کاف الف اسم المی است الماس  
بفتح غمه و بیم و سکون لام و فتح نادر فانی و الف و سین همله اسم که در است کفش همراه شست  
ولی گوشت پخته بخورند بسیار لذیذ و شیرین است هر میل صبیح اولی و فتح غیم و سکون را  
همه و کسر بار موحده و سکون یا درختانی و سکون لام اسم اکاس نیل است فصلی النون  
انسان صبیح غمه و نون تشدید نونی و الف و سین همله و کثیل سفری نیز نامند زیرا که  
اگر نهال او را در او نشاند و در سفر همراه دارند بار و در پیکر طولانی تبرنج و در گش زریل  
بسرخی و سطح او است و بلندی دارد و بران خارهای کوچک بود و خوشبو مانا به بعضی اقسام  
و خوش مزه بوته بدرازی یک گز برگ او دندان دار میوه بر فراز بوته بود و بران برگی چند بروید  
چون از درخت برگیرند آن برگها کنده جدا جدا بر نشاند بار آرد و هر یک بار بارند و افزون از  
یکتا نباشد و خواص این را در کتب دیدم در نظر راقم نیامد گویند یا میگویند که است اول  
این اول ابو الفضل بر این کبری نوشته بعد از آن حصار دارا شکوئی دیگر اغره نقل کرده اند که

شب و حدوث حالت  
سنگ و اکثر و بودن پول  
مسی نیز از علامات تپ در کون  
و باشد که شکام و تپ شدن بود  
خار شود و گاهی از شکم  
بلغمی از شکم و در شکم  
جان اتفاق بیند و در شکم  
و صفت خاص صبا جان آن  
حالت بسیار در آن بیند

۴۵

در بعضی دول غیر کبر بماند  
باز نیمه برکت پاک بیند که ابرار  
از میان این حال و هست بهر  
و مردم استیجاب میانند چه رنگ  
و حال بدن مریض مثل حالت  
صحت میباشد فصلی  
اندربیان بهمانکه مراعات  
اینها نجات از آفات میوه  
بهره یابد و انعت که نادیده

بسیار به استعمال بسیار  
در استعمال بسیار بار کن  
بسیار به استعمال بسیار  
بسیار به استعمال بسیار  
بسیار به استعمال بسیار  
بسیار به استعمال بسیار

چون ایله و منو فلو س باید کرد  
اهمال از لطیفات مناسبه  
صفت حاصل بنمود لیکن  
و فی وقیل غدا استحوال  
که بحقیقت از ترقیه بنفسه اهماال  
سکن و تقوی نه روح کند دیار  
نه از سهیل و فی چون زبرد  
و مانده و نه از مضغفات قلب  
چون ستویا و از نه

بالا من بعضی اضافہ نوشتہ شد از اجتناب از سرد گرم در اول و سرد و وسطانی است و منفع و نفوی  
دل و رافع خفقان نفوی دماغ و خالی از تقویت معده ہم نیت و مضرب خجوه و عضلات نفس و امعا  
و فضاخ و مصلح آن شکرت و چون این اثر شیده و در شکریافته نجات د و گلاب بید مشک  
زده بک و کتری بکند و در سایر افعال نفوی میگردد و حضرت ہم زایل مینماید و مری او بخایله  
است در قلیه بلا و میخورد بسیار با فیه مینماید و الله اعلم بالصواب اب یومان نفیج نم  
و خفا و نون و کسر با و موحده و ضم لام و سکون و او و نون فانی مفتوحه و الف و سکون نون  
ثالث ثمر نیت بطعم ترش و زنجب و سرد و حالب شکم و دافع فساد و بلغم و صفرا و محلل  
خازن و دیگر جوشید گیاه و نافع جمیع امراض کلو است اب سکول نفیج نم و خفا و نون کسر با  
موحده و ضم کاف و سکون و او و لام اب سکوه و نفیج دال نندی و از نیر کونید و حقیقت بطعم  
طخ و زنجب و گرم و تر و سبک و طلیح و دافع فساد با و بلغم و اما من اعضا و در شکم و قاطع گرم  
و دافع فساد و تر و خام و سرد و شیرین سرد و کران طلیح و دافع فساد با و صفرا و خون ترش  
اعضا و دق و بقلل منی و نفوی دل و افزایده بلغم و موجب نور الدین محمد است که در ایام سوار  
و بائی شربه که ز بر بغل و گدوی مردم بر آید و هلاک میکند اگر ابتدا و یک شمر از نرم کرده ناشتا بخورد  
و یک شمر ساییده با آب بر آن شربه که مرطلا کنند اگر شربت عمر کو ماه نشده باشد و او نیست  
موجب و کن و جمع آن و کم نور الدین مینویسد که سانه تخم اندر این سرخ که از نیر اب سکول میجو  
بهدر بازده و شیر شام بجانی و از او آب آله تر نفیج تقیه داده خشک از و در چرخ روغن  
کران غشیش کشند اگر از روغن مذکور نفیج روز و ستوار در بینی سوط کنند موسی سفید سیاه کرد  
و از سر نوجوان تر و حکیم مذکور در تقیم فوائد تخم مذکور بسیار با نیت مینویسد و عقل است بعد نماید  
از آن جبهه عنان شبیه فاعلم از آن وادی منعطف کردید اندر این کبر نم و خفا و نون

۲۴  
اسب است و شویب و شرب  
برکن کن گویای خودی  
از شرب کند خست است و  
غذا شربا شل سر که و ساق  
و دست و پا را در آد آب لیمو آب  
غوره و آب انار شرب و اصل سازد  
و بخوردن اجاری می که مخصوصا  
اجاری بازداوست نماید و دل  
سنگ است و اقتصار بر مخفیات  
نکند و بخور بافت هر که که است  
و به مخفیست





صاحب کتابی گفته که این است  
 و در کتابی دیگر این است  
 و در کتابی دیگر این است  
 و در کتابی دیگر این است

والف ثالث نهال خانک بقدر رعیت بر برکها او و شاخهای او خار بسیار گلش  
 زرد و مرغوی مقدار گردگان خار و تلخ و تیر وافع کف بر نه و باد و سوله صفرا و در و هم گرم  
 و خشک و بوی بدن و اگر بخت تازه وی ریزه کرده بطریق جوهر چکانیده بکاشد بزرگ باری نه است  
 باه اساک کن و جلق زده را طلاء کردن مفید و بوی بعل بر او اگر بعل اند او که بضمیمه  
 و سکون و او و خوار و نون و فتح کاف و سکون نهالش از کربن کمی و بعضی یاده برکش  
 عویض بقدر و انکشت سه انکشت و خن بقدر برک غلبه گلش خار دارد و دانه های او  
 خور و ریزه ریزه کوچک از تخم پوژ و مشابه باد و در قسم بود یکی را شام سنج و دیگری اسفند  
 تلخ و هم و بجم و باد و در نمایند و دافع نفخ شکم و بوی و خارش و در شکم را مل کردانه  
 الهاء الهوزا همیمن فتح نموده و سکون و کسر یا فارسی خفا و ثانی و سکون با شش  
 و سکون فیکم افیون است و در عرف افیم است و آن چهار قسم است مفید از انار و نعید یعنی  
 هم کهنه دوم سیاه و انار تار ان گویند سیوم زرد از کاشنه گویند چهارم غلط بجمه کاب و انار  
 سارن گویند خواص آن کتب یونانی مفصیل است که است ایمل بضمیمه و سکون و فتح یا بجمه  
 و سکون لام هم بوی برست و در باید املیم بفتح نموده و سکون و کسر لام و سکون یا تختانی و سیم  
 هم بر الزا است فصل الیاء التختانی است بکالف و سکون یا تختانی خفا و نون  
 و سکون یا فوقانی هندی بفارسی خشت در نسخه هر وقت منی استعاش شده بهتر و درین باب  
 گفته است و دیگر فواید مفصیل در نسخه المونین و خردان که کور است ایمل که بضمیمه و سکون یا و  
 تختانی و فتح جیم شد و سکون لام قسمی از نیست این که بضمیمه و سکون یا تختانی و خفا  
 نون بضمیمه کاف فارسی سکون را و جمله تیز و خشت و تلخ است و سیرع الهضم و دافع فساد و صفرا  
 و بجم و خدام و فالد بر و مغوی و پوژ شکوف گویند ایمل و اکبر نموده و سکون یا تختانی

باشد در کتاب سوده هم راه کلاب  
 و اب شامک و چهار چهار رول  
 سنگین و دونه با هم مخلوط  
 کرده نبات از آفات و بایده  
 و بجم و افیم است و بجمه  
 و بجمه از صفرا و کربن  
 و بجمه از صفرا و کربن  
 و بجمه از صفرا و کربن  
 و بجمه از صفرا و کربن

۴۹  
 عادی است یا در صفی و نشان  
 این بر دور و فصلی که علامات  
 حدوث و بایان شده است  
 مذکور شد اگر از اسباب است  
 بود لازم است که در خانه های  
 غبار و مسقف که دیوار را طول  
 داشته باشند ساکن شود و هوای این  
 بارش و وضو و بخور و اصلاح  
 و بجمه که درین فصل بیان  
 خوا یافت و بجمه از صفرا  
 و بجمه از صفرا و کربن  
 و بجمه از صفرا و کربن  
 و بجمه از صفرا و کربن

اصلاح بود و در صورتی که این است  
 از آن که در کتاب است  
 از آن که در کتاب است  
 از آن که در کتاب است









دانش بیشترین به قدر  
بوفه در شربت انار  
خدا یک یک یا غم نماز  
انار دانه و در شک  
دوز و دهنش و ساق  
همه خاویاری کرب سیاه

زنی یکنه بن هدر  
پوده در شربت انار  
هدیه یک یک با تخم کتان  
وانار دانه و زرد شک  
دور دور و صندل سفید  
همه و بقیه شود سحاق  
و فاق

صورت اول و نصف درق نوره  
 درق طراز پاره نوده می شود  
 در صورتیکه جارت بر طبیعت  
 مریض غالب بود و اسهال نباشد  
 غیره الوفا را هفت دان کب قرینه  
 یکتوله شمره در شکم باشد در آب  
 و گلاب بقدر چهار چهار فله بر آرد  
 صاف نموده شربت بجمود و توله  
 اصافه ساخته کمال بنفید می نمود  
 و فی و فشان را نیز همین دوا

بسیک بکسر و باد موحده و خفاره و سکون یا بر تحسانی و فتح تار نشانه فوقانی و سکون  
 کاف اسم هر چه است و عوض نارفوقانی بعد کاف دال جمله تیر آید است بمسکه فصل التاء  
 الفوقانی تهوا بفتح بار موحده و سکون نارفوقانی و خفاره و واد و الف باستک  
 نیز کونید در طول نهال او بقدر گرو کم و زیاده از ان برکش بقدر یونیه و نرم و کنگره و  
 چون نخچه شود کلان گردد و برکش نیز در عرض و طول بنفید مردم هند و سنان همراه گوشت  
 و بی گوشت نخچه بخورند لیکن ناکه برگ آن خورده است در مزه بهتر است و شش نزدیک آبها  
 و بری انوی از بوستانی بسک و بلین مویی معوی عضاد و شسته به طعام و دافع مراض  
 سبز و رکت بت و دوسه گرم شکم و متعده و دافع فساد اخلاط ثلثه سم قطف است  
 بتین بفتح بار موحده و کسر نارفوقانی و سکون یا بر تحسانی و سکون یا بر تحسانی  
 و در بحث الف گذشت فصل التاء الفوقانی هندی بت کبدر بار موحده  
 کسوره و سکون نارفوقانی هندی و فتح کاف و خفاره و کسر دال جمله و سکون را و جمله  
 نوعی از کبیر است گرم و زخم خفا و رحمت و دان و در دندان و خون خارش و اثر زهر کف  
 و دفع ساز و تخمیر بفتح بار موحده و کسر نارفوقانی هندی یا بی تحسانی مجهول و سکون را  
 جمله گوشت و می سرد و شسته به طعام و دافع تب و فساد اخلاط ثلثه بعضی نوشته اند  
 که اسم تهیوت در صورت مشابه بدراج و بقدر نصف او و بالجملة زردا فم معتدل است  
 و حرارت و برودت و لایق بقصدانی تا قبیل مضار و مغوی سده قابض شکم مثلا بفتح بار  
 موحده سکون نارفوقانی هندی و لام الف اسم شربت فصل الحیم بحور اکبر بار موحده  
 و فتح چیم و سکون داد و در جمله و الف میگویند یعنی انج است و یکتوله در میان هر دو  
 اختلاف دریافت میشود و بحر کبدر بفتح بار موحده و جیم شد و سکون را و جمله و فتح

صورت اول و نصف درق نوره  
 درق طراز پاره نوده می شود  
 در صورتیکه جارت بر طبیعت  
 مریض غالب بود و اسهال نباشد  
 غیره الوفا را هفت دان کب قرینه  
 یکتوله شمره در شکم باشد در آب  
 و گلاب بقدر چهار چهار فله بر آرد  
 صاف نموده شربت بجمود و توله  
 اصافه ساخته کمال بنفید می نمود  
 و فی و فشان را نیز همین دوا

بعضی از شراب با گل و میوه می‌کنند بعضی مردم

ابو مخنف بر بعضی می نوشتند  
ابو یزید بشر ابیاب یا کلاب  
قائده می کند بعضی مردم  
در کلاب ساید بسیار  
دارد و تخم کوه و تخم نرغ  
و کشته باشد حکم زبان  
مانند جهت بعضی که میست  
نوشته نامند

مردگردد و بیداری  
و جلد شکم و دست و پا  
که هرگاه که نهد در  
صاحب دهنه زوده  
دفع میکند بهر جا

لازم است که بار چوبسید  
بر بدن شود و این حالت زوال  
یابد و هرگاه طبیعت مریض  
باصلاح آید و پشه های طعام غلبه  
کنند چندی بعد و بوی زرد و نارنگ  
آب دال نوک بخورد و آن  
چون دال نوک از آن پس بخری  
نوک تناول نماید بعد چندی  
خود را نازد و با دال نوک

۶

تغذیه پس از آن بدین  
بخوردن غذا که منشاء عادت  
سازد و اینست برخی مسمولات  
که جنبه عمومی فایده بخور آوردم  
در اکثر مریضان که مریضات  
این امور کردم جان بسکات  
بروز داشتانی بود و منم  
ساکتانی بنوعین که منم

و فتح دال مملو الف و سکون را مهله و فتح کاف و الف اسم باری کند **فصل الدال**  
الهندی بدین صفت باد موحده و سکون ال مهله بندی و فتح باد موحده و سکون ال مهله  
بندی گویند و درخت کلانی است در اکثر بلاد هند کثیر الوجود و درختش بقدر درخت جاسن  
که متوسط باشد و برگش عریض و طویل زباده و کلان از برگ داکه لیکن برگ داکه مدور و این  
طولانی خوش از و می پست و زرد شکنده و بعضی از برگ اود و برابر برگ داکه پنجه  
اوشیرین ترش و در او ایل زرش نیم پنجه او را گرم و کران و فحاح و باد انگیز و بیدار آرنده  
رکت بت و زاینده بلغم و مضغ باد و شته و پنجه او را بالعکس نیم خام و در جمیع فعال  
نوشته اند که در رکت بت ساکت مانده اند و صاحب دارا شکو بهی تفصیل نکرده است لیکن  
از رکتب بندی تفصیل معلوم میشود و لیس را قم خالی از نفوت معده و دل نیست و چون باد  
خورده شود در فم بر آید و تولید ریا کسب نشی کسورت صفرا نماید و خسته او  
قابض **فصل الالهله** بر صفت باد موحده و راد مهله ساکنه درختی است عظیم و شهبود  
گران جا بین یکم و دافع فساد بلغم و صفرا و دایمل و شور بر زبان بفتح باد موحده سکون  
را مهله و نون الف و نون مانی بخند نون هم آمده است و بخند الف و نون نبر آمده است  
بر نوا و بران درختیست که در دیار جمیر از جوش تبسج ساخته به ارغانی بر بزرگرم و ملین و  
مشبه طعم و دافع فساد خون و بلغم و باد و دشواری بول و نفقت سنگ نشانه و غیر  
لاغوی گوگرد و گرم شکم برده بکسر باد موحده و راد مهله و فتح دال مهله شده و باد و ادرین است  
سرد محلل و منی افراودافع سرفه و دوق فساد خون در دیگر خواص مثل سرد را  
مهله خواهد آمد بر بهی بفتح باد موحده و راد مهله و فساد نون کسر باد موحده مانی و فساد و سکون  
یاد تختانی شیرین است و سرد و ملین و بک و مقوی مدر که و حافظه و مصدق او از گلو و

چوبسید پس از چوبسید  
فاصله فانی است باری  
تغذیه فاضله و دانی  
بمحدود و بطبیعی که چوبسید  
شریعت افاده است

انچه استخوان این نیش  
از خنثی که رساله اجماع جمع  
از غدار علیه خاطر خاطر  
از کجوش نشان در نخوده  
تمام بیدار ندو بساطت  
از شر ابط آن غفلت  
فاما ابط

اودیه که بعد از سابق بر آن  
 اطلاع یافتند و چون بیست  
 شش هزار پنج دروازه  
 فراه میل جنوی در بلاد عراق  
 شده که کیفیت اطلاع آن  
 در مسایل اطلاع فرستاد  
 بطریق کوشت یکی که بفرست  
 اوقات در آن شهر که از این  
 صحرا را اینجا می آورند خطی پیدا  
 شد و درم صحرای کویت با نوبه  
 نمودند و اخذ

شده و مردم همچو کوه کبابا  
خود نداده اند از زمین  
چنگا کردند چون این حج  
فرمان بازگی خالی  
از شمشیر بی می ماند و  
غنائی بی میداد و عظم را بید  
که بوجیب نفوذ کرده باشند  
هر کسی نیست ازین



نزدیک است ظهور امان  
مغوره افاده و بطلان  
ایات رخ است در کنای  
حسن آن نهی ناکند  
بجای ساینده که گفته  
خود خویش



ربه اول فاش کرد اول  
 دوم دهنسته اند بعضی نام  
 فاش گفته اند اما حق افکار  
 و توانی بجا بسیار چنان مفقود  
 میشود که مرکب القوی باشد باعتبار  
 حرارت و برودت و جزو سردی  
 بود و جزو گرم و خشک باشد نه زوال و  
 بیکان مرکب القوی که بی دلیل دارد  
 منطبق سازیم مرکب القوی و در  
 ۴۰  
 که بقوتین تضادین چون حرارت  
 و برودت تکلیف بود و این دو قوت  
 در دو جزوی باشد که خاص الارض  
 و استیلاست هر دو جزو را با هم خلق  
 و استیلاست هر دو قوت در وقت جنبانیدن  
 کرده باشد و بیشتر در وقت جنبانیدن  
 این دو جزو را که یکو جدا می شوند  
 مثل عسل که در دو جزو دارد که یکی  
 سرد و یکی گرم است اگر بخوانند  
 این دو و کمال است

\_\_\_\_\_

ان  
هر که این پنج مجرای  
و طوایف در دستش است و  
عدم اتصال این پنج مجرای  
خورد تنفس می شود و اگر اختن  
مطلقا از یکدیگر جدا  
باشد بواسطه گرمی این پنج  
چوبسکه او می که از گرمی تراند  
مثل این پنج اود را می گذارند  
بجای معلوم شد که اگر اختن باشد  
الم

نوعیه نیست و از صورت ذریعہ می باشد  
کیفیت می باشد یعنی کسی که کاسنی  
با کمر درد است در امراض بارده  
بلکه رفع میکند و ریاض خاروق  
با ناگه بسیار کم است زهر مار را که  
بجایت گویم است دفع بسیار  
و در بعضی خشک است این بخار است  
که اکثر مردم که این بخار را می خورند  
در دوسه روز اول در دوسه روز

اینست که اگر این رخ را  
 بیخندان عیش هم میرسد  
 بدوم باد رخ کاو اضافه  
 قص نمیزد اگر دروغ  
 خشک هم میرسد و طبعیت  
 شاد و

بادلت بعد از آن که تمام شود  
 اولادین را سود میکند  
 غوطه خوردن در آب سرد  
 جواب این شبهه آنست که چون  
 میوه می بارید است که لاغری نمود  
 در بزرگ او هم برسد اگر شکم  
 خورد و زود می خورد و درون

خواص اختلاف است صاحب نسخه نوشته است که چون نخود خشک را در اول بلال بعد و تا بلال  
 بهر یک از آن یک عدد و نخود را مالیده و مجموع او را در لته بسته از میان هر دو با و از بالا نشانه  
 لته را بسته بجانب عقب باز دارد و در آخر آنجا به جمع تا بلال بر طرف شود شش ماهی میگفت که در  
 نجرین من هم آمده است نجرین است فصل الهام بهنگر افشخ بار موحده و خفا به و نون و  
 فتح کاف فارسی و راه جمله الف سیاره دارد و شاخهای بار یک و بعضی از شاخهای سفید  
 و بعضی سیاه و برگ خرد شاخ و برگ شاد بود و بود و قسمی از اینگونه است که از اگر که اینگونه  
 گویند نهال آن بلند دراز و کلان بود تلخ و شیر و گرم و خشک و مصلح جلد بدن و دفع فساد باد و  
 بلغم و امراض مزاج و چشم و صداع و جذام و از جمله سیاه است چون هم بهنگر را در نیم من عصا  
 تخم ملا در خیسانیده در زمین صالح بکار بند و بجای آب شیره ملا در دهند و یک بر سفید که بوتر  
 در بخش زود بر بند تا بزرگ شود و چون آن سیاه شود از پنج بر کنده در سایه خشک از دوستان  
 و آنچه بر آنکشت بر آید با شیر کاه و بخورد کاه یا کشید و اگر خشکش او را در کشید کنده در سایه  
 خشک کنند و بهشت مرتبه و شیره تسقیه داده و خشک کرده و بهر و صاحب جذام هر روز یک  
 گند است از و بخورد و مرض مذکور را بل شود و تخم کوفته با کنیز سیاه و شکر بخورد و در عمر اول  
 و تقوی شش ماهه است در چهار ماه بر سات بهنگر و تر پهل مسامی و ربع او فلفل را از  
 یکجا کرده بخورد در چهار ماه تا باستان با کاجی بهنگر بخورد از جمیع بیماری محفوظ ماند و  
 سیاه دارد و بخش با برگ بنول بهر که بخوراند نقاد و مطعیش گردد و بهر تیر نفخ با جود  
 و شهبه بضم آن سکون دارد معده خفا و سکون و او مجهول و جمیع و فتح با فارسی و تا فوق  
 شد و نفخ و سکون را در جمله بهر جمع بضم با موحده و خفا و سکون را در جمله سکون جم  
 ام و زشت بهر نیر است و درین لفظ هم بجای او را در جمله هم آمده یعنی بهر تیر درختی است

در باطن از جهت کافور سام  
 و بعضی از جنسی او را خشک است  
 و بعضی تا بزرگانی و بعد از آن که در  
 فاسده دفع میکند و خون صفائی بسیار  
 در بدن هم میرسد و در وقت در بزرگ  
 و بعضی حاصل بسیار از جهت تاثیر  
 بعضی و کلام دارد تا بزرگانی است و در  
 بعضی نیست و بعضی از جنسی از این  
 بهطلان مزاج و بزرگی و آن بود  
 ۴۴  
 و آنچه که عاقلان بدانند  
 و آنچه که عاقلان در تحقیق دانند  
 خود بیان کرد و خالی از تحقیق نیست  
 حکمتی است که گفته که چون نفع این  
 پنج در امراض سوداویه است و طبیعت  
 سودا در خشک است با بر این پنج  
 گرم تر باشد و چون از حرارت یکبار  
 از این پنج خطا هر یک میجوید که در  
 در جود اول بلکه در اول  
 گرم باشد و دیگر که این پنج  
 بود از غلظت و صلب غایب  
 با یک که طبیعت او خالص  
 باشد و این دلیل عامی است  
 بر آنکه تر باشد و خشک  
 چه از خشک بود از غلظت  
 اصل بود و طبیعت که در خشک  
 زنبی و فاعل این است

حضرت بعد از آنکه مرحوم مغفور  
عاصفاً فرمود که کعبه ام  
صلی علی حبیب بنی نظیر است  
لیکونید و این پنج در در راه  
دور و دوطرف میزنید و از آنجا  
که این



جنبی یا جنبی یا جنبی  
 در سال و پنج گفته که  
 این پنج اگر طبعی و او را نشیند  
 بین چارگشتن با او را  
 ستاد و بی حیات کرده  
 باشد عیدیم را که دلیل است  
 باشد عیدیم را که دلیل است

و بدترین او ویست و مغوش بنیاید است مگر به حال آمده که بعضی از جنه شد به الحارة را نباید  
 و او بهی بکسر بار سوده و او سکون یا تختانی هم منجیل است بهیو چهارم بضم بار سوده و  
 او او و فتح جیم فارسی و خفاره و فتح تار فوقانی شده و سکون را دهجاء و بعضی عوض و او  
 یا تختانی نوشته اند یعنی بهی چهارم سر و گران بدین معنی و فزاینده اخلاط ملته عبری  
 سار و غ کونید و کوهنهی و لکن بهیو نیز گویند و در کاف بیاید بهیوین تر و بضم بار  
 سوده و خفاره و او و او و یا تختانی مجبول و خفادون و فتح تار فوقانی و سکون را ده  
 مهله و فتح و او و سکون را ده مهله نانی چون ستوار یکماه خورد جوانی افزاید و موسی سیاه شود  
 و عضاء استحکم گردد و در قوت افزاید و اگر چهار روز خورد از بدن بوی خوش آید و از  
 عمق بدن اسهال نماید و عبری سناسکی گویند بهر امر کسر بار سوده و خفاره و فتح را ده مهله  
 و سکون الف و فتح سیم و سکون را ده مهله نانی غسل است که رفیده و شفاف و صاف باشد  
 گران است و واقع کرت پت و بول غلیظ کند بهمانک فتح بار سوده و خفاره و او و  
 و فون و کاف فارسی اسم نسبت بجای نیز گویند نیز و تلخ و گرم و سبک بعضی فتوحی ملغام  
 و واقع فساد بلغم و مورتی بشعوری بسیار کوی و گاهی از افراطی اصلت میکند و بد  
 کبکی که زهر خورده باشد صاحب دار اشکوبی مینویسد که در بکلا عمارتی میباشد هم لوحی یا هم  
 که بران این ترکیب مکتوب بود نیز نوشته بود که بهاد و بهیو همیشه به حال میکرد و اسماکی فریادی  
 باه که است بسبب همین که بود و نیز صاحب دار اشکوبی مینویسد که من هم این ترکیب ساخته  
 اکثر فواید که نخر میشود یا هم گیر بهایک شست بل هر بل شست توله و نهنگام که قدر و منزلت  
 باشد که زبان بندی یکم چهارم گویند بضم بار فارسی و فتح کاف و دهندی که سکون و فتح  
 جیم فارسی و او خفی و تار فوقانی شده و سکون را ده مهله این عبارت از اول جدول است

بهیون این پنج بهیو را بهیو  
 عدم اختلاط بخیر را می راجع  
 شش ماه بهیو را بهیو  
 در ده مهله بنیاید بهیو  
 زیرا که ستاد دلیل ستاد بضم  
 جمیع اجزای فون را را ظاهر آن  
 در لون مخالف با بدن بدلیل  
 این پنج از آن حاج استفاده  
 نوده است بهیو که در جامع  
 صفات حسنه باشد بر چند روز  
 بود نیز و اگر اجزای او یک باشد  
 و بسیار کمتر است و اگر جامع باشد  
 حسنه بود چند تا که یک باشد  
 بهیو و ده مهله  
 از صفات و غیرات که مزاج  
 او را غیر از محفوظ دارد چون  
 مجادرت شک و چند بهیو  
 و فصل و کاف و فون و فون  
 در این هم از آن یک دریا

۴۵

در این فون و فون  
 باشد و گرم فون و فون  
 مطلقا سوزان فون و فون  
 باشد و فون و فون  
 در این فون و فون  
 باشد و فون و فون



که انجمن دومی است نیز تلخ بود و گرم و سرفه افغنی و ذوقه امانی ریشتا و گرم مده و حرارت عظیم  
و ترش و در کند بهوا افغنی با موجود و نافه مستح و او و الف احم که روال است بهما مثل لفظ  
با موجود و نافه سکون الف بخار فانی فتح تا فوقانی سندی و سکون لام گل گنده و جبر  
و در متن گویند بهو اول بضم با موجود و فخر و سکون و او و فتح دال جمله سندی و اخ  
لام احم بریزه مار طلق است بهو مستح با سضم با موجود و فخر و سکون و او و تار فوقانی  
و فتح با موجود و الف سین جمله احم بلیله است بهلو که لفظ مستح با موجود و فخر و نافه  
لام و سضم و سکون و او و فتح کاف احم روال است بهو مستح که لفظ افغنی با موجود و فخر و نافه  
و سکون تا فوقانی و فتح کاف تا فوقانی و تشدید با بخانی و الف نال بهر دو کفای  
است بهشتا کی لفظ مستح با موجود و فخر و سکون فانی تا فوقانی سندی و کاف کاف  
و سکون با بخانی اسم با و بخان است بهما لک است با موجود و فخر و نافه لام مشدود  
از فتح تا فوقانی و کاف احم بلا درت بهما لفظ با موجود و سکون تا فوقانی فارسی  
و سکون ثانی و کلام و سکون یا بخانی نباتی است بر روی زمین فتاده و فخر و نافه بار یک  
دارد و بر کسب با کوچک بهی بسیار دارد و با سکون که لفظ بخانی نازک است و در کسب  
مقوی با بهشت و فلفله منی نماید بهی و وری با موجود و فخر و سکون  
و لون و سضم دال سندی و سکون او و کسر جمله سکون یا بخانی حیوانی بزرگ است خوش  
این در بیل دوری است **فصل** ارباب التختانی بحیک بسیار موجود و سکون  
تختانی و فتح جیم و سکون کاف احم دختی است که خلاصه چوب نرا جیسار نامند و بهی  
دافع خدام و جوشید گیاهانی ساری و برص و پر بهو و گرم متعدد و فاسد و خون و  
بهره و مصغی پوست بدن مقوی بیخ موسی نمر از جمله و با بخت بهشت یک بهر موجود

[illegible]



فصل نوی گرده و منفعل  
 و نیز بخار این پنج صفت طبع کامل و  
 لطیف حرارت طبع هم در ظاهر  
 بدن از یکدیگر در باطن آن  
 که در هر دو ظاهر و در بدن بیابان  
 میکند در طبعی بدن فتنه سالم  
 حرارت بخار و در باطن و کسالت پیدا  
 کرده از کسالت بدن بیرون آورد

و یا تختانی مجهول مختار لون و تار فوقانی و قسم دوم و بکام و قسم سوم جل منیت قسم چهارم  
 اصل هر چهار سرد و دافع اما سرد و بوسه و در و فرج زمان و امیل و تور و جوشیدگی سار  
 و دشواری بول و منفعت نکشته و دافع فساد و بول و بلغم و خون اما جل منیت مخصوصه  
 قابض شکم و فضا است و اصل مخصوصه دافع فساد و هرست بیل بکبر با وجوده و یا  
 تختانی مجهول و لام منی رای بیل سرد و سبک و دافع فساد و بلغم و صفراء و زهر  
 بیل و بل بحد ف یار اسم ثمر نهال صحای است مشابه بسفجل  
 تخم وی از تخم رجحان زیر گستر نهال او را قلم دیده است بقدر دخت بکاین هم میشود  
 و برکش نوک در طویل و عریض میشود و نوعی شباهت برگ موگ دارد و بر شاخ باریک او  
 سه برگ بود و بعضی نوشته اند که ثمر ویدگی است و از لفظ ویدگی نشاء و میشود که دخت  
 منیت و اصل این در صحرا است و بعد از آن در باغها هم کاشت کرده اند باغی از نسبت  
 صحای خود در میان او را خالی کرده برای ناس داشتن و جهت کارهای دیگر تربی کند  
 با بخله در زمانه نهال شهرت تمخ و زحمت و اندکی شیرین است و در کم و تر و رسیده او گران  
 است و بلغم و صفراء و باد او و بر خضم و شکام هم سوزشی در معده پیدا کند و در شکم  
 کم مایه و شکم بند و خاش سبک و نفوی دل و سایر اعضا و حایست کم و شتهی و هم طعام و  
 دافع فساد و بلغم و حبه اسهال معده و دیگر او به سبب استعمال را قلم در آمد بسیار ضعیف و  
 بیافتنج با وجوده و یا تختانی و الف اگر او را بکار و چون دخت کف خون می کشی بخور  
 که او عده بسیار میکند عده او را و او ش شود و دیگر عده کند مراره او را اگر باشد که بگوید  
 بداند خوشتر شود پیش مردم سوز و چنین استخوان او وقتی که قمر را در المور بود بگوید که او زود خوش  
 و لها اگر دیر بکشد با وجوده و یا تختانی مجهول مراره و حله منی کنار کلان شیرین است سرد

این بخار در بدن است که  
 چینی بخار در بدن است که  
 سبب خارش و درد و

وعدم انفال آیت عدم الجمله  
 تبدیل باب در نسبت شش باب با حاق بن  
 واصل بنیدو چه اگر ارجان  
 و در بن نفع می باشد  
 و این باعث وصل و نسبت

و گران ملین می بیند و افع ضا و صفا و باد و خون سوزش اعضا و در ارج روک و سکن  
 تشنگی قوم دوم هسکون و قسم سوم گرن هر یک جای خود مذکور خواهد شد و وری بکر  
 بار موحده و سکون یا تختانی و لام و ضم دال هندی سکون و او و کسر را همله و سکون  
 یا تختانی جوی که چک بیل او بسیار در و بر درخت و خزان به سجد و نماز مانند خیار  
 که چاکست بیال فتک بکر یا موحده و فتح یا تختانی و الف و سکون لام و فتح دال  
 همله و سکون نون و فتح یا تختانی و سکون کاف شتر خا و خساکت و معنی لفظ مذکور  
 و ندان راست و وجه تسمیه آن مخفی نیست پیر هوشی بکر یا موحده و سکون یا تختانی  
 و راء همله و فتح یا موحده و ضم و او و کسر یا تختانی هندی شده و سکون یا تختانی  
 جانور است در موسم بز کال بهر سبب رنگ نخل سرخ رنگ گرم در موسم و تر در موسم پاک  
 و در کرده کینه و با برگ بان برای امراض بلغمی مثل فالج و لقوه و غیره بخورند مفید بود و  
 ضما و دی برای فوت باه و اساک فو بهی قضیب مفید و غن می برای مجلوق و  
 سختی عصاب و در گمانافع و بدل او خراطین است یکنه بختج یا موحده و سکون یا و  
 تختانی و فتح کاف فارسی سکون نون اسمی از اسامی بهائاست اکثر از اطباء یونان  
 عار و بعضی بار نوشته اند و دیگر خواص وی در بهائا گذشت بید وری بفتح بار  
 موحده و سکون یا تختانی و ضم دال همله و سکون و او و کسر را همله یا تختانی اسم دید و  
 است بیرون بختج یا موحده و سکون یا تختانی و ضم دال همله و سکون و او و فتح جم  
 فارسی و سکون فنی اسم و بر وجه است باب الباء الفارسی **صل الالف پادل**  
 یا فارسی الف و فتح دال هندی و سکون لام و عوض دال هندی یا هندی نیز  
 آمده است یعنی پادلی و قسم دوم کاشش پادل ای کشته پادل و اقسام دیگر نیز دارد و

با حاق بود و در عرف و بن با  
 اگر حایت در دنا نیز بسیار کرده  
 و اظلاط حار و صاحب است  
 تخلیل عام است و آنرا از اجزای  
 در ساف جانند نسبت این است  
 او است در تخلیل می است  
 فاصده در آنچه در ساف است  
 و آنچه در ساف است نسبت  
 اثر باقی البدن با حقیق سبب

۴۹

تخلیل می باید تا تا اثر در ساف  
 زیاده از اساف در دست زیرا که  
 باطلع صحو و بخار جانب است  
 و نیز خون اطعمه غلیظه در دین مذکور  
 و غذای صافه الکوس سخی بگردند  
 و غذا خواه اختیار خواه اضطار  
 جهت بی غلی طعام و عدم رغبت  
 نام بدان که خورد می شود پس بود  
 امر غرض سقط یا کم می شود و نیز در  
 طعام و غرض است یا کم می شود و نیز در

بطلع غلیظ می باید  
 که در دین مذکور  
 و غذا خواه اختیار خواه اضطار  
 جهت بی غلی طعام و عدم رغبت  
 نام بدان که خورد می شود پس بود  
 امر غرض سقط یا کم می شود و نیز در  
 طعام و غرض است یا کم می شود و نیز در



ابن سينا نقل می یابد که از دانشمندان این  
 ابن سراج اظهار است  
 فرموده و این سخن بر شارب  
 علامه فرموده و این سخن  
 فرموده می شود که علم است









افغون را زنده نگه دارید  
افغون را بخور من چو بچه خندان  
افغون میشد ملک خداوند  
رسله که این رخ بدل  
فایده بخور، بجوشان  
در علاج



این بخ افیون را کم  
 هر روز در میان خوردن  
 از آن افیون نمود  
 معاد و در بیهوشی  
 که شخصی را بیدار کند  
 از آن افیون

به بند اثر زهر باطل گردد و پیش کسی که این خم را بخورد بهرگز سرد و اگر کسی که در دوش  
 در آب ساینده بخوراند برای درد معده و پیش نفع کلی میبخشد و برای ایلاوس نیز نفع یابم سید  
 و خارج را مفید می آید و اگر کسی اغشی و بی هوشی افتد دندان او را از چوبی زرد و کاهه این خم  
 را سوده بدستور بخوراند و از پیشانی تا پشت گاه سوس اندکی سوس تر کشیده کلک زده  
 قدری از این سفوف بریزد و بهوش آید و نیز زهر مار و حشرات الارض را دفع نماید و اگر خون  
 از زخم بند نشود باید که سفوف این تخم اندکی درون زخم بشنود و هم بالا و زخم چسبانیده  
 به بند نخون بند گردد و چون از آمدن تب لزه بقدر چهار گنم در آب ساینده بخوراند  
 تب لزه زایل گردد و یا کم نماید و نیز همین قدر برای عسر و ولادت بسیار مفید است حتی که گشته  
 اند اگر طفل زنده باشد و بخورد و زود بر آید و بجهت اقسام اسهال مفید و اگر این را در دهن نگذارد  
 بلغم از سینه پاک کند و زله را دفع گرداند و اگر این تخم را ورق ورق تراشیده در روغن کنجد بریان  
 کنند بعد از آن بمانند خارش آشک و خرد آن بر طرف سازد و اگر کسی بهر دوا شده باشد و بهوش  
 افتاده باشد این روغن را بر زرد و دهن او به انداز مذکور در دوا زهر باطل گرداند و اگر کسی را  
 دست و پا بسبب فلج شل شده باشد این روغن را بماند نافع آید و اگر زنی را حیض بند نشود و زدن  
 هفت هشت گنم تخم مذکور را سوده و در نفع بسیار نماید و اگر از زخم رگ کسی قطع شده باشد  
 با زدن میان هر دو سر آن رگ سفوف این تخم بر کرده وصل نموده بند نماید و درست گردد  
 و اگر جانور زهر را به یا مانند آن بر عضوی چسبند و یا بهائی نیشبائی او در گوشت خود رود  
 و سوزش بسیار شود این تخم را ساینده ضا و غایند شفا یابد و برای تقویت باه بست و چندان  
 رازیه ریزه کرده در با و انار شراب به انداز مذکور و پانزده روز در گرا نگذارد بعد از آن هر روز  
 بوقت شام یک شانه عرق آن خورده باشند نفع بخش و بجهت رسولی باب ساینده مکرر طلا نماید

کم شده بود بعد از تمام شدن این  
 پنج دود انگ بگرار کم کرد بعد از  
 زک افیون کمال فوت پر دوق  
 تمام در زهره او بزم رسید اکنون بدانکه  
 افیون سرد و متنگ و مضاد و مملوح  
 است و خون را غلیظ می سازد لهذا  
 روح کمتر توله میشود و همین است  
 باعث ضعف و تبیل بدن چون  
 ۵۴

افیون مسالت را زنده بخ  
 روح و حیات غریبی را از دوزخ  
 جسم بسیار جمع بسیار دوزخ  
 سبب قوی بنیادین افیون  
 سبب قوی بنیادین افیون  
 من و جعفر و من و جعفر  
 باشد و هرگاه از آن مبتدیان  
 خورده شود و با قویا خلط  
 خون و کثافت مدخ می آید  
 و هر چه در پیش اگر مدین  
 به تمام افیون کرده  
 شود و نفوذ بنیان جسم را  
 سبب قوی بنیادین افیون  
 مسالت را زنده بخ

سبب قوی بنیادین افیون  
 مسالت را زنده بخ

که در معده از هم باشد و از آنکه  
 چوبه چوبه خون لطیف  
 ساخته و از وی فاسده  
 را دفع کرده در معده در بدن  
 بچرخد و از احتیاج  
 بخورن انقباض نمیشود  
 فاسده در تغذات و کثرت  
 صلب شود و عظیم عظیم  
 اقباب برت و رخ را بکند  
 این پنج صفت از عصب و اعصاب  
 که اخته بر طرف یکند فاسده  
 این پنج در سرطان از ماضع  
 یکند و از آنکه سرطان  
 بنیات خطرناک است از اجیان  
 بر طرف نمیشود سرطان رسم  
 موجب آن میگردد که متشنج  
 حال نمیشود و اگر حال کرد و خطا

۵۵

تحلیل نماید را تم در بر صفت و در شکم بقدر و ماشه و زیاده و کم از آن در کلاب سائیده استعمال  
 نموده نفع کلی بخشید و در معده طعام شب گذشته بود و چند کس صبح آن طعام را خوردند  
 همه اقی نمود و وقتی بنده می شد و بر اعضا بعضی اثر می کثوت و ترکی ظاهر شده بود و دو  
 و دیگر هر اده بود و والد با جده غفر الله لهین و او در کلاب سائیده با و زان مختلف استعمال  
 فرمود و نفع کلی بخشید و در صورت که قی بند نشود مکرر استعمال دوا نماید اخر الامر قی بند  
 شود و پیوژن بفتح باء فارسی ضم باء فارسی ثانی و سکون و او و فتح تا و فوقانی هند می سکون  
 لون نهایش بقدر که زیاده و کم از آن شاخهای باریک را و برگش بقدر یک که نوک دارد  
 و آنها بقدر و از غلبه التلب و ابتداء که لون سبز و آخر سرخ رنگ میگردد و برنگ گهوگچی و بالا  
 و آنها غلاف باریک بود بر که ادا و اگر گرم نموده بر او رام بند تحلیل او رام نماید و پنج او را  
 و آب سائیده در ماصور باندازند یا فیتله بآن اغذوده کرده در سوراخ ناصبه گذارند و چند  
 روز ماصور و زخمها منحل شود **فصل التا الفوقانی پهنون** بکسر باء فارسی  
 فتح تا و فوقانی و فضا و او و سکون لون اسم برشت برنی است پت پانزده کس باء  
 فارسی سکون تا و فوقانی و باء فارسی ثانی و الف و فتح باء فارسی ثالث و باء و الف ثانی  
 فتح و سر و سبک و قابض شکم و دفع فساد صفا و بلغم و خون سوزش اعضا و کروش سر و تشنگی  
 تب با و اکثر فبارسی شاهتره گویند پتاشه بفتح باء فارسی تا و فوقانی و الف و فتح شین  
 سحر و اسم فایده است پت بکسر باء فارسی و تشدید تا و فوقانی و فتح آن سکون تا و سره جمع  
 حیوانات است گرم و خشک و در دیگر خواص میان خود تفاوت دارند از سره بر بخورند و در کرده  
 و فتح شود و اگر با کافور و روغن بادگیا و در گوش کنند در دندان بر طرف سازد و اگر بر ناف  
 که کودک طلانیان شکم باندوزند هرگاه و در گوش در دناک باندازند تسکین در در سحر و بلغمی نسا

چنین میشود و از شدت درده  
 زن حاملی بزرگ فاما اگر حسب  
 این علت این پنج را بقاعده  
 استعمال کند فایده عظیم یافته  
 از آن خطر خلاص میشود  
 این ماحکم عاود المرن  
 نوشته که عورتی را سرطان  
 بود در کسبه مهبت سالی تقریباً  
 و بواسطه آنکه مرضی اجبر کمال  
 صوبت است عظیم بود و  
 فزونی آید و اگر اصل  
 باشد و از تنقیه بلغم  
 او را بعد از تنقیه بلغم  
 زخمی داد و مرض او  
 نجات یافت و در  
 کلان بر طرف شد و  
 فزونی آن شد و آورد  
 و کمال شد

بسیار بسیار و سودا کننده  
 زنگ که درون باعث تشنات  
 است بوق خارج می سازد  
 فایده بگویند که این بسیار  
 استغفار را بنفید است حکیم عباد  
 الدین محمودی نوید که این گاهی  
 می تواند بود که بسیار استغفار اولاد  
 صلبه سوداویه کعبه یا طحالبه  
 باشد چون در زلاله سبب آن  
 فی الحقیقه تاثیر دارد و در نیست

که فایده کند با آنکه در زلاله طبع  
 استغفار به تعبیر و ادراک  
 تمام دارد و این پنج و سوراقلند  
 که در اولاد مذکوره باشد خالی از  
 که از اولاد مذکوره باشد با طبع  
 نیست اما در حق عظیم با طبع  
 محبت که تاثیر کند بلکه محال  
 ضرر دارد اما طبعی فایده او مستند  
 ضرر و معلوم و در وقت کم  
 به طبع آنکه در وقت از طبع است  
 حادث شده و در طبع این  
 پنج بسیار است فایده این

سحر بفتح بار فارسی سکون تا فوقانی و کبرجیم و پارتخانی مفتوحه و الف و وار هند سیت  
 چنگ بفتح بار فارسی تا فوقانی و خفا و نون و کاف فارسی درختی است عظیم نیست او  
 کوهستان برکش مثل برگ با دام و گلشن بسیار از و غرش مدور یا بل سبزی در خرمن  
 نشو و بعد از رسیدن بیا و شیرین میگرد و اطباء یونان گرم نوشته اند و اطباء هند سرد و  
 بطعم شیرین و تلخ و دافع فساد و صفرا و بلغم و خون و دایمل و شور و عرقی بقم گویند و چوب و صباغ  
 استعمال میکند و صابون نوشته است که بچرم او کشنده است و در و را و چوبه التیام قروح  
 که بر جرح تازه و قطع زلف الدم و غسل بآب او چوبه نیکوی زنگار و تفتیت چغل  
 نافع است پیرج بفتح بار فارسی و تا فوقانی شده و دفتح را و مبله و سکون جیم برگی است  
 شهور طول آن بقدر یک گره و نیم گره و عرض نخله و خوشبو و نبرنگ است چهار برگ و  
 بود از طرف کوه می آید گرم و سبک است دافع با و بوسه و غنیان برای در موده و تحلیل  
 ریاح و تقویت موده و از راه روت تجو بر سیده به عربی سانج بندی گویند تهیال بفتح  
 بار فارسی می باشد تا فوقانی و خفا و دفتح یا تختانی و الف اسم بلبله است و اضافه بار فار  
 و سکون را و مبله بر این اسم نیز آمده است یعنی بر تهیال تهیال پوری بفتح بار فارسی شده  
 تا فوقانی و خفا و سکون را و مبله و ضم بار فارسی و خفا و سکون و او و کسر را و مبله  
 و سکون یا تختانی اسم گلهای است در میان تنگ میروید لهند این اسم سمی شسته یا از برا  
 اگر تنگ کرده و نشانه می کنند باین نام نایده اند نهال وی بسیار خور و برگش مشاب  
 برگ لوبیا و چون او را بخایند از وجعی در و پیدا آید در قوی است و شک تن تنگ کرده  
 نشانه بی نظیر است و مکرر تجو بر سیده بقدر پنج شش نشانه در آب یا در حقیات در ده شیر و کشید  
 با شربت دره یا نبات بدهند و گاهی همراه ادویه دره مثل خار خشک و تخم خیارین مثل آن

دارد و در وقت از طبع است  
 محبت آنکه از آنکه از طبع است  
 آن و طبع سبب آن  
 با فایده و نیز از کلام حکیم  
 می آید و اینست فایده



بہارِ بانیات شاہِ مودود

۵۸  
 باشد چنان سبب بر صفات خستید  
 رطوبت فطریه و تجلیل فقه خادم بد  
 و در استقار و فاج مانع از حالت  
 میکی از ناحیه آن نوشته ظاهر  
 عجم عماد الدین محمود بگوید که هیچ  
 چینه و فاج و استقار دفع ندارد  
 از آن سبب که بجز در بعضی کرده که  
 مطلقا سوراخ داشته و در کمال  
 مبدی آن بخاطر

این تهر رسیده و گویا در آنجا  
که یکستاد و پنج نفر که  
در سلاطین ایالتها  
که در خاص این پنج داشته  
شده دیده بودم که هیچ  
چیز در آنجا نداشتند و بعضی  
مضامین هم نداشتند

مستأخرین نوشته که  
ندارد فایده یکی از  
علائقائی گویند نفس بسیار  
میخواهد ادا در مراعات که  
صفائی و مشرق و نورانی  
می سازد و خون را  
تاریکی







فائدہ چوبی بیاید داشت  
اور اول چشم را بجای  
مهر بست که در چند  
اثر از غایب و اندک شریانی  
که بعضی از شیرینی  
بزنند است بکن میاید  
چشم که بکشد

[illegible]

نزار خردن  
کدام کس است لطفال و  
ازین بج  
دشبان کول  
بیت آگوت لطفال و  
کافیت دفع و گردن  
نسیون بخلات کول  
و نفا کول  
کولانست می





مضارعین که هیچ مرض  
پایه الاض نبیند و بلکه صحت  
تامی او در فی رطوبات  
سبب تنهال جویند  
چو جلیل مواد که از روزم  
استمال این حج است  
او فی اضلیج اعضا  
ی

تقویت معده و دیگر فواید عیدیل و انشوده او صلح اند و چون بکدام است پنج پیه شکری را  
زیره زیره کده در آب شنب ترخاید و صبح اندکی مالید بنوشند بجهت تقویت دل و سوزاک  
مکرم تجربیه رسیده و شیرین برودت نسبت بادل کم لیکن در تقویت معده دل زیاده از ویافیه  
و رب او همراه طعام میتوان خورد و پیر در بفتح با فارسی نادر هندی و سکون را در ممله و فتح  
و ثانی و سکون ال ممله نام درختی هند است قاتل کرم شکم و دافع نفخ آن و فساد بلغم و فحش  
و زهر و بر میو و مسمن هوک بفتح با فارسی ضم و او و مجهول و کاف فارسی سر و و گران  
و قابض شکم و دافع کثرت و فساد بلغم و پیکرمول بضم با فارسی سکون و ففتح کاف  
و سکون را در ممله و ضم میم و سکون و او و لام بعضی عوض فاعدا از بار شین جمع میخوانند  
یعنی بنیکرمول بنجی است تلخ و تیز و گرم و مشتبه طعام و دافع فساد و بلغم و تب و اسهال  
و تنگی نفس و در و بیلو همین چتیک بفتح با فارسی و خذاد و سکون و نون کسبر حیم  
و سکون یا در تخانی و فتح با و فوقانی و سکون کاف نمی دارد و بایست فیه پارس  
بضم با فارسی و خذاد و سکون با فارسی ثانی و فتح را در ممله و سکون بین ممله و عم عمل  
پیه بفتح با فارسی و خذاد و الف و سکون را در ممله اسم پیاپی است پیهانک بفتح با فارسی  
و و سکون الف و خذاد و نون و فتح کاف و در ممله و الف محمد قاسم فرشته گوید که آن  
درخت دار شیشه است پس کاهل است او باشد تیز و گرم و زرد و بضم بود و باد و بلغم و  
نیمگی و دهن دفع کند و اسهال آرد و پشکری بفتح با فارسی و خذاد و سکون تاد  
فوقانی هندی و فتح کاف و کسر را در ممله و سکون یا در تخانی و انرا بعدی سبب پیه گویند  
تیز و منجحت و جرب بود رنگ و رو را و زرد و سیلان منی و تقطیع البعل و امراض و فحش و زنا  
و قی و تشنگی را دفع می کند و بضم با فارسی و خذاد و سکون و او و تا و فوقانی سبکی

بهشت زیاده ای  
 بعد از قوت حرارت غریبی  
 و قوای بدنی سبکی  
 تفصیل بالانعام می  
 ناسخ گفته که بر آن که  
 حاضر شد شنیدن آن  
 مخصوصا که آنرا  
 شنیدند و چون از آن  
 هیچ او را در آن وقت

۴۵

از این است که از ماده با بعضی است که  
درخت و پسته را بنامند و در بعضی  
بنام درخت و از بسیار غلط  
جس البعل هم رسانیده و در بعضی  
برود می باشد و این را  
با مهال انجلیده و هیچ کدام  
بجاست بافتند و این را با قالد  
از این بخار و در فصل باغچه  
که بود بسیار کم و بسیار نادر  
نیز اوقات

و گفته اند که برای علاج

در علاج حصبه و کوفتگی  
 فصل این پنج  
 در علاج حصبه و کوفتگی  
 در علاج حصبه و کوفتگی  
 در علاج حصبه و کوفتگی

اسم و تنوعیت قریب پنج صنف بوده هفتم تندر اقم و چون عطریات دارد نموی دل و دماغ است  
لیکن بربیع التخصیص و جمیع غصیه از نوکله کند و او را بار یکتاشیده مثل فلووده در زیر  
گلاب نبات بنجوزند در تقویت دل و دماغ می افزاید فصل الیاء التختانی سیابا  
کبریا فاکر و فتح یا تختانی و الف و باد موحده و الف ثانی و فحار نون وین موله و الف  
ثالث بعضی نوشته اند که اسم باد آورد است و با جمله نباتی است شهر قمری است از باناس  
و هر دو در صحرا و خرابها یافته می شود و خشش نابقدر قامت انسان اکثر از کوچه کشتنها  
بسیار دارد و از پنج شاخها میرود برگش در ابتدا کوچه کشتانی نوکله دارد و چون خشش  
کلان شود برگ هم بعضی طولی شوند بقدر برگ جانین خار بار برگه ها می شاخ او می شاخ  
و گلش نیکین و دو قسم اول بی خار و گلش سفید و هر دو باد افزا و نصفی خجسته و دافع  
فساد بلغم و صفرا و خون بر طرف و ضیق النفس و تب غصیان بر میو و جذام دق و سوزاک اشتاخ  
او بجهت شداید لته و سندان تجربه بعضی اغوه آمده است و بیاباندار انموی مسوموی و دافع  
زهر و جرب مزاج گرم نوشته اند و سرخ باد و جذام دفع نماید پشیل کبریا فارسی سکون  
یا تختانی و فتح تار فوقانی و سکون لام یعنی رنج که از تراکیب فلزات موجود میشود معتدل  
در سردی و گرمی و خشکی دافع فساد باد و بلغم و برقان سبز و دو قسم بود یکی را پشیل گویند  
و دوم را سون پشیل بعضی سر نوشته اند پشیل کبریا فارسی سکون یا تختانی و فتح باد  
فارسی نام و سکون لام خست نیست بسیار بزرگ و شمشیر و برگ بسیار داد و بدور  
بقدر کف دست نوکله از نوکله فرامده بقدر ربع گره و در میان برگها را او را کبار متفرق  
و غایبان و در ابتدا از نسو سبز بود و چون بخته شود مائل بر روی گرد و دافع فساد صفرا و بلغم  
و خون و امیل و شور و پوست دخت او را بخته اساک منی و غلط آن و تقویت کمر و شمع

درباره حال می سازد و لازم  
باعتبار بیوت ذاتی گوگرد بواسطه  
اختلاط آب و طبع گرم که در سینه پیش  
مستند بظاهر غیر متدبیس بچشم عیاد  
الدین محفوظ گفته که اصلاح پوسته  
آن خارج کند یعنی بر درج کیم  
حوی الیه توان نشست و بطلان  
این درج بسیار آسان یافته باید  
دانست که نفع این چرخ در افرج  
چاره بیشتر از افرج بارده است

۴۶  
از پنجاست که چندی در محل  
عاده را با الفتح از محل  
ببرده اند و اجزاء بارده را غالب  
بر اجزاء عاده میگویند حکیم علی الدین  
محقق قندهار در موسی فرایح قاضی  
از ضرری نیست اگر گویند که حفظ  
صحیح است و چنانکه گفت  
غالب مطبع او حرارت و طبیعت  
پس باید که موسی فرایح صاحب  
این دو را بسیار تفحص کند

پس باید که دوی از این دو در دو به دو  
دو اینست به طبیعت گفتند و بلکه احداث گفتند و برای آنچه بدین است  
پس م از ارجات و طبیعت که موجب ابدال است  
پس می آورد و در هر

ملاززان بسیار اندک  
 رتبه افراط است آنچه  
 مافاکه را هم بگویند که این  
 کلام از حکیم عبادالدین  
 عیون است و این کتاب  
 کرده آمده است که در طبابت  
 چه چیزهایی غالب است  
 بارده اند و این است  
 در طبابت و طب  
 پنج چیزی باطل است و طب  
 است که هر دو نیستند  
 بسیار اندک آنچه در سال  
 چه چیز که در طب  
 بیان شده و این تعلیم آن  
 کرد و این میلان حارست  
 و طبابت و عوام و طبیبین  
 با طبیبین که در اخلاط و دیگر  
 ۹۷  
 است خواهد شد و باعث حفظ  
 صحت خواهد گشت فقط آنکه  
 احداث افراط حارست و در طب  
 خواهد نمود و این شأن و طب  
 که حار و در طب در درجه ثانی  
 با نالاست باربع باشد و این  
 پنج را حکیم عبادالدین محمود حار  
 در اول درجه اول گفت  
 پس با فایده شود که حار و طب  
 در درجه ثانی با نالوق  
 است و در طبابت و دیگر  
 از این پنج احداث افراط  
 حارست و در طب  
 است که در طب  
 فازن گذشت  
 فصل در طب  
 فصل در طب

رقت آب از روح زمان مع او و دیگر را قلم نبرده بعضی نوشته اند که بفارسی درخت  
 لرزان گویند و غمراو دو برابر پهاله و در فیه مشابهت با بخیر دارد و پیل گویند با صافه  
 یا تختانی برسم اول و رنگ آن چون خفته و منقش گردد و اطلاق این لفظ یعنی لفظ  
 پیل بطریق شتر اک لفظی گاهی بر فلفل را هم میکنند و وی بار درخت است مثل درخت توت  
 و غمراش مثل بویا در غلاف او در فلفل میباشد و بعضی گویند سگوفه درخت مرج یعنی  
 خلس است و توش تا سه سال باقی است خشک و تلخ و نیز و سنگام خشم شیرین و گرم و زرد و سبک  
 و سهیل و مهبی دافع فساد باد و بلغم و تکی نفس و سرفه و استقا و خدام و بر میو و باد و گوله و  
 بویا و امراض سبز و خله و مشته طعم و صفرا و افرا و ناره اش شیرین سرد و زرد گران و زایده  
 بلغم بعبی و در فلفل و بفارسی فلفل را گویند پیلو کبر یا فارسی سکون یا تختانی و ضم  
 لام و سکون و او اسم هندی ارک نوشته اند درخت صحرانیت بقدر طول نیره و شب  
 و شاخهای بسیار دارد و عریض و مدور بود و برگش بقدر نیم گره و باریک و بیض و پیل  
 کبر یا فاکر و سکون یا تختانی و لام و پیل بلضا و نیم در آخر و فتح لام و جهال نیز گویند  
 گرم و سبک و تلخ و مشته طعم و دافع با و گوله و بویا و امراض سبز و فساد باد و سنگانه  
 و فساد خون و صفرا و پیکان و از جمله رساین است و غمراش تلخ و سهیل و دافع فساد و بلغم و  
 و سوزش اعضا و خدام و تب و گرم شکم و جوب پیلو که از و سواک سازند برای تقویت  
 البته با تجربه بر میسد کبر یا فارسی و سکون یا تختانی و مار فوفانی قسمی از و سنگست  
 در و رنگ و در بحث میم خواهد آمد و پیلو کبر یا فارسی سکون یا تختانی و ضم سین مهله  
 سکون و او بعبی بر غوث و بفارسی کیک گویند پیلو کبر یا فارسی ضم یا تختانی سکون  
 و او و کاف و نارینه می یعنی شیر جانوری که چهار روز زایده باشد و پیوسته با فاکر





[illegible]

49

است اگر قبل از خوردن چوبی  
نصفه نمایند خون لطیف برآید  
و کثیف در جسم باقی بماند زیرا که  
لطیف برای خروج الطوح است  
پس درین هنگام وضع بشنداد  
می پذیرد اما هرگاه چه بچینه  
را چند روز بهستمال آورده شود  
کثافت خون فاسد تبدیل  
میشود ماده فاسده بنصفه و  
میگردد و اندکس فیض از  
ال قاهره

بانی این کتاب که باده  
 در انشای او درام صلیبه  
 بانی باری خواهد شد  
 بنده خون فارس  
 است پس خون صلیب  
 بنور خضی بنافه و کیف  
 عمر دارد چه خون فارس

پارچه را در طرف دیگر بگذارند تا خلاصه در و چکیده بالجملة در تقویت باده و نسیم بدن منجر به  
 رسیدن خصوص ایام احتمال آن غذا گوشت صرف از نذخل کباب و قور داغ و بوله  
 ریاح و گزانی سر و سگش قریب کبر شرب شیرین سرد و گران فغان و مهبی است  
 و دافع فساد باد و صفرا و خون و دافع ضربه و سقوطه سینه و سوزش اعضا و دافع شش  
 و تخمش شیرین سرد و در بول و دافع فساد باد و صفرا و در فارسی خرا و بجهل و دخت خرا و  
 بند گویند و در عربی دوم و صاحب نهج کوی که دوم شجره المقل و مثل ازین بر می آید  
 تا لیسیر سحر مار فوقانی و الف کسر لام و سکون یا در تخانی و سین مهله و فتح باوقار  
 و مار فوقانی شد و سکون را در مهله اسم بالیسیر است و در بایته این بسیار اختلاف کرده  
 اند بعضی بگ ریون شسته اند و جمعی ریج دخت توت و پوست دخت لسان العصاره  
 و بسیار بسته اند و صاحب نهج میگوید زود من فرقی نیست در خواص میان این و یونان  
 خطای نزد اهل نهند و گرم و سبک و مهبی شسته طعام و خنم و دافع تنگی نفس و سرفه  
 و فساد بلغم و پاک کردن ریه و دق و مانع از سحر مار فوقانی و سکون الف و خفا و نون و فتح باوقار  
 موحده سکون را در مهله شوی به نامب با خضاقه الف عوض را در مهله شیرین است و سبک و گلی و دافع  
 فساد صفرا و بلغم و زردی بدن و جدام و بوسه و دمه و اما سعضا و سرفه و جوشیدگی و  
 دل و لحم جمیع زخمها و عربی نحاس و نحاسی مس گویند و حکما رهند و مقول او را که تا بهیم  
 باضافه یا در تخانی و سین مهله میگوید موحده شسته و در استعمال میکنند و بسیار مع فنیما  
 و قدری از مقول او در آب می اندازند و در آب نشین نکرد و این را علامت جودت  
 مقول میدانند و زود را هم بهتر است که اگر سوزش دل و غشای در و استخوان و مفاصل و  
 و در آن سر و خفقان پیدا کند از آنجا بد خورد که علامه عدم جودت مقول است که علامه

بنظم مصدیر طح المکتب را بر سر  
 که دهنده و بر دارد ابطا و بفرایند  
 که در دست بر هر گ که نشین بر ای است  
 که در دوج بسیار بیکریه غیل نشود  
 و غنی حادث نگردد و اینست آنچه  
 ابطا در این محل بیان می نمایند  
 لیکن در چه دیگر بهتر از بایس نیست  
 که خون فاسد بایس که ف و در غنیمت  
 ۵  
 در محل فساد و زردی و خون صلیب  
 در محل زفت و زفت درین محل  
 در محل طبیعت در دافع  
 بسیار است و طبیعت درین  
 خون فاسد انجام شستنی  
 بن آن دست و دست بر سر  
 که در آن طبیعت خون فاسد را  
 که در آن طبیعت در دافع  
 محل فساد و پاک و در خون  
 دست بر سر که بدواز ز خون  
 فاسد که محل فساد آید و دافع کرد  
 در آن که فساد و در دافع کرد  
 فساد و در آن که فساد و در دافع کرد  
 فساد و در آن که فساد و در دافع کرد

از فساد و در آن که فساد و در دافع کرد  
 دست بگذارند و در دافع کرد  
 اول بعد از هر کس که  
 مراعات این فساد و در دافع کرد  
 از فساد و در آن که فساد و در دافع کرد

مکرر یافته شود مانند بار و کلی فستج ناز فوقانی و سکون الف و فتح راد مهمله و سکون ه و فتح میم  
و تشدید کاف فارسی سکون بارتخانی هم قرش شاست تارن فستج ناز فوقانی و  
الف و فتح راد مهمله و سکون نون سی از اسپهبد است تا میسر پیا بفتح ناز فوقانی و الف و ففار  
نون فستج بار موحده و سکون راد مهمله و ضم بار فارسی و سکون ه و فتح بار فارسی تا  
والف هم باؤل است و هم سوت و معنی لفظ کل سرخ است و کل هر دو سرخ اند فصل

بسیار ضعیف بود و طاققت بسیار کم باشد با اگر از او

سازند و حکیم علاء الدین محمود استعمال و پختی فرمود  
اندر احت کرده روز پنجم فروغ از سهلات تا سه روز  
جمع باید ساخت و بعد بمان خطین در کور می شود  
بجای آن اودیه که برای خطین معقدین مرکب باشد  
از

بعضی قوفه و بعضی سینه گویند و نیز اکثری سینه را به سینه کبیرا تفسیر کرده اند و بالجملة خواص آن  
 در کتب بندی سرد و تر نوشته اند بلغم از تمام بدن مخصوص از فم معده دفع کند و حلق را  
 صاف نماید و زرد و ضخیم بود **فصل الدال** الهملة مدھا را بکسر تار فوقانی و فتح وال جمله  
 و خفاء و الف و راء جمله و الف قسم سینه است **فصل الراء** الهملة بر هلا بکسر تار  
 فوقانی و سکون راء جمله و فتح باء فارسی و خفاء و اولام الف اسم بلیله و بلیله و آلمه است  
 ترکیب کبیر تار فوقانی و سکون راء جمله و ضم کاف و تار فوقانی نه می الف ترو کهن  
 نیز گویند کبیر تار فوقانی و ضم راء جمله و او مجهول و فتح کاف و خفاء و سکون  
 اسم ترکیب فضل و وفصل کرد و او در گتساوی الوزن بگنبد نه می طعم و ضم  
 و فتح نمی نفس و سرف و بیاریهای است و باو گوله و بر سو و کف و مهرل و دفع و درم خصیه و  
 بیاری چشم یعنی اطفال چشم و جس آن تر کند و کبیر تار فوقانی و راء جمله و سکون سین  
 جمله و فتح کاف فارسی و خفاء و نون و فتح وال جمله و نه می ترکیب کاف  
 بکسر تار فوقانی و سکون راء جمله و فتح جم و الف و فتح تار فوقانی و سکون کاف یعنی ترکیب  
 قافله صغار و قوفه و سافج مساوی و لغ فاد و بلغم تر نک بکسر تار فوقانی و راء  
 جمله و فتح تار فوقانی ثانی و سکون کاف قسمی از رنج است و در خواص مثل ساقی ترمه  
 بکسر تار فوقانی و سکون راء جمله و کسریم و فتح راء جمله ثانی و نه می بنشین بستانی است گرم  
 در ویم و خشک در اول تروی تر و آب می اثر ریشنه بر و در و ملین و مسخن و مهج باه  
 و سوله سد و تار یکی چشم و مصله آن کا هو و کاسه و خرفه و خل و او افزاید و می و منعوظ  
 و تریاق گزندگی را سست چون با شراب یا شام چون او را کوفه آب گفته در بنج  
 انار ترش نیز نه با خاصه شیرین گردانند و بری جرب است **ترجمه** بر کبیر تار  
 با سینه و تار یکی چشم و مصله آن کا هو و کاسه و خرفه و خل و او افزاید و می و منعوظ  
 و تریاق گزندگی را سست چون با شراب یا شام چون او را کوفه آب گفته در بنج  
 انار ترش نیز نه با خاصه شیرین گردانند و بری جرب است **ترجمه** بر کبیر تار

بعضی قوفه و بعضی سینه گویند و نیز اکثری سینه را به سینه کبیرا تفسیر کرده اند و بالجملة خواص آن  
 در کتب بندی سرد و تر نوشته اند بلغم از تمام بدن مخصوص از فم معده دفع کند و حلق را  
 صاف نماید و زرد و ضخیم بود **فصل الدال** الهملة مدھا را بکسر تار فوقانی و فتح وال جمله  
 و خفاء و الف و راء جمله و الف قسم سینه است **فصل الراء** الهملة بر هلا بکسر تار  
 فوقانی و سکون راء جمله و فتح باء فارسی و خفاء و اولام الف اسم بلیله و بلیله و آلمه است  
 ترکیب کبیر تار فوقانی و سکون راء جمله و ضم کاف و تار فوقانی نه می الف ترو کهن  
 نیز گویند کبیر تار فوقانی و ضم راء جمله و او مجهول و فتح کاف و خفاء و سکون  
 اسم ترکیب فضل و وفصل کرد و او در گتساوی الوزن بگنبد نه می طعم و ضم  
 و فتح نمی نفس و سرف و بیاریهای است و باو گوله و بر سو و کف و مهرل و دفع و درم خصیه و  
 بیاری چشم یعنی اطفال چشم و جس آن تر کند و کبیر تار فوقانی و راء جمله و سکون سین  
 جمله و فتح کاف فارسی و خفاء و نون و فتح وال جمله و نه می ترکیب کاف  
 بکسر تار فوقانی و سکون راء جمله و فتح جم و الف و فتح تار فوقانی و سکون کاف یعنی ترکیب  
 قافله صغار و قوفه و سافج مساوی و لغ فاد و بلغم تر نک بکسر تار فوقانی و راء  
 جمله و فتح تار فوقانی ثانی و سکون کاف قسمی از رنج است و در خواص مثل ساقی ترمه  
 بکسر تار فوقانی و سکون راء جمله و کسریم و فتح راء جمله ثانی و نه می بنشین بستانی است گرم  
 در ویم و خشک در اول تروی تر و آب می اثر ریشنه بر و در و ملین و مسخن و مهج باه  
 و سوله سد و تار یکی چشم و مصله آن کا هو و کاسه و خرفه و خل و او افزاید و می و منعوظ  
 و تریاق گزندگی را سست چون با شراب یا شام چون او را کوفه آب گفته در بنج  
 انار ترش نیز نه با خاصه شیرین گردانند و بری جرب است **ترجمه** بر کبیر تار  
 با سینه و تار یکی چشم و مصله آن کا هو و کاسه و خرفه و خل و او افزاید و می و منعوظ  
 و تریاق گزندگی را سست چون با شراب یا شام چون او را کوفه آب گفته در بنج  
 انار ترش نیز نه با خاصه شیرین گردانند و بری جرب است **ترجمه** بر کبیر تار



میرزا است و آنجا صفدر  
فیل الحات بود فیل  
از آن اگر در سبیل دوم  
سپهرم داخل کنند  
مضر عاید آید و در این سخن  
نزدیک در سپهرم گرم و در  
دویم خشک و در سبیل  
صفدر عالی از خطانیت





اصل الکتاب منقول و کوفه  
نائبه جیادیه صبح  
جوشانده صاف نموده  
کف در دوران بالیده  
بدن صاف نموده بر سر  
هرگاه غلظت وارد شود  
کافور و بنفشه  
کافور و بنفشه  
کافور و بنفشه

کشد بهت اصلاح او میگردود و مردم لاهور و افغانه اکثر بسطو استعمال میکنند بروت و رطوبت  
و باغ را فاعل میکند و نیز که کسب بروت و رطوبت باشد از انباز زایل گرداند و همین قسم ضعف صبر  
را و بد باغ حاضر بود و در الفاظ الا و یه مرفوم است که غریبی را بصارت با کل زایل  
گردیده بود بعد از مدت با و ملاقات کردم دیدم که کتاب میکند با و استغفار کردم گفت  
که کبدت برگ ناکو بارگ سنبه لاکو کجارت از بخت است خشک کرده با مناصفه  
کشیدم اما کجا سبب آن بنیای بن از زانی و فو و دنباکوی صورتی را اکثر کشیده  
خصوص زان چهار برگ بنول سحر و در تحلیل و ضم نفع نیاید و موافق بحر طومین مهر و در آن  
است و باعث تشف رطوبت از فروج و فوج زان است و عرق او نیز مستعمل برای  
ذکره هم کسب رافوقانی و سکون هم نیست از این جهت بنی و بنوی بسیار نیست اما حال  
نازوقانی و بیم و الف و لام هم درت سروست بخا صیت مانند درخت سال است و واقع  
اما اعضا و سوزش آن البته حال تریق نازوقانی و بیم و سکون لام و فتح باز فاعل  
و نشد و نازوقانی ثانی و سکون را مطلق اسم ترح است و حال درخت سرو نوشته اند پس در نصوت  
حال تریا که برگ حال غمی سرو باشد و ترح را بعضی برگ صندل نوشته اند با جمله درین لفظ  
اختلاف بسیار واقعست **فصل النون** تنضم نازوقانی و سکون ثن با نادرست  
نیست ثمرش چون شرب و کل او از رنگهای هندوستان است و در رنگ سرو و قابض  
فکرم و مهبی و دفع رکت است و شور و خدام و بعضی نوشته اند بعبی اریجی نیست و حسب تحفه  
میگوید که اریجی هم بهر کاست و چه که میگوید مشابه تن نیست بنبول فصح تا و  
فوقانی و خاندون و سکون با و موحده و ضم آن سکون و او و لام هم با ندرست و مجال سر  
شاید اینها خصوص بیالس زان این را سائیده عرق او بکبر و خور و لب با سائیده و فقل و

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

و در دگر دیگر اضا و ساخته است  
چهار دانگ و فلوس ریختن و ریختن  
اولان انچه پوسه و سیل صفراء  
در خستاده مالیده صاف نموده  
روغن بید انجیر از هفت دانگ  
یکموز در بنفشه جو فخم خسته  
مالیده از سه دانگ هفت دانگ  
ریختن نانیده که گشته فارغیون  
بو پیر دگر از انیده از یکا گشته  
با دو دانگ اجاده ساخته دهند  
مرض بعد و پیر

دینچه نایب بادمان را بر او ننگ  
ایمان ازین حب بکنوله بگیرند  
نوره یکصد ذوق غلاد یک عدد  
پنجده اگر دروغ بادمان باشد  
کهری شب باقمه همراه عرق  
سازد کرم کرده باشند

درست که سبیل نرفتن فلان و عذر دینی و نه بد عمار بیون برهند  
فلان دودن بیدار بجز

حق کا درجہ ہم سر کی نشانی تھے  
 اللہ صاف نودہ ہم کو بجا  
 انجمن تہذیبیہ پائندہ ہو جائے  
 ایست ترکیب حیات  
 سودا و طبیعت بسودا کے  
 کردار حق پر ہم



این فصل در دوازده روز و نیم  
 تمام در بختان و بختان  
 در بختان و بختان  
 در بختان و بختان  
 در بختان و بختان

فساد و خون و پر و قسم دوم آن در ساف چون اول است لیکن بسیار و سبک و جالب  
 اسهال و تحویلی کبر و فوفانی و بارتخانی مجهول و ضمیم و فتح و او کسر و فوفانی ثانی و سکون  
 یا تختانی دوم و نیز و گرم و مشته و هم طعم و دافع فساد و بلغم و مکی نفس و سرفه و بیاری  
 و من تیر کبر و فوفانی اول و سکون یا تختانی و فتح و فوفانی ثانی و سکون یا راجله  
 و کوشش رنگ بن را فزود و قبض شکم و تقویت معده غایب و فوفانی و فساد و اخلاط  
 و دافع مکی نفس و سرفه و استسقا و سفید بهتر از سیاه است بعضی راجع گوید عقیده و اکبر  
 فوفانی و یا مجهول و فوفانی و فتح و دال و جله و او و الف بعضی نوشته اند که هم سندی عمر  
 است و با جله مردم هند و استان در اقسام شیر شیار و نسبت شیر کوکاج بود و جله و الف  
 آمده تیری کبر و فوفانی و سکون یا تختانی و فتح و فوفانی ثانی و کسر و راجله و سکون یا  
 تختانی ثانی جانوریت در موسم برنگال خصوص من فساد هم رسد مختلف الاوان است و نقشباه  
 لیکن در دو برابر او بار کیشل کاغذ حریقی میل کر کبر و فوفانی و سکون یا تختانی  
 و لام و فتح کف و راجله و سکون یا راجله و ثانی یعنی روغن کاجره تلخ و نیز و گرم و دافع  
 فساد و نفوذی اما لیکن مضاعف چه فزاید اخلاط و کورت سوزش معده تیرین  
 کبر و فوفانی و سکون یا تختانی و فتح و راجله و سکون نون سرد و تلخ بود و ریشها  
 بنشیند و رنگ خسار و برافزود و هیچ بل کبر و فوفانی و سکون یا تختانی و فتح و جله و سکون  
 لام و دوازده است باب التا الفوفانی سندی فصل التا الفوفانی است  
 شیرینی و فتح و فوفانی سندی و کسر و فوفانی سندی و سکون یا راجله و سکون یا راجله  
 ثانی در فارسی طبطو گویند کوشش با و انکیزت فصل الیا التختانی و فوفانی و سکون  
 و یا تختانی مجهول و ضمیم و سکون و او کل بلاس و در بلاس نگویند و فوفانی و فتح و

این فصل در دوازده روز و نیم  
 تمام در بختان و بختان  
 در بختان و بختان  
 در بختان و بختان  
 در بختان و بختان

این فصل در دوازده روز و نیم  
 تمام در بختان و بختان  
 در بختان و بختان  
 در بختان و بختان  
 در بختان و بختان

مطلب حاصل بیگانه  
و با عیش نشسته بر پیشه  
و در بعضی مجاری بیگانه  
و بیگانه از سازه‌های  
که شخصی این شخصی خواند



علاء الدین محمود بن محمد بن علی

این حضرت است الهی مآقار لیکن  
 حق آنست که چون تاثیر دوار  
 در بدن مجدداً تاثیر بدین است  
 آگونی ضعیف نشیند و هیچ ضعیفی را زیاده  
 از مقدار یک بدن در دوا اثر نماند  
 که در استعمال نمایند طبیعت ناب

۴۳

اینست که در این پنج کتاب در دست  
 اعتبار از این پنج کتاب در دست  
 و در وی تاثیر خواهد کرد علی  
 در باب الصورة این پنج هم در بدن  
 تاثیر خواهد نمود پس در بصورت  
 از یک پنج استعمال باید کرد و هر چند  
 قوتهای بسیار فانی پس بدین  
 پنج را زیاده باید نمود پس کلیت  
 خوب باشد که چه قدر از پنج چه  
 استعمال باید کرد عجیب

مدرسہ اسلامیہ  
پنجاب، لاہور

کز ماده سپید و کانی باشد  
 زنجیری نافه از پنج حلقه باشد  
 مقدار آب سردی است  
 که هر یک یک و نیم باشد  
 می باشد و بعضی خلاف  
 نافض کلام همین است  
 و در بعضی از نسخین نوشته که  
 عوزی اسهال پیوسته در  
 بیت و پنج سال و نصف در  
 پنج خنجره بود و در نسخین  
 هر روز غبغبت ششای نیم درین  
 از مطلق نافض یافته بلکه بعضی  
 یافته چون از دارو می دیگر  
 سمان شده از این پنج خنجره  
 ۸۳  
 که شاید نافض کند چون نشوره  
 با فلفل که منقل شد که قوت نافض  
 بلا بعضی قوتی دیگر در مرض اسهال  
 بسیار ضعیف میشود و خصوصاً که  
 بسیار کم شده باشد شاید بهشت  
 بر عدم نفص آن باشد که حد اسهال  
 از این پنج زیاد بوده است از این  
 بن تابد او بیشتر باشد قوت  
 نافض نولست که در بعضی از نسخین  
 از این پنج بیشتر و عاقل بوده  
 در بعضی از نسخین  
 سوزناک اگر در این  
 اسهال بکند و اگر اسهال  
 از پنج خنجره اولی  
 لیکن در صورت اولی  
 با طلاق نافض می شود

نفخ حیم و سکون لام و کسر با فارسی و سکون با تختانی و فتح با فارسی نانی و سکون لام و  
 کاف الف جل میل نیز گویند بخلاف کاف و الف یعنی فضل آبی سرد و خشک است و  
 سبک و قابض و منقوی دل و مری منقوی جسم و دافع فساد خون سوزش سینه و دماغ و تبور  
 که زرد و بد و قسم دیگر از سرخ است و خشک و دافع فساد باد و بلغم و قابض شکم و مریش  
 و دافع رکت پت و سرخ کل کثیر الوجود است جل نیت نفخ حیم و سکون لام و کسر با و حده  
 و یار تختانی و خفان و نون نادر فوقانی قسیمی نیت است جل تینضض حیم و سکون لام  
 و فتح با و موحده و کسر نادر فوقانی و سکون یا تختانی و سکون بن جمله سرد و قابض شکم  
 و باد انگیز است جل سبب نفخ حیم و سکون لام و کسر نون یا تختانی و باد موحده  
 اسم رویدگی است شاخهای بار یک دارد و برگ کوچک مثل ساگ لوبیا و بر زمین افتاده  
 می باشد و نزدیکی و یار جل بزبان هندی اسم آب است و تلخ هم بسیار است و جهت قسیمی  
 بجل نیت سبب است و او را در آب ساید به قدر ششماشته کیوله فیخورد اسهال بسیار  
 آرد و جرب خار شمشک را دفع نماید او را باید داد و ضعیف را نباید داد و فصل الحیم  
 حمالگو شفته نفخ حیم و سیم و الف لام و ضم کاف فارسی و او و جمل و فتح نادر فوقانی هندی  
 اسم و نون است فصل النون جفیهیری نفخ حیم و خفان و نون و کسر با و موحده  
 سکون یا تختانی و کسر راد موله و یار تختانی نانی مریش خست و دافع خاف و فساد  
 بلغم و باد و غیرگی و دهن و در سینه و کمی شتهای و گرم شکم و خارش اند و مزاج وی سرد است  
 و اگر کمترین بود اندکی تلخی دارد و جوهر وی بایست بگری خست بکف نفخ حیم و نون نادر فوقانی  
 و ضم سیم و سکون کاف هندی بطعم شیرین بخاصیت ساو و ماساهی لیکن کثرت در  
 در جسیع اقسام خود بهتر است و شالی که در زمین آتش زده و سوخته بر وی سبک است و



الف با و ک از این پنج  
 دو کشته پس با یک  
 خنجر اندک از این پنج  
 در بعضی از این پنج  
 خنجر اندک از این پنج  
 در بعضی از این پنج

کم و زیاد از این برگ خورد و پهلپها بقدر نیکی و شل چونکه آویزه میباشد شیرین شود و اگر این نافع  
 برای خوراک و گرمی و دافع باد و کف و صفرا و ستمل برگ اولعایت دارد و اطفا لان با  
 بازی میکند و در موسم برنگال اکثر میشود و بر دیوار و بر زمین در خرابها بسیار بر وید جو آکو  
 بفتح جیم و واو و الف و ضم کاف سکون و او یعنی هرگاه برنج را در شش برابر از آب داخل  
 کرده بنزد تا آنکه برنجها حل شود با هم میانیند بطبع قابض شکم و دافع تشنگی و تپ صف  
 کننده نشانه از یک سنگ جو هار بضم جیم و سکون و او و و الف را در جمله قسمی از اجوان  
 است مشهور به اجوان کرمانی خواص او در اجوان گذشت جو اکهار بفتح جیم و واو و و  
 و فتح کاف و خفاء و و الف را در جمله اسم نطرون شده اند نیز و گرم و دافع باد و بلغم و و  
 و در شکم و سنگ نشانه و فطیر البول جو تهکا بضم جیم و سکون و او و سکون و او و فو قانی  
 و خفاء و و فتح کاف الف هم جوی است **فصل الهاء الهو جهول** بضم جیم و خفاء  
 و او و جهول و لام و فتح با و فارسی و تا و فو قانی شده و سکون را در جمله قسمی از شیر است  
 سر و سبک و نفوی دل و دافع فساد بلغم و صفرا و متقل خون جهو جهو بضم جیم  
 و خفاء و و سکون و او و و فتح جیم و و رار مهمله مضموم و سکون و او و اسم  
 سر بهو کا است جهنیکا بضم جیم و خفاء و و سکون یا در تخانی و خفاء و و کاف فارسی و و  
 گرم و خشک است و بهترین اونه است بهی بلین صبح و عدا و صلیح است و اصح انکه خلط بزر  
 تولد میکند و ماسودش مولد سودا و مصلح آن روغن بادام بنارسی مله در باغی عربی و جوی بعضی را  
 اعتقاد اند که رویان جبارت از همین است جهنیکا بفتح جیم و خفاء و و و و کاف و الف را در جمله  
 باره سنگها است جهنیکر بضم جیم و خفاء و و سکون یا در تخانی و خفاء و و و فتح کاف فار  
 و سکون را در جمله عربی مصر گویند جهو بفتح جیم و خفاء و و الف و ضم نه و سکون و او و اسم

از جی با فو چون انگار است  
 و شمل این سله بود کرد  
 رساله ای دیگر دیده شده و  
 چون علم بلکه خاص و نخورده  
 لهذا با استفسار اتفاق  
 نقل آن شد و سطر سیم  
 این ج را با آن در کتب  
 باشد و در کتب و کتب  
 بنفشه اند و در کتب  
 از بسیار نقلی کرده باشند  
 اگر بنفشه و در دیگر طلا یا نقره  
 بکار برند و اگر دوست عهد بنشیند  
 یا غیر آن استعمال سازند خاصه  
 مطلوب از این پنج بود و دخی آید  
 و قین آب بنفشه یا عیات از بهر  
 است که آب قابل هم قوت  
 است و منافات با هیچ قوت  
 ندارد و و الف هم بطریق است  
 شرط چهارم

فوت او میشود و کم از آن  
 و بهر طیف باطلان  
 اید است آنکه زیاده بران  
 و گفته نیم وزن  
 غیر از آن نیم کرده  
 که حکم عاد الدین نمود

اب بافتار و اگر بافتار باشد  
 عظم بسیار باشد یا عظم  
 عظم غوطه و آب یا عظم حار  
 و اگر غوطه و آب زیاد باشد  
 قدر رسیده و اگر این غوطه را  
 نیز کم و زیاد کند و هرگاه آب  
 بطش و طعم کفایت سازد و اگر  
 از آن زیاد نماید و این غوطه  
 عمار الدین محمود بن محمد بن  
 معاهد خود آورده است با کلام

طفا است چه شیء بکسر جم فضا، و کسر نه نونانی و فتح میم و وال همزه  
 اجم شد است چه بر سیری فتح جم فضا، و سکون را و همزه و سکون با و فتح  
 و کسر نه نونانی و فتح میم و وال همزه و سکون با و فتح میم و وال همزه  
 ترش و سوزش شده و لاغری بدن و جنونی بکسر جم فضا، و سکون را و همزه و سکون با و فتح  
 نون و کسر نه نونانی و فتح میم و وال همزه و سکون با و فتح میم و وال همزه  
 از واد و حذف حروف آخر نبرنده شیرین و سرد و در و سبک و متغی اعضا و فرایند صبر  
 و قابض شکم و دفع فساد و باد و بلغم و صفرا و از جمله سایر است و حرارت نپ زایل گرداند و ابل  
 هند ساگ او را که در اول زمستان می آید غریز دهنسته میخورند و در ترکا به با حیوانی  
 نوز و حکم باد شاه دارد بار بزرگ نسبت بار خور و بزرگ و باره جنونی بسیارند و دو  
 بطریق بویه باشد و کوچه یکس بود و نیز جنونی هم کلوسی است و در دهنتری آورده که آواز  
 مگسها که و سکو گرداند و متغی باه است حیوانی که بعضی از نخلانی کاف هرگاه در آن  
 مگسها زیاده است و آواز باشد که ساق شمشیر باشد جنونی کن باضاد کات مضموم  
 زنون ساکن این علم امل عبارت از ترکیب جنونی ها که بر کاکول و جگر کاکول و کیمک سیده و همزه

۸۶  
 حکیم کور که سابقا در  
 دوم از دست او  
 نقل کرده است که در  
 حال آنکه در این  
 است که در این  
 و در این  
 و در این  
 و در این  
 و در این

و در این  
 و در این  
 و در این  
 و در این

دیکھو ان خود آورده کلام  
بر کلام حق و کلام حق  
دیکھو ان خود آورده کلام  
بر کلام حق و کلام حق

[illegible]

لام و یا تختانی هم جزو پنج است چاکوت بفتح جیم فارسی سکون و او نادر فوقانی هم ناکست  
چاکلیری بفتح جیم فارسی الف سکون لام و فتح کاف و کسر را همله و سکون بار تختانی  
اسم فقه است فصل الباء الموحده حمله بفتح جیم فارسی مفتوحه و با موحده ساکنه و فتح  
کاف و لام کسر و سکون یا تختانی هم پنجاه است چرخ بفتح جیم فارسی سکون بار جده  
و شهر جاب با ضافه الف بجمع هم و پنج میل نراونت و افیع کوا سیر و منافع او موقوف  
پیدا مول است چیک بجمع جیم فارسی ضم بار موحده و سکون کاف قسمی از کهنی است  
فصل التاء الفوقانی چهار چاک بفتح جیم فارسی نادر فوقانی و سکون را  
همله و فتح جیم فارسی ثانی و الف ففتح نادر فوقانی و دوم و سکون کاف هم چهار چاک است  
و با ضافه الف بجمع نیز آمده است یعنی چهار چاک چهار اصل بفتح جیم فارسی نادر فوقانی  
شد و در ا همله و الف و فتح جیم و سکون لام عبارتست از ترکیب تبرک و انار ترنس و  
و کتیه و کتیه و کتیه بفتح جیم فارسی و نادر فوقانی شد و در ا همله مضمره و سکون او و فتح  
کاف فارسی و سکون نون هرگاه بر ترکیب پیدا مول اضافه نمایند باین هم میخورند  
و در خواص معانی ترکیب است که مذکور شد چهار بفتح جیم فارسی سکون نادر فوقانی و فتح  
را و همله و سکون و در حاله هم گرم مثل آتش گرد و دوا خارش را نفع کند و در د و نفع شکم  
و در کند چهار پهل بفتح جیم فارسی و نادر فوقانی و سکون را و همله و فتح بار فارسی و بخار  
و سکون لام هم سینه است که نوعی از خورنده میگویند فصل التاء الفوقانی  
هندی چنانکه بفتح جیم فارسی نادر فوقانی هندی سکون کاف هم جزایست چشما  
جیم فارسی و سکون نادر فوقانی هندی و فتح جیم فارسی ثانی و در ا همله و الف و چهره بخار  
ناوش بجمع دوم و ا و عوض الف و چهره با ضافه را و همله در میان هر دو جیم نیز

دیگر عیادت از دو سه سال بعد  
 کند و دیگر عیادت از دو سه سال بعد  
 طبعی بخوبی را در هنگام عیادت  
 کرده باشند و هرگاه بان زن برسد  
 از آنش خود آورده بخارزند  
 یا هر روز سیاه یا سیاه که  
 باشند که در صورت وزن پنج  
 خنجرنی است که بحث اختلاف  
 وزن است اما سیاهی دیگر  
 این طریق از هم

۸۸  
 داخلی است که در ضبط است  
 احتیاج چو سراج است که بخیر  
 ضایع مینماید اگر چه احتیاط  
 تمام کرده آید و بوزن هم  
 که خطه آن نخل است و نه  
 پنهان مغازان که با  
 اتفاق خطای شود بسبب  
 ورود امور خارج از خلافت  
 تخله اش و غیره  
 پنج جلدی

چند اشعار از شیخ خبیبی را  
نقل افلاک یا خودی خوش  
کرده در دست کتب و آب  
پیر آن ریزند از طرب  
سود بپوشند و در پیش  
را خجسته حکم گرفته بر آتش  
پیغمبر نهند و چون شعله  
و میاید که بخار از او بپاید



دستور عمل خود در حق ده دوازده روز باین  
 توهم رسد بعد از آنکه  
 این خواجه بخاران بخش  
 اورا در آن خوش  
 بایه بخاران پنج دایره



بیش از روز هفت و میل بهمانند و بر استوار اولست و برگردان گفت عالم شود و بعضی بمان بخورند یا خصل و برگردن بخورند و آن کس



میانقت از مرض خود بگذرد  
خود جان مرض خود کرد  
نی که خطه نعت نوراک  
و اگر بگویند و بگویند  
نموده بودند ادراک تک  
رضعت است از تنی فاکله  
و بعد از دو اربعین کار  
انداختن درون چوب چینی  
و از شرع

مجموعه کاف و الف و فسادون تا فوقانی بطبع شمیران زنج و سرود ملین و مقوی خیم و مصلح  
فوقی مفرط و دافع و مایل و شور و فساد بر هر بی حجر القهر گویند چند را کو بفتح چیم فارسی  
و فسادون دال ممله و ضم سین ممله و سکون و او و را و ممله و اوست دور بیاید چندان  
بفتح چیم فارسی فسادون و فتح دال ممله و سکون نون ثانی لغاری صندل سفید گویند  
انکه تلخ و سرد و خشک و سبک و مقوی دل و مفرح و دافع امراض دل و فساد هر دو ملین  
و صفرا و خون و سکن تشنگی و سوزش سینه و برافروز زده رنگ روی چیدن سار با  
بفتح چیم فارسی و سکون نون و فتح دال ممله و سکون نون و فتح سین ممله و الف  
و فتح راه ممله و بار و موده و الف اسم قسم سفید کالیست فصل الواو و چوک  
بفتح چیم فارسی و شهبو بضم آن و او مجهول و کاف تلخ و ملین و مخدر و متغی و دافع فساد  
خون و ملین و سرد و تر و کاف تلخ و ملین و مخدر و متغی و دافع فساد  
و عیوض راه ممله لام بهم آه است و الف و کسر سبزه و سکون یا و تخیانی و قسمی از بولیم می کن  
است رستنی است که از و مان خویش می سازند هر دو سرد و خشک و سبک و دافع صفرا و  
ملین و خون در بل سبیل ماده تمام و شبنمی خیم و دافع رکت پت و قسم دیگر ساد است سرد  
و گران ملین و دافع بر سب و فساد اعلا الله تعالی قبله یانیه است چوک بضم چیم فارسی و سکون  
او و فتح کاف و مابندی سینه است که برکش نامایر که بالک و اندکی حصیر بود بطعم  
ترش که اهل هند بان نام خویش سازند چو نج بضم چیم فارسی سکون و نون و چیم فارسی  
و قسم بود بزرگی که چک تیر و گرم و زنج و شمیرین و قابض و شسته و قوی و در و سپهر  
و در و شکم را نافع بود و از جمله ساین است و تخم دی نیز بهین خاصیت و او چول بفتح چیم فارسی  
و سکون و لام هم فوست فصل الهاء الهوز و هتوب کبریم فارسی و سکون

ایمن دستم را بر او نهاده اند باز  
 که می شود بعد از آن در  
 آن کار نهاده و بسیار  
 کلمه آنست که در هر روز  
 باین صیغه چنان در  
 کردنی می گویند که یا قوت دیش  
 عظیم در بدن اهلان خواهم







دفعه ای بسکری کل بلاد  
 دغوباب دار و دوزخ  
 دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 دوزخ و دوزخ و دوزخ

مطهر باطون کباب  
 مایه نامل کند و اگر حیات  
 از آرد کند هم کسبوس او را  
 نگوشت بپزند ناخواه از بناد  
 تخم کشتن نشکست بر فند و فند  
 یا گوشت و اگر حیات غالب باشد  
 ناخواه و نند بناد و اصل کن و درون  
 که در طعم کند لاطله نماید که  
 نهشته باشد و غیره باین نری نک  
 کند و از طویات خصوصاً آب نین

وسکون یا تختانی و نمل و فانی و الف کوشش گرم است و اگر آن و دفع فساد و امرض  
 چشم و صاف کننده آواز گلوت عبری فند و نیز اسم و ایت کرد و قسم بود یکی سرخ  
 دوم مایل تیرگی و از اندون مایل بندوی و هر دو چوبها باریک بود و هر دو تیر و تلخ  
 و خشک و سبک قابض شکم و هضم طعام و دفع سنگ است و چون چنانچه را به کزیر و  
 تند سائیده بر برص بماند تا آنکه آبله شود و هرگاه آبله ظهور پیدا نکند و بگذارد تا از زیر  
 آبله پوست سرخ بر آید لیکن بیاصل موضع برص را از پا چاکشته بخا و خوب مالش و هرگز  
 شیطیح گویند چیل که چیم فارسی سکون یا تختانی و لام گوشتش گران بهم رسانیده  
 فساد اخلاط غلبه بفارسی غلیظ و از عبری جدا گویند چیم ما که چیم فارسی سکون یا تختانی  
 و فتح فون و فتح بار و حده و الف اسم هدی است چیتکه که چیم فارسی سکون یا تختانی  
 مجهول تار فو قانی و کس کاف سکون یا تختانی نانی اسم بلیه است باب النحر المجهول  
 البیم الکفار چرخ نفتح خارج چیتکه چیم فارسی سکون یا تختانی و الف فارسی است که گویند  
 گوشتش نفوی عضار و همی و افزانیده بلغم و حضرت فصل السین المجهول است  
 خارج و سکون سین همله اسم شربت باب الدال المجهول فصل الالف دار هله دار ال  
 مفتوح و الف و هم و هم و سکون آن و فتح و لام و شبه سکون لام سکون ال المجهول چیتکه که آنرا  
 هله گویند تیر و تلخ و گرم و خشک و دفع فساد و بلغم و صفرا و خون و جوشیدگی و پری و اسهال  
 و زردی بدن و دله و نور و دفع امراض چشم و درد گوش و نکلنده سنگشانه و مجلی و مدل  
 جراحات و قروح و اقون و نفتح دال و هله و الف و هم تار فو قانی و دال مجهول و دانست  
 نفتح دال همله و الف و خضار و ن سکون تار فو قانی و دانستی با ضافه یا تختانی بعد تار  
 فو قانی نیز آید و چیم حب السلاطین است که بندی جمال گویند تیر و تلخ و گرم و حاد و اضم

استعمال بایر و در کار  
 و غیر آن رود و در دوزخ  
 و غیر آن رود و در دوزخ  
 و غیر آن رود و در دوزخ





و سکون نون فتح دال ماله ثالث و الف نون مفتوحه و ا سکن  
 نهالین از یک سر کم فریاده و برگش متناهی بر یک کونار و پوست هر دانه او سه پهلوه در هر پهلوه  
 او یک دانه چون نخچه شود بخود نزدیکه و دانه بیرون آید و رنگ سفید اندکی بایل باخبره اکثری  
 سفید سخت و صاف و براق بقدر معصفره طولانی و از بعضی اکثر زنان بدست  
 اطفال گشای کنند و نهال منبج دال ماله سکون نون و فتح او سکون لام هم کویت حاصل  
 الواو و ف و مفتح دال ماله سکون و او و فتح نون الف بوض او میم هم آمده یعنی میگوید  
 قلمی فرزندش است کلی است هندی گلهار او سبز باشد برگش بسیار خوشبو کم است و بعضی  
 معتدل نوشته اند و صمغ محویرین کنار بویدن او خشک دماغ آورد و دفع زهر و چون  
 داخله نشسته و جدام و غشیان و دونه سحرانی اسکاگ آرد و بدن را قوت بخشد و درین لفظ  
 بوض الف هم آمده است و وب جزم دال ماله و سکون و او و بار موجهه با ضافه راء ماله  
 بعد و او و الف بعد بار موجهه یعنی دور با تیر آمده قسم دوم میگوید یعنی بنفشه و بوض  
 بوضید گیاه و فساد باغم و صفره او چون قوت شک و سوزش اعضا و ویدی بضم دال ماله سکون  
 و او و کسر دال ماله نانی و فحار و سکون یا تختانی و گنج بکار گویند گیاهی است دو قسم بود قسم  
 اول بر روی زمین افتاده میباشد و برگ سبز و شاخهای بسیار باریک بود و سبزه برگ کوچک  
 بسیار بود مثل کچد و چون شاخ او را بشکند رطوبت بنفشه مثل شیر بر می آید لهذا بدین نام  
 نامیده و در این بقدر کثرت برگ کم فریاده از این بود و قسم دوم شاخها سرخ رنگ و از  
 زمین کم فریاده از این بلند بود لیکن قسم اول تنه از دست کم و خشک گران و بهی و بوض  
 فساد و بوض و جدام و گرم شکم و مجمل و فمخ و قسمی ازین یکدستی و قسمی دیگر از و در جها  
 مذابت و خواص کجی خود نوشته شد فصل الهاء الهوز و متی بضم دال ماله و  
 و هم تر است که بوز بوان

درین اوقات  
درین اوقات

ہنگامہ ہندوستان

فقره پنجم در باب

باین بخورد در  
تشفیف نامی هم رسید

در مرض عجزی  
روز و نیم

خواجه چور  
دواری بنیاد

و دیگر :  
زنبی ناله شیطانی

ان صورت عظیم

پیشانی بایر کرد

44

صورت نیست و در از غنی از

مقدم

سلامات نفی دور

مردود و داد استعدا و ا...

بسم الله الرحمن الرحيم

و اگر باشد هر روز بخورد

ایضا: ۹۹۰

۴۰۰

فخر خندان



فصل در بیان علاج جنینی پستونک  
 رسیده از حالتی دیگر  
 رسیده از حالتی دیگر  
 رسیده از حالتی دیگر  
 رسیده از حالتی دیگر

عوض بک او برگ و عوض گل کل و خاصیت او بیشتر در پنج او نوشته اند اگر پنج او را که سیاه  
 باشد در خانه نگاهدارند معاش او را و بخت و آبادانی است و نیز اگر او را نشک ساخته هر روز  
 مشندم باب ترنج بخورند تمام موی سفید بریزد و موی سیاه برآید و ترنج او خشک کرده  
 و ساییده صد و شصت دم و ششاد دم روغن کاه و در ظرف پاک بمون کرده و سرش  
 محکم و منور کرده در شالی و برنج نهند چهل روز بعد از آن غسل کرده و قدری تصدق داد  
 و از میان شالی برآرد و هر روز بعد از یک بار انگشت برآید تا شایا چهل روز بخورد و خدا شایر  
 و برنج سازد و از ترشی بر پزند قوت احضار و در موی سفید نشو و میی شد و ممسک  
 و اگر دهنوره سیاه نیکو ساییده با شیر بز و پاره نبات یا شکر تری بخت بخورند و عورت همگی  
 حامله گردد و کل دهنوره و در حفران ساییده با روغن گاو آمیخته و قدری خون خود در و  
 کرده از آن در میان دوا برود خود بخورد هر کس او را بیند از گوشت و نبات مطیع او گردد و اگر بی  
 میان پشانی کشد شهر او را دوست دارد و نیز اگر زن چهلیم پنج دهنوره سیاه را با میوه  
 شنبه و روغن گاو هر روز بخورد حامله گردد و دنیا بفتح دال مملو و خفا و سکون یابی  
 تحتانی و الف رحمت است و هنگام غم شیرین و سرور و معتدل در خشکی و بی سبک و قابض  
 شکم و در بول متعوی الی شنبه طوم و گوارنده آن دافع فساد و صفرا و بلغم و خون  
 غشی نفس و سرفه و تشنگی و بیهوشی و قاتل کرم شکم و متقل نی که شیرین است و مبول کرم ضم  
 دال مملو و خفا و سکون و او و لام و فتح کاف و دال مملو و سکون بسم قسمی کرم است  
 و هجاسه فتح دال مملو و خفا و فتح بسم و سکون الف فتح سین مملو و سکون او و هجاسه  
 نیز گویند بعد الف و د کتا را بهار و دیدنانی است بر زمین انعاده میباشند خا و در اثر  
 چونه و کلها بر خا را میرود در ابتدا اسیر کوبک از غلبه خا و در بعد از آن شکفته

عوض بک او برگ و عوض گل کل و خاصیت او بیشتر در پنج او نوشته اند اگر پنج او را که سیاه  
 باشد در خانه نگاهدارند معاش او را و بخت و آبادانی است و نیز اگر او را نشک ساخته هر روز  
 مشندم باب ترنج بخورند تمام موی سفید بریزد و موی سیاه برآید و ترنج او خشک کرده  
 و ساییده صد و شصت دم و ششاد دم روغن کاه و در ظرف پاک بمون کرده و سرش  
 محکم و منور کرده در شالی و برنج نهند چهل روز بعد از آن غسل کرده و قدری تصدق داد  
 و از میان شالی برآرد و هر روز بعد از یک بار انگشت برآید تا شایا چهل روز بخورد و خدا شایر  
 و برنج سازد و از ترشی بر پزند قوت احضار و در موی سفید نشو و میی شد و ممسک  
 و اگر دهنوره سیاه نیکو ساییده با شیر بز و پاره نبات یا شکر تری بخت بخورند و عورت همگی  
 حامله گردد و کل دهنوره و در حفران ساییده با روغن گاو آمیخته و قدری خون خود در و  
 کرده از آن در میان دوا برود خود بخورد هر کس او را بیند از گوشت و نبات مطیع او گردد و اگر بی  
 میان پشانی کشد شهر او را دوست دارد و نیز اگر زن چهلیم پنج دهنوره سیاه را با میوه  
 شنبه و روغن گاو هر روز بخورد حامله گردد و دنیا بفتح دال مملو و خفا و سکون یابی  
 تحتانی و الف رحمت است و هنگام غم شیرین و سرور و معتدل در خشکی و بی سبک و قابض  
 شکم و در بول متعوی الی شنبه طوم و گوارنده آن دافع فساد و صفرا و بلغم و خون  
 غشی نفس و سرفه و تشنگی و بیهوشی و قاتل کرم شکم و متقل نی که شیرین است و مبول کرم ضم  
 دال مملو و خفا و سکون و او و لام و فتح کاف و دال مملو و سکون بسم قسمی کرم است  
 و هجاسه فتح دال مملو و خفا و فتح بسم و سکون الف فتح سین مملو و سکون او و هجاسه  
 نیز گویند بعد الف و د کتا را بهار و دیدنانی است بر زمین انعاده میباشند خا و در اثر  
 چونه و کلها بر خا را میرود در ابتدا اسیر کوبک از غلبه خا و در بعد از آن شکفته

بالای یک لیستاده  
 با نام شمر مرین  
 که اسیده با جگر  
 بخورند و بر کاه  
 بخورند و بر کاه  
 بخورند و بر کاه  
 بخورند و بر کاه





این مقل جوی خورده است  
برای طیب است  
خاف بر او و خوف  
زیده در کم هم عوده شده  
لای خورده نور است  
والا کای از بختال که  
دایک حرم شد اگر نیست  
باز منسوب افزوده بشود





و این فاس بی اثر در روز افزون  
 چوب چینی مدین طریقی تهر است  
 طبیعت اوت با این سخن می تواند  
 شد یک از روز از این حدیث  
 بعد بخلاف طریقی دیگر فصل  
 در میان آنچه بعد از انقراض  
 خوردن چوب چینی بعل می باید  
 آورد هر گاه از خوردن این رخ  
 انقراض دیت و به طبیب عاذق  
 ۱۰۴

فساد بلم و صفرا رس نفع را در مملو الف و فتح سین میگویند فون رواس باضافه  
 و او بعد از مملو نهالش بقدر درخت کنار و زیاده از آن و در پانیت مدو سه سل  
 ضایع شود و اگر نهالش جای بنشانند و دوشنونا پدید و برگش بر شاخهای بار یک  
 از هر دو طرف روید مثل برگ املی و از واندکی درازتر و در خوش رست رو و اسل حساب  
 تخم نوشته که نج است و در هندیم بعضی در میان اسن و اسن فوق میکنند در ظاهر  
 حال آنکه هر دو یک اند و با مملو رواس که شهبست چهره او نوشته شد و پهلوی او شل هلی لوبیا  
 داز و کل او از بالای نفش و از درون سرخ و زرد و سفید و برگش بوقش جمع شوند و  
 صبح جدا کنند و بعضی سرد شیرین نموده اند سفید و زرد و سرخ و کبود چهار نوع مرقوم شده  
 اند و ظاهر این انواع بسبب اختلاف گل است و بعضی گویند قوت انسان کم کند و بیمار  
 کلهای او خالی از کیفیت نیست و چون برگ او ساییده بر او رام نموده ضعاد نمایند  
 جذب ماده و اتقوت نماید و بیرون کرد تلخ و کران دافع فساد باد و بلم و اس  
 عضاد و تکی نفش و باد و رکت پت و غله و استقار و اضم ماده خم را سی نفع را  
 مملو و الف و کسرین مملو و سکون یا دختانی اسم رواس را ج جا که برائی مملو  
 مفتوحه و الف و جیم ساکنه و فتح جیم نانی و الف و فتح کاف و هندی بطعم زخت  
 و خشک و کران و قابض شکم و باد آنکه و بعد از ضم فضل بشیر و در و شتهای کم کند  
 و شیرین نماید راج است نفع را در مملو الف و سکون جیم و فتح و او خفا زون  
 و سین مملو بسیار نشان است را می نفع را در مملو الف و کسرین و سکون یا دختانی  
 تدهت و تلخ و گرم و خشک و دافع فساد و بلم و جرب جذام و جوشید گیاه قاتل  
 گرم شکم و شته طعم بمرسانده رکت پت بربی خول گویند را لک نفع

در میان طریقی و جیب  
 در نزد مدین طریقی  
 در نزد مدین طریقی  
 در نزد مدین طریقی

[illegible]

معمول است و اما سلاطین  
 از آن فراموش کرده اند  
 و در قیام جنب خالص  
 بقول الله عز وجل  
 اقوم غاراً من الغار  
 بنامه در حال

جیوشی است راشت کاکولی بفتح را و مهله و الف و خفا و شین معجمه و سکون  
 تا فوقانی بند می و فتح کاف و الف و ضم کاف ثانی و سکون و او مجهول و کسرم  
 و یا رتختا اسم بر شیا است را کسری بفتح را و مهله و الف و فتح کاف و کسرون و سکون  
 یا رتختانی اسم مرکب است راج بر چه بفتح را و مهله و الف و سکون جیم و کسرون و سکون  
 و را مهله و تشدید جیم فارسی و یا یعنی بهترین اشجار اما اسم الماس است راج بر یک  
 بفتح را و مهله و الف و سکون جیم و فتح نون و سکون میم و فتح با و موحده و کاف  
 اسم راج بر یو پیل است راج بر صر بفتح را و مهله و الف و سکون جیم و مدغمه و تشدید  
 و سکون را و مهله اسم انباره بزرگ است سرد و شیرین و قابض و دفع تلخه و کف است  
 راج بر کوشاکی بفتح را و مهله و الف و سکون جیم و ضم کاف و سکون او و فتح شین  
 معجمه و الف و تا فوقانی و کسرون و سکون یا رتختانی قسم بزرگ توری است فصل  
 التاء و الفوقانی رتن جوت بفتح را و مهله و تا فوقانی و سکون نون و ضم جیم  
 و سکون و او و تا فوقانی اکثر اطلاق رتن جوت بر دو چیز است یکی آنکه بر تره که آن  
 بیاره می دوانند و اهل هند اکثر آنرا پنجه میخورند لعابیت بسیار دارد و دوم نجی است که  
 بهال آن کو چکله دارد و میستعمل میشود و نیز نباتی است که از طرف کوهستان می آید  
 از ارم رتن جوت گویند و او می بند است برگ بنبر و شاخ سرخ و زرد و آنرا آورده  
 و سوخته بار و عن کینچ استیج بر سر بالند سعه دارد و دهنقه سید گویند باشد گویند اسم  
 ابو خلا است که بفارسی هو جو بنامند و بالفعل عوض ابو خلا همین استعمال میکنند  
 رتالو بفتح را و مهله و سکون تا فوقانی و فتح نون سکون الف و ضم لام و سکون او و  
 بخذف نون شهر است یعنی رتالو در هند معارف است و خالی از مزه نیست

بضم و بدن و سایر قوی نماید  
 از کار و ترانسیه و جای خط  
 خطای نیکو فیه و در چینی باریان  
 در گلاب کتب و مرکب و شغال  
 بکن شایسته تر نمایند و یا  
 تا راج با نه صاف نموده بعد از آن  
 که غذا از معده و خدر شده باشد  
 ۱۰۶

تقدیر و فوجان بیکر نمیشوند  
 و در چند دفعه به نوشیدنی نمیدانند  
 اگر خوابند نبات هم تقدیر و فوجان  
 مانند نمیشود و طبیعت اقبال  
 و این بهر شیشه منتهی است  
 فصل در بیان  
 که در اصل در اینها چوبیست  
 و چوب که اصل در اینها چوبیست  
 و چوب که اصل در اینها چوبیست  
 و چوب که اصل در اینها چوبیست

نصف بیان یکم چندان  
 و غیره از ترکیب که درین  
 غالب بود و او بهیچان  
 غایت نافع است







یک هزار آیه جوید  
فصل پنجم در آیه جویدن  
در هزار آیه جویدن  
نمود علی بن ابی طالب  
فصل ششم در آیه جویدن  
نمود علی بن ابی طالب  
فصل هفتم در آیه جویدن  
نمود علی بن ابی طالب

۱۱۱  
 و در وقت باه و مزاج و دماغ و اکثر اعضا منی مجرب یافته و منصف معده و چون بضم  
 خوب شود بطن بسیار از دود کند و مصلح او او را در کدو و عسل و دیگر ادویه گرم خشک  
 و روغن بضم را در مهبله و سکون و او دود کسر با سکون بین مهبله کند بل است و در وقت  
 کاف بیابد و روغن بضم را در مهبله و سکون و او دود کسر با سکون بین مهبله کند و در وقت  
 بود در وقت و در دماغ کرم معده و امراض خفیه با کاف سازد فصل  
 الیه الهی و ریه بضم را در مهبله و کسر با دود تخمانی و از نهدی مجهول و او  
 و او نهدی سبیل و دافع با کدو و امراض جلجلیه و سبیل و استغفار فصل  
 الیه التخمانی و ریه بضم را در مهبله و سکون با تخمانی و دافع و او سکون ضمیم  
 رستنی است سرد و دافع دشواری بول و سوزش اعضاء و دماغ و اخلاط ثلثه و خون  
 و در خشن و نجات کرم و دافع امراض بن فساد و زهر و زب کرم شکم و دماغی حرارت  
 و فساد خون و دافع آسیب جن دیو و پشه کبر را در مهبله و سکون با تخمانی و قمع جیم  
 خاری و دماغی بطن شرب کرم و تر و گران و مهبی و دافع فساد با دسم خرب است  
 رنیکا کبر را در مهبله و سکون با تخمانی مجهول و ضم نون و کاف الف گویند اسم باز او  
 است اشتها آورد و سقط حمل و فرایند خرد و مولد صغیر است ریهها کبر را در مهبله  
 سکون با تخمانی و قمع تا رفوقانی نهدی و خفا و او الف گرم است و دافع فساد اخلاط  
 ثلثه و خون و مجمل گویند سقط است و در تجربه اقم بیج ازین دو امر زیاده است  
 و دافع آسیب جن و پری است پیری بندق نهدی گویند ریهها کبر را در مهبله  
 سکون با تخمانی و قمع و او خفا و نون و سکون ال مهبله شکم براند چون با کاف  
 قدری از ریه ننداب گلابیاید و بخورند ضم طعام کند و قوت شکم دهد و مفعده را از

۱۱۰  
بواسطه آنک نفع بسیار شد  
اما با بکلیه جراحت بر طرفت بالا  
چوب مرهم نفع نمی کرد گوشت بالا  
آمده بود در مطبوعی از دمی آنقدر  
از روی قیاس این مرهم نگذاشتن  
کردم بعد از دوسه مرتبه گذاشتن  
جراحت با صلوات آمد و با بکلیه  
بر طرفت شد صفت آن  
نوره بنفشه ایکه را در کینان  
گذاشتند یک شبان روز در  
آب گذاشت

کند یک شبان روز در  
آب گذاشته بعد از آن  
در آن آب بماند  
این آب را گذاشتا  
اند و در او نباشند  
پس آب را از روی  
هم بزنند و در آن شک  
کنند پس یک یک خورند

۱۱۱  
 ما از مردم بمشال برستور جمع  
 جهت آنکه که بعد پاک شدن  
 از هر که بکار یاد صفت آن  
 شکرگفت شایان که در کندی سبب  
 بشیر از پر جوده از هر موخته  
 بسیار از چای که سوخته گل از سن  
 کافور سیوری عصبه من منده از  
 از یک ده مانده سفید آب  
 (از و به پیچ)

از حق طهری چهار هزار  
دم الاقون که میفروش  
بیلا بیاور که  
نوم میفروش شش هزار  
از حق طهری چهار هزار



در نظم آن مصطفیٰ با حق تعالیٰ می‌کنند و طالب حق می‌نمایند پس بگو قزح را بکوبید و در دیوار این کوفتی است پادشاه پاره کنند





نظم ان بزمیک / بزم شید مصطفی / ایجان تازه دسره / تازه بر دایه یک دفتر / ای بزم شمع / فطریه سر که بر اقبال / صندل

موسسند چو  
ایمیران حکیم عالم الدین  
محمود نقیوت مباح  
پن و نقیوت معده  
و دل و دماغ و جگر  
و گردن و مثانه و بیضه  
احضار بسیار مفید  
است و آن را او سرد

مفتاح مغناطیسی  
دوران مجسمه اودیه  
دارو باراد کو فدی خرمین  
نگار از این پس کی  
کافور است  
چرخ فراتر

ادوینہ راہبان ششم نویز  
نجابت خود فعل شامہ نمود  
ایضا از غفرات حکیم  
حماد الدین فرمود  
کر در فرج

غیر از قدس و جبر است می نماید در باب لغات مفید است در مطلب بود و ملاطفت بسیار

بفتح سین جمله و سکون را و همله و بار موحده و فتح بار موحده ثانی و خفاء و فتح وال و سکون را و همله اسم که بار است معنی لفظ آنست که همه اجزاء خوب است که هر یک از سین و طین و سکون را و همله و فتح کاف خفاء و سکون را و موحده اسم سرن است سر الا بضم سین جمله و سکون را و همله و فتح واو و الف لام الف اسم گیاره شود شکار سرب جن پر یا بفتح سین را و همله و سکون را و موحده و فتح جیم و نون و تشدید بار و فارسی و کسر آن و سکون را و همله و فتح یا و تحتانی و الف تیره است و اسم او ده بر پرده نیز اطلاق کرده میشود فصل السین الهمزة بفتح هر دو سین جمله و الف اسم خرگوش است گوشت وی بطعم شیرین و سرد و سبک حالب شکم و شسته طعام و واقع بطنی نفس و نبات و حالب اسهال و غول از جمله غذا و دوت افضل الف فارسی است بفتح سین و همله و سکون فار و کسر را و همله و سکون یا و تحتانی و مدینه و خفاء و نون و سکون را و موحده اسم امر و دست فصل الکاف الهمزة بفتح سین و همله و سکون کاف خفاء و نون و فتح وال و همله و سکون یا و فتح بار و فارسی و تاء و لام تسمی از کجور است سکوه بفتح سین و سکون کاف فتح و او و سکون اسم سینه است سبک نامس بضم سین و سکون کاف فتح و نون و الف سکون سین اسم اردو است فصل اللام الف فارسی سبکین سد بضم سین و فتح کاف فارسی خفاء و سکون نون کسرین و تشدید وال همله یعنی بسیار موافق بود اسم رده است فصل اللام سلا جیت بکسرین همله و مشهور فتح آن لام الف و کسر جیم و سکون یا و تحتانی و تاء و نون و سلا ویت نیز آمده است بعوض جیم وال همله نیز و قلم است بکلام مضم تند و نرم واقع بر میوه و بوا سیر باوی و جذام و استقاء و زردی بدن و تکی نفس و حق و خط و الماس و خفاء و سلا ویت

بسیار است صفات آن خوب است می شغال جدول و نقش خوانان سافج زرباد و در و خج و خلیل عاف و خاشاک از سبک و شغال و بنین تو بدین ختم زرب دار سینه صلیک و زلف و سبیل و جوز بود بسیار و قوامی شعل و صحرای شغال از سبک و شغال ۱۱۹

بفتح سین جمله و سکون را و همله و بار موحده و فتح بار موحده ثانی و خفاء و فتح وال و سکون را و همله اسم که بار است معنی لفظ آنست که همه اجزاء خوب است که هر یک از سین و طین و سکون را و همله و فتح کاف خفاء و سکون را و موحده اسم سرن است سر الا بضم سین جمله و سکون را و همله و فتح واو و الف لام الف اسم گیاره شود شکار سرب جن پر یا بفتح سین را و همله و سکون را و موحده و فتح جیم و نون و تشدید بار و فارسی و کسر آن و سکون را و همله و فتح یا و تحتانی و الف تیره است و اسم او ده بر پرده نیز اطلاق کرده میشود فصل السین الهمزة بفتح هر دو سین جمله و الف اسم خرگوش است گوشت وی بطعم شیرین و سرد و سبک حالب شکم و شسته طعام و واقع بطنی نفس و نبات و حالب اسهال و غول از جمله غذا و دوت افضل الف فارسی است بفتح سین و همله و سکون فار و کسر را و همله و سکون یا و تحتانی و مدینه و خفاء و نون و سکون را و موحده اسم امر و دست فصل الکاف الهمزة بفتح سین و همله و سکون کاف خفاء و نون و فتح وال و همله و سکون یا و فتح بار و فارسی و تاء و لام تسمی از کجور است سکوه بفتح سین و سکون کاف فتح و او و سکون اسم سینه است سبک نامس بضم سین و سکون کاف فتح و نون و الف سکون سین اسم اردو است فصل اللام الف فارسی سبکین سد بضم سین و فتح کاف فارسی خفاء و سکون نون کسرین و تشدید وال همله یعنی بسیار موافق بود اسم رده است فصل اللام سلا جیت بکسرین همله و مشهور فتح آن لام الف و کسر جیم و سکون یا و تحتانی و تاء و نون و سلا ویت نیز آمده است بعوض جیم وال همله نیز و قلم است بکلام مضم تند و نرم واقع بر میوه و بوا سیر باوی و جذام و استقاء و زردی بدن و تکی نفس و حق و خط و الماس و خفاء و سلا ویت

از هر یک قدم بوزن یک  
 قندیل بوزن یک  
 ابریشم معرقی از هر دو  
 یکدم و نیم خوب چینی است  
 بوزن مجموع ادریه عمل  
 معطر سازند در این چهار مثال  
 تناول نمایند چون خوب  
 چینی برای تقویت باطن  
 ۱۲۰  
 دود اعضا و دود مناسک  
 در سبب آن بودی نظیر  
 در سبب آن دود و از هر باره  
 دود در اجزاء آن  
 مانع است از اجزاء اول چهار  
 چوب چینی قسم اول چهار  
 دارم قندیل جزیره و آب سبزه  
 عطر عطران زرد  
 سه کوزه نو نجان از هر  
 سه کوزه دار چینی قندیل  
 سه کوزه دار چینی  
 مصطفی حیدر خان  
 بوزن

درماند زانچین که در این کتاب  
چهار اشک است که در این کتاب  
مستحق شرف است که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب

و خفاها و سکون لام و دوا بند نیست زیاده از پیلله یاه و چهار پهلوسرخ رنگ چون کهن  
شود و یاه میگردد و با شیر و خمر آن نبی سوط کنند همه ملغم از سر فرو و آرد و آب کوفه در و شقیقه  
ببرده پوست و بخش در دست و پارا نامخ با خمرات بخورند شکم بند و بانگت اجون  
سازد همراه آب یک گرم بخور و نامخ در شکم است و بعضی گفته اند حب اینیل است این قول  
از صواب بنظر می آید سحر پهلوسرخ نبی سوط ملغم و ضمیم و دال ملغم مفتوحه و سکون ملغم  
و کسر یا فارسی و خفاها و سکون یا در تخانی و نون کم کف در یاست فصل التون سنگتره  
بنفع حسین ملغم و خفاها و نون و سکون کاف فارسی فتم تا فوقانی و بار ملغم سکون یا صاحب  
آمین اگر بری بخور و کاف و اضاف و اینه نبی سوتره نبی سوتره نبی سوتره نبی سوتره نبی سوتره  
یا بل ببرد و در شکل قابل سبب است که در مقدار زیاد و پوست آن باریک و منسوی است  
کو لا از نبی کی پوست و ملاست آن است و آن کلانی در نکل فرق در میان آن کو لا نبی  
کر و کر و کر لا نبی زیاده میباید هرگاه بر دخت لیمو ترش بخورند نگره نبی سوتره نبی سوتره نبی سوتره  
پهنه کو لا نبی کو لا نازکی بهم سبب کلان شیرین ترش و پوست نکل کو لا نبی و بخور و بسیار  
ترش پوست سبب رانانگی چون دخت کلان باشد اکثر قسم اول پیدا شود و چون  
خورد و بود اکثر قسم دوم و اگر تخم نگره و کو لا بکار نگیرد مرغی آرد و لیکن کو چاکت و تخمها  
در قاشها بسیار دارد و در تخمها به قریب یکدیگر اندازند لیکن سنگ نگره اندکی حویض نبی یا بل  
بسفیدی و برگ دخت کو لا باریک طول و نبی در و بسیار و برگ نکل اگر کو لا هم باریک  
دخت نگره کلان دخت کو لا و از دخت نازکی و برگ نگره بعد نصف برگ کشته  
طول و عرض بالجملة تراش نزد اقم سرد است در او ام مقوی دل و مغز و سکون جرات و دفع  
عجلی و سبب بود اوقاط صغیر و ملغم و مقوی معده و ترشی و با حلاوت و نبی بسیار مرغوب طبایع

در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب



افراسیاد  
شکرت با قدری نیت  
سایده اضافه کرده  
خوب بستم زینت  
تا یک یک خطوط و فنون  
شعور و بیدار شد

کتابخانه شخصی  
کتابخانه عمومی  
کتابخانه تخصصی  
کتابخانه مرکزی  
کتابخانه ملی  
کتابخانه دانشگاه  
کتابخانه سازمان  
کتابخانه وزارت  
کتابخانه مجلس  
کتابخانه آستان قدس  
کتابخانه خطی  
کتابخانه چاپی  
کتابخانه دیجیتال  
کتابخانه صوتی  
کتابخانه تصویری  
کتابخانه مجازی  
کتابخانه فیزیکی  
کتابخانه سنتی  
کتابخانه مدرن  
کتابخانه تخصصی  
کتابخانه عمومی  
کتابخانه شخصی  
کتابخانه مرکزی  
کتابخانه ملی  
کتابخانه دانشگاه  
کتابخانه سازمان  
کتابخانه وزارت  
کتابخانه مجلس  
کتابخانه آستان قدس  
کتابخانه خطی  
کتابخانه چاپی  
کتابخانه دیجیتال  
کتابخانه صوتی  
کتابخانه تصویری  
کتابخانه مجازی  
کتابخانه فیزیکی  
کتابخانه سنتی  
کتابخانه مدرن

در نظر اندازند قدری برین  
 و در وقت غذا می خوردند و در وقت  
 دیگر از خوردن دست و قدم دیگر خوردن را از او بکنند و اگر او را سوخته سائیده بر  
 قروح بپاشند خصوص قروح گوش زود با صلاح آرد سنبها لو کبسترین مصله  
 و خوارن و قمع با موحده و خوار الف ضم لام و سکون و او و بعضی او یا در تحت  
 نیز آمده است یعنی سنبه خالی و در رنگ و بحث نون بیاید سبزی نهمین  
 جمله سکون نون قمع با و فارسی و کسره ناه و خانی و سکون یا و تحتانی اسم بر بیست  
 سند و در کسره نون جمله و خوار نون و ضم دال جمله و سکون او و در جمله و شهر و دیا  
 سین جمله نون یا و تحتانی گرم است و دافع جوشیدگی رو و جذام و جرب فاضل و ماسل  
 شور و صاف کنند و زخم و آفتان شکسته را است سازد و بعضی سرخ گویند و هم  
 سند و برای اکثر فواید مذکوره بسیار مفید است و نسخه آن علاج الامراض و عجاله نافه  
 مذکور سبزی سنبیل که با و ضم می بین و خوار نون و سکون لام و قمع کاف خوار یا  
 و الف و را و جمله زنگش مثل شکری سفید و امتحان او وجودش این نوشته اند که  
 او را مانند هیز راغ طلا کنند و در تاب آتش دارند و سیاهی او بپسیدی مبدل گردد  
 و آتش دو و کند بخلاف سنبیل های دیگر و بعضی شکسته اب البالک گویند قسم دوم  
 بعد با قسم سوم که در مقام چهارم در اینجا هم سنبیلها را یک مقام خود مذکور شوند یک  
 یونان بجهت مضاد او با حرارت غریزی احتمال او را فراموشی و در معاجین میکنند  
 مگر در بعضی تراکیب که اکثر از آن در اصل هندی بوده اند مثل میس و جستر و آن  
 و حکما و یونان از او و به سیمه افیون را بجهت فواید هدی به همراه مصلحات استعمال میکنند

در وقت غذا می خوردند و در وقت  
 دیگر از خوردن دست و قدم دیگر خوردن را از او بکنند و اگر او را سوخته سائیده بر  
 قروح بپاشند خصوص قروح گوش زود با صلاح آرد سنبها لو کبسترین مصله  
 و خوارن و قمع با موحده و خوار الف ضم لام و سکون و او و بعضی او یا در تحت  
 نیز آمده است یعنی سنبه خالی و در رنگ و بحث نون بیاید سبزی نهمین  
 جمله سکون نون قمع با و فارسی و کسره ناه و خانی و سکون یا و تحتانی اسم بر بیست  
 سند و در کسره نون جمله و خوار نون و ضم دال جمله و سکون او و در جمله و شهر و دیا  
 سین جمله نون یا و تحتانی گرم است و دافع جوشیدگی رو و جذام و جرب فاضل و ماسل  
 شور و صاف کنند و زخم و آفتان شکسته را است سازد و بعضی سرخ گویند و هم  
 سند و برای اکثر فواید مذکوره بسیار مفید است و نسخه آن علاج الامراض و عجاله نافه  
 مذکور سبزی سنبیل که با و ضم می بین و خوار نون و سکون لام و قمع کاف خوار یا  
 و الف و را و جمله زنگش مثل شکری سفید و امتحان او وجودش این نوشته اند که  
 او را مانند هیز راغ طلا کنند و در تاب آتش دارند و سیاهی او بپسیدی مبدل گردد  
 و آتش دو و کند بخلاف سنبیل های دیگر و بعضی شکسته اب البالک گویند قسم دوم  
 بعد با قسم سوم که در مقام چهارم در اینجا هم سنبیلها را یک مقام خود مذکور شوند یک  
 یونان بجهت مضاد او با حرارت غریزی احتمال او را فراموشی و در معاجین میکنند  
 مگر در بعضی تراکیب که اکثر از آن در اصل هندی بوده اند مثل میس و جستر و آن  
 و حکما و یونان از او و به سیمه افیون را بجهت فواید هدی به همراه مصلحات استعمال میکنند

در وقت غذا می خوردند و در وقت  
 دیگر از خوردن دست و قدم دیگر خوردن را از او بکنند و اگر او را سوخته سائیده بر  
 قروح بپاشند خصوص قروح گوش زود با صلاح آرد سنبها لو کبسترین مصله  
 و خوارن و قمع با موحده و خوار الف ضم لام و سکون و او و بعضی او یا در تحت  
 نیز آمده است یعنی سنبه خالی و در رنگ و بحث نون بیاید سبزی نهمین  
 جمله سکون نون قمع با و فارسی و کسره ناه و خانی و سکون یا و تحتانی اسم بر بیست  
 سند و در کسره نون جمله و خوار نون و ضم دال جمله و سکون او و در جمله و شهر و دیا  
 سین جمله نون یا و تحتانی گرم است و دافع جوشیدگی رو و جذام و جرب فاضل و ماسل  
 شور و صاف کنند و زخم و آفتان شکسته را است سازد و بعضی سرخ گویند و هم  
 سند و برای اکثر فواید مذکوره بسیار مفید است و نسخه آن علاج الامراض و عجاله نافه  
 مذکور سبزی سنبیل که با و ضم می بین و خوار نون و سکون لام و قمع کاف خوار یا  
 و الف و را و جمله زنگش مثل شکری سفید و امتحان او وجودش این نوشته اند که  
 او را مانند هیز راغ طلا کنند و در تاب آتش دارند و سیاهی او بپسیدی مبدل گردد  
 و آتش دو و کند بخلاف سنبیل های دیگر و بعضی شکسته اب البالک گویند قسم دوم  
 بعد با قسم سوم که در مقام چهارم در اینجا هم سنبیلها را یک مقام خود مذکور شوند یک  
 یونان بجهت مضاد او با حرارت غریزی احتمال او را فراموشی و در معاجین میکنند  
 مگر در بعضی تراکیب که اکثر از آن در اصل هندی بوده اند مثل میس و جستر و آن  
 و حکما و یونان از او و به سیمه افیون را بجهت فواید هدی به همراه مصلحات استعمال میکنند

[illegible][illegible]

منزله پنجمه درم انزل که ام از ده هم  
 منزله ششم درم انزل که ام از ده هم  
 منزله هفتم درم انزل که ام از ده هم  
 منزله هشتم درم انزل که ام از ده هم  
 منزله نهم درم انزل که ام از ده هم  
 منزله دهم درم انزل که ام از ده هم

وصف ایتیراید و علت های خونی را منصف بود و مصلح دی و دوح شیرین تازه است و مضر بخورده  
 ان بعد باره باره نمودن چمن آن اول در آب قریب از رسد آن آب دور نمایند تا  
 حراقتی در آب منفع شود و اگر همراه برگ ملی یا لاله ترش شش بند نیز حراقت زایل  
 میگردد و اگر او را در باره گرفته و بالاش گل یا کزله مالیده در میان تنو تا یک برنگد از  
 بعد از ان بر آورده پوست او را در نموده تنها با گوشت پزند لذیذ و بیخایه بود  
 بدون اخلل مگر چنان باعث عدم لذت و خراش و خارش گلوست و اگر خوانند او را  
 در معجون اخلل نمایند باید بدون پخته او را پوست دور کنند و چند روز بگذارند تا در سایه  
 خشک شود انگاه کوفته پخته داخل معاجین نزد یک قسم دی از درون سفید و از  
 بیرون بلل بسری و قسم دوم درون بیرون بر دو سفید و سرخ انوی بود و سورن  
 است سوخته ملی بضم سین مملک و سکون و او و میم و فتح با موصود و کسر لام مشد  
 و سکون یا تمیانی نیز و فتح و دفع فساد باد و صفا و بلغم و از جمله ساین است و نیز اسمی از  
 اسامی گلوئی است سوسن بضم سین سکون و سین مملک نامی گوشتش در آن اند و دفع  
 فساد و سول و میم افزای بخار خونی و بصری و این گوشت صفا احتیارات گوید که با  
 بزرگ سیاه رنگ است سرش سرخ و کمانه سوسن بضم سین و مملک و فساد و دفع فساد و سکون  
 کول است در کاف باید سوا بضم سین مملک و او و مشد و مخفف و الف گوشتش سرد و  
 و سبک جالب شکم و نافع ضرب و نقطه و دفع کف و سرفه و دوق و بصری و بیخایه گوشت سوسن  
 بضم سین سکون او و کسر افارسی هر دو که بران کنند و مقشر سازند قابض و خشک است  
 هر چند بسیار بریان کنند یک گردد و سونا بضم سین مملک و او و مجهول و فون و الف  
 و گران و میم دفع فساد و هر و اخلاط ثلثه و دواگی و تپ و شکلی افزون زنده رنگ و دواز جمله

منزله پنجمه درم انزل که ام از ده هم  
 منزله ششم درم انزل که ام از ده هم  
 منزله هفتم درم انزل که ام از ده هم  
 منزله هشتم درم انزل که ام از ده هم  
 منزله نهم درم انزل که ام از ده هم  
 منزله دهم درم انزل که ام از ده هم

وصف ایتیراید و علت های خونی را منصف بود و مصلح دی و دوح شیرین تازه است و مضر بخورده  
 ان بعد باره باره نمودن چمن آن اول در آب قریب از رسد آن آب دور نمایند تا  
 حراقتی در آب منفع شود و اگر همراه برگ ملی یا لاله ترش شش بند نیز حراقت زایل  
 میگردد و اگر او را در باره گرفته و بالاش گل یا کزله مالیده در میان تنو تا یک برنگد از  
 بعد از ان بر آورده پوست او را در نموده تنها با گوشت پزند لذیذ و بیخایه بود  
 بدون اخلل مگر چنان باعث عدم لذت و خراش و خارش گلوست و اگر خوانند او را  
 در معجون اخلل نمایند باید بدون پخته او را پوست دور کنند و چند روز بگذارند تا در سایه  
 خشک شود انگاه کوفته پخته داخل معاجین نزد یک قسم دی از درون سفید و از  
 بیرون بلل بسری و قسم دوم درون بیرون بر دو سفید و سرخ انوی بود و سورن  
 است سوخته ملی بضم سین مملک و سکون و او و میم و فتح با موصود و کسر لام مشد  
 و سکون یا تمیانی نیز و فتح و دفع فساد باد و صفا و بلغم و از جمله ساین است و نیز اسمی از  
 اسامی گلوئی است سوسن بضم سین سکون و سین مملک نامی گوشتش در آن اند و دفع  
 فساد و سول و میم افزای بخار خونی و بصری و این گوشت صفا احتیارات گوید که با  
 بزرگ سیاه رنگ است سرش سرخ و کمانه سوسن بضم سین و مملک و فساد و دفع فساد و سکون  
 کول است در کاف باید سوا بضم سین مملک و او و مشد و مخفف و الف گوشتش سرد و  
 و سبک جالب شکم و نافع ضرب و نقطه و دفع کف و سرفه و دوق و بصری و بیخایه گوشت سوسن  
 بضم سین سکون او و کسر افارسی هر دو که بران کنند و مقشر سازند قابض و خشک است  
 هر چند بسیار بریان کنند یک گردد و سونا بضم سین مملک و او و مجهول و فون و الف  
 و گران و میم دفع فساد و هر و اخلاط ثلثه و دواگی و تپ و شکلی افزون زنده رنگ و دواز جمله

وصف ایتیراید و علت های خونی را منصف بود و مصلح دی و دوح شیرین تازه است و مضر بخورده  
 ان بعد باره باره نمودن چمن آن اول در آب قریب از رسد آن آب دور نمایند تا  
 حراقتی در آب منفع شود و اگر همراه برگ ملی یا لاله ترش شش بند نیز حراقت زایل  
 میگردد و اگر او را در باره گرفته و بالاش گل یا کزله مالیده در میان تنو تا یک برنگد از  
 بعد از ان بر آورده پوست او را در نموده تنها با گوشت پزند لذیذ و بیخایه بود  
 بدون اخلل مگر چنان باعث عدم لذت و خراش و خارش گلوست و اگر خوانند او را  
 در معجون اخلل نمایند باید بدون پخته او را پوست دور کنند و چند روز بگذارند تا در سایه  
 خشک شود انگاه کوفته پخته داخل معاجین نزد یک قسم دی از درون سفید و از  
 بیرون بلل بسری و قسم دوم درون بیرون بر دو سفید و سرخ انوی بود و سورن  
 است سوخته ملی بضم سین مملک و سکون و او و میم و فتح با موصود و کسر لام مشد  
 و سکون یا تمیانی نیز و فتح و دفع فساد باد و صفا و بلغم و از جمله ساین است و نیز اسمی از  
 اسامی گلوئی است سوسن بضم سین سکون و سین مملک نامی گوشتش در آن اند و دفع  
 فساد و سول و میم افزای بخار خونی و بصری و این گوشت صفا احتیارات گوید که با  
 بزرگ سیاه رنگ است سرش سرخ و کمانه سوسن بضم سین و مملک و فساد و دفع فساد و سکون  
 کول است در کاف باید سوا بضم سین مملک و او و مشد و مخفف و الف گوشتش سرد و  
 و سبک جالب شکم و نافع ضرب و نقطه و دفع کف و سرفه و دوق و بصری و بیخایه گوشت سوسن  
 بضم سین سکون او و کسر افارسی هر دو که بران کنند و مقشر سازند قابض و خشک است  
 هر چند بسیار بریان کنند یک گردد و سونا بضم سین مملک و او و مجهول و فون و الف  
 و گران و میم دفع فساد و هر و اخلاط ثلثه و دواگی و تپ و شکلی افزون زنده رنگ و دواز جمله





ادای نهیاس  
 انوار از ادهام  
 انوار از ادهام  
 انوار از ادهام  
 انوار از ادهام

افاز مرام جسد  
 سوده و فست زنده  
 سب کائنات صلی الله  
 علیهم السلام  
 اما بعد  
 دو لاف این من دعا  
 غلام محمد بن علی  
 محمد صادق بن علی  
 بن اشراف الملک  
 محمد بن علی  
 ۱۲۸

و داد و الف سکون لام اسم حلت است سرد و منور بدن و دافع تب محرق و چون  
 قدری از ان در احلیل با فتح گذارد بسوزاک نفع کمال نماید و کبیرین مایه است که  
 بکناره آب در آب قلیل التمس بود و بار بار یک ضعیف بود و صومونی بضم سین مایه  
 سکون او مجهول و میم و فتح و او تا و کسر و فوقانی و سکون او فتح اسم سال پر است و  
 سو میا بفتح سین مایه و سکون او مجهول و کسر میم و فتح یا و تختانی و الف نیز گویند  
 سورن جاتی بضم سین مایه و خا و او و فتح را و مایه و سکون نون فتح جیم و الف کسر  
 ناز و فوقانی و سکون یا و تختانی قمی از چلی است که کل زرد و او در خواص شل و چلی  
 سفید است سواد ماکھا بضم سین مایه و فتح و او و الف و سکون ال مایه و فتح میم و  
 و فتح کاف و خا و او و الف اسم با کبیرنی است یعنی مزه این شل مزه ماش است  
 سورن جو تهکا بضم سین مایه و خا و او و فتح را و مایه و سکون نون فتح جیم و سکون نون  
 و خا و او و فتح کاف و الف اسم جوی که کل زرد و او و سورج جهال بضم سین مایه  
 و سکون او و او و فتح را و مایه و فتح جیم و فتح جیم ثانی و خا و او و الف و سکون لام اسم  
 الطبری است فصل الیاء الهوز کهور با کبیرین مایه و ضم و او و سکون او مجهول و فتح  
 را و هندی و الف دافع فساد خون و باد و بات رکت که عبارت فساد خون بسبب  
 امیزش باد است بضم و حالبس اسهل سنجین بفتح سین مایه و کسر و او و خا و نون فتح جیم و  
 نون مشهور حذف نون اول و اضافه مایه نون ثانی و ضم سین فتح و او و سکون جیم فتح  
 نون و سکون ثانی سنجین و سکر و نیز گویند درختی است بندی مشهور گرم و سبک  
 و دافع امراض چشم و شش و طعام و حالبس اسهل و دافع فساد بطن و باد و جوشیدگی با و اباس  
 و امراض پسر زرد مایل و شور و مصفی خون برقم نوشته اند رقم دوم که سرخ است از املین

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب



أهلام بولستان، فلاح دارودن، پلنن علم، ابوب دوز

فصل  
از بیان آنچه می‌نمودند  
در حالت

باید کرد و تعلقات  
آن پوشیده بباد  
که شخص شدل  
تندرست را لازم  
است که آشیا

طعام مردم با فضل  
دوز یا اخس روز  
در تابستان اول  
طعام گرم با فضل  
دو بهر دوز که در روز  
بود و غنچه رو خواب

نیزان  
باید ایمنی و مای  
مصلحت نیز شود

سده و گنجینه و مانتزان

ماہنامہ

زود فاسد ہوتا ہے

1

ایمانت

بایک



سینب که انرا کرشن بپا گویند از پهلای بای این بران تر و بزرگ تر و گرم و گران و دافع فساد  
 باد و صغیر و بلغم سینب کبر سینب و بار تختانی مجبول معضم و دشمنو خدا و آن خداوند  
 سکون ال هندی درخت صحرایست خار دارد و گویند بعر بی زقوم است لیکن زقوم را نرسل  
 بلبل نوشته اند و سینب را نمی شود و تر و گران سهل و سبب همام و دافع است و فساد باد  
 و زهر و سیاه و بجز خدام و خط و زردی بدن و خد شکم و نفخ و باد و گول و آس شکسته گنگ  
 قسم علی سرخ است و گلگون و شیر او نیز سرخ باشد و اگر ر جاره شو گلگین اندازند سفید گردد  
 و دیگر بکار و خشک و منبر بکار آید بعد از آن زرد است و دیگر تمار و ازین برود قسم بر تل  
 و سیاقیم میشود بعد از آن بی خار و ازین سنبل بکار قایم شود و ادنی او خار دار است  
 شیره او در درسیان بکار آید سیو کبر سینب و دشمنو شبنم و حبه و سکون و باغی و دافع سین  
 بانی و دشمنو و حبه و ضم آن سکون او و بعضی او میم هم آمده است یعنی سیو حبه و حبه  
 قفسه است از دکنه یا درخت هندی بسیار شهره از درختهای عظیم است بعد از آن  
 میشود و خرمش بکارت بکار می آید و گرم و در نمی افتد و کهنه نمیشود مگر بعد از مدت بسیار  
 اگر در نقصان یا پیر برد بکشت خود و در ایل بطول آید کی نوک بسیار کوچک و در صفا  
 ببرک بوم و پهلای و بیا قلیل الزخاست و در دوسه دانه باشد و طول آن نیم گره و گرم  
 از آن برود گرم و مصلح فزینی منفرد و معطر و دافع جذام و برص و قابل گرم شکم و دافع  
 در دانه و دامیل و شود و سوزش اعضا و فساد خون بلغم و حالبش و نفع او در اصلاح جو  
 و شور و نمایند از قمر زنده و اهل فرنگ این حب را بسیار استعمال میکنند و این باد سایه و حبه  
 باد فاری او و دافع سینب و او سکون تا بر تو قاصفیه خوب نماید و در آنک است و نفع میکند و حبه  
 را قمر زنده و طریقی استعمال آن در طریقی است بکبرند براده چوب شکر که از باد سایه گویند بکار

این آنچه در مورد گری  
 بسیار بد گفته باید خود  
 درگاه اشتیاق صادق  
 غلبه نماید و بگرسته نازان  
 حاجت نباشد باید که  
 بتعالی اشتیاق زد  
 طعام غور و بایو و اشتیاق  
 صادق در صورت دفع کرد  
 اشتیاق و غور و طعام  
 مع ۱۰۰

اکثر اعیان و افاضه  
 بطرف معده فیض و محبوب  
 آفات نفس از دایره  
 گریختگی شایان  
 و غیره از باب  
 کلام است  
 باشد از این  
 و نه از این

عزیز منی بنای خرد و سکون  
باز از آنکه از سخت  
سنگ از آنکه از سخت  
نزد که بر که غذا  
باز شد و یکین





حیدر علی برتقاوند  
 و نیز از جمله راجان  
 عادت مقدم است  
 ششصد و شصت و دو بار عادت دارد  
 باشد قاعدت کرد  
 یکبار موجب ضعف است

سیت سار بنضم سین و خاء باو تختانی و سکون تا و فوقانی و فتح سین و الف و ا و اهل  
 و کبریا و سیمیا کبر سین و یاء و تخا مجهول و خاء با و موصده و فتح یاء و تخا و الف  
 سیمیا کبر سین و یاء و تخا مجهول و فتح واد و الف اسم بیله است یعنی لایق نیست که  
 خدمت این پاد کرد و معنی هر دو لفظ یک است سیمیا و یاء کبر سین و سکون یا و تخا  
 و فتح تا و فوقانی و الف فتح با و فارسی و خاء با و سکون لام مشهور به شریفه میوه هند است  
 متخالف شیرین و معتدل و مولد منی و منفرج و مقوی فی و دافع خفقان باب الثمین  
 المعجمه فصل الالف شال و مان بفتح ثین میوه و الف سکون لام و فتح  
 دال نمایه و خاء با و الف و نون قسمی از پنج است و در خواص مثل سائشی شاخل  
 بفتح ثین معجمه و الف فتح خا و مجهول و سکون لام اسم از هر است شالی بفتح ثین معجمه  
 الف و کسر لام و سکون یا و تختانی اسم دهان است یعنی برنج شاکو کب و فتح ثین معجمه  
 و الف کسر لام و سکون او و کاف یعنی پنج کول و کلهار بیله شال بر بنی بفتح ثین معجمه  
 و الف و لام و فتح با و فارسی و سکون ا و مملو و کسرون سکون تخا و مشهور شاکو کون  
 بفتح لام و سکون واد و نون و ا و هند است گران و دافع تب و تکلی و غصه و باد و صغر و لطمه  
 غشیان حایس سال و نافع شکلی هفت و هات را و مقوی اعضاء است و سببی از ریاضین  
 است و در دهنری آورده که غره تیز دارد و نکتینه و سیلان منی و اما سرباید گرم است  
 شالا لکبه بفتح ثین معجمه و الف ضم میم و کاف و یاء و هندی قسمی از پنج است که بر  
 آب و ان روید و مطابق سائشی و در منافع کثر از ان فصل الباء الموحده  
 شش بفتح ثین معجمه و سکون او موصده و ضم با و ثانی و سکون او اسم گلت مشهور که  
 قسمی از ان شش دهر و ان سفید و زرد و سرخ و بنفش بود گرم و خشک و در خور و خور و خور

بسی از ریاضین و ضعیف  
 گردد با و کاف عادت دارد  
 خوردن بخار و الاغذیه  
 گرم است و شش  
 بکرم است و عادت  
 بکرم است و عادت  
 خوردن از ریاضین و کسل  
 و دیگر آفات عادت میشود  
 آنکه اندک عادت و وقت  
 خوردن تا بر کسی که عادت  
 ۱۳۵  
 فزادن گوشت و مان دارد  
 گوشت و مان در حق او بهتر  
 است و مقدار آن از ان بیشتر  
 گوشت و موزن گوشت شش  
 و ایکس یک از ایکس  
 با یکسان است بکن ماده  
 و زانو تا که یکسان باشد  
 بهتر است و یکوزن از یک  
 خوردن گوشت و مان  
 گوشت و مان  
 بسیار از ان  
 است و ان  
 گوشت و مان



۱۲۳۴  
 کسکه بایغور و کسکه بایغور  
 که در جواسن ضیف  
 از کسکه بایغور  
 کسکه بایغور  
 کسکه بایغور

[illegible]

[illegible]

باید آرد و  
 بمش و نقد و دل  
 بایست تا از سبیل نوری  
 طلق باید که فصل خرم  
 از ریای آنکه اطع و نام  
 مع کردن فحاشین که امها غدا  
 متکلفه اجازت داده اند  
 و در کرام لافقت ساخته  
 اند و بدانکه خوردن طعام  
 بعد طعام که هنوز نظام  
 اول نهضم نشد  
 ۱۳۸

باشد منع است  
 انجا که از طعام اول خوف  
 انجا که مزاج اول بود و در بعضی  
 عزیز است این است  
 و تا بسبب این است  
 در دو طعام در عدد اول  
 صورت و بند و شکل  
 صورت و بند و مزاج  
 شکل و بند و مزاج  
 شکل و بند و مزاج

١٠٠

بسم خیر از باغ ابرار  
فرزاد طریق  
چو نشین بود  
مقول سیف  
مقام یاد فر  
یار ابرار نشین  
بست و طریق  
بزم

بازند مضامین

باشند  
دراز متعلقه نیست بهین  
در حکم و در نهان  
بیشتر با بخت  
و عمل و خیر  
سکوت نباید خود  
و فتنه و دیار  
در خوردن جمع

و سکون و او از طرف کشمیری آید مردم کشمیر بسیار بان مخطوط و نگلی و چاشنی دار  
 همراه گوشت پنجه میخورند از اقسام مار و خ میگویند و بالجملة لفظ مذکور که از اسامی  
 گویند بکاف عربی مشهور است و او یاره و میوه ندارد بشکل نصف تخم مرغ و نکول  
 میباشد و آن نبات سفید است و صحرایش شود در موسم بهرنگال از جو بسیار کهنه و  
 جاد مناک در منزل نیز پیدا می شود و آنرا کهنی گویند و بهترین اقسام او است که  
 در صحرای درجا پاکیزه پیدا شود اکثر شود در بید و نبات میخورند و لذت و مقوی  
 او و ثقل او ظاهر میکنند و دیگر خواص در کتب یونانیه مرقوم است و بر اثر ارض چشم  
 و کتب طباء و هم در کتب احادیث مفید نوشته اند و محمل که لفظ مذکور بکاف فارسی  
 دو بار دیگر باشد و بر اثر تمجید و الله اعلم بالصواب کاتبة بفتح کاف الف و فتح  
 تا فوقا و ما هندی اسم عصاره که از پوست کبوتر آرد و بهرنگ قبول میخورند و باقی  
 خواص کبوتر نوشته شد و کتبه کبوتر نیز گویند کاتبة بفتح کاف و الف خوار و نون  
 و فتح کاف فارسی کسرون و سکون یا تختانی بخفت الف نیز آمده است یعنی انگلی  
 بفارسی گاورس اشترازی کال گویند سرد است و بهتر از ازن قابض و تحف پول  
 براند و اندک غذا دهد و اگر شیرین و خشکی کمتر شود و غذا بیارده و سده و سنگ گریه  
 تو که کند مصلحت و سولین و قاطع اسهال صفراوی است مضمونش مصلح ان مصطلح  
 و به ازن در اکثر افعال قریب هم است و چون گرم کرده بر عضو موج بند سکون  
 است کاتبة بفتح کاف الف خوار و نون سکون و فارسی فتح کاف سکون  
 و او در کسر و هبل و سکون یا تختانی اسم کونج است کاک پیل بفتح کاف و الف سکون  
 کاف و فتح یا فارسی خوار و سکون و کال سند می افتد تا فوقا و خوار و نون و نون

کاتبة بفتح کاف و الف خوار و نون سکون و فارسی فتح کاف سکون و او در کسر و هبل و سکون یا تختانی اسم کونج است کاک پیل بفتح کاف و الف سکون کاف و فتح یا فارسی خوار و سکون و کال سند می افتد تا فوقا و خوار و نون و نون

و کاتبة بفتح کاف و الف خوار و نون سکون و فارسی فتح کاف سکون و او در کسر و هبل و سکون یا تختانی اسم کونج است کاک پیل بفتح کاف و الف سکون کاف و فتح یا فارسی خوار و سکون و کال سند می افتد تا فوقا و خوار و نون و نون

۱۴۱

کاتبة بفتح کاف و الف خوار و نون سکون و فارسی فتح کاف سکون و او در کسر و هبل و سکون یا تختانی اسم کونج است کاک پیل بفتح کاف و الف سکون کاف و فتح یا فارسی خوار و سکون و کال سند می افتد تا فوقا و خوار و نون و نون

کاتبة بفتح کاف و الف خوار و نون سکون و فارسی فتح کاف سکون و او در کسر و هبل و سکون یا تختانی اسم کونج است کاک پیل بفتح کاف و الف سکون کاف و فتح یا فارسی خوار و سکون و کال سند می افتد تا فوقا و خوار و نون و نون

از آب چاه آداب باران آداب  
که یکدیگر در آب باران آداب  
نیز به جمع نشاء باشند  
فصل دوم در بیان نیکو  
مهر نیکو ستا



[illegible]

در بوار باشد و بعضی کسان  
مخسور و المعده را که اشتها  
معام کمتر پیدا کند و  
چون آب سرد بنوشند  
اشتها آنها کمتر میگردد  
در بعضی موارد که این نشانه  
میرد آب سرد بنوشند  
بالمجد چون عطش صادق کامل  
باشد در هر حال  
نشان دهد که



عصب ان فو که فو بنه  
 وقت خواب را بعد  
 بنام خواب از خواب  
 آب ناب از شنبه  
 خورده باز عصب  
 عصب بنام خواب  
 بنام خواب

یا عثمانی اسم اسپرک است **فصل الثانی الفوقانی** کتار افنج کاف و تار  
 فوقانی و الف فتح راه موله الف کاتمی از نیلک است که بار یک بون سرد و گران افنج  
 رک است و راج روگی قسمی است که برکش بسوزن ماند قم دیگر بهین بر و قسم دیگر  
 که خور و بالنده است هر سه زخم و بعد از خوردن محدث سوزش معده و باد  
 دفع ضا و لغم و صفر است و محدث سوزش سینه و ففاح و مصلع او جوشانیدن آن  
 و آب باد فک ستر گرم که افنج و نیز از آب گرم شستن بقلیل نفخ نماید و مرغی معده  
 و موی و در و سمن کن باضم کتیر افنج کاف و کتر تار فوقانی و سکون آن عثمانی و  
 موله و الف سرد است و مغلط موی ناف سوزاک و کتار و مضطرب و چون او را  
 بقدر دو ماشه شنبه آب کرده صبح مالیده یا سائیده با شربت انجبار یا تانابوش بنام  
 نفث الیم بحرب است و برای جربشانه و سوزاک نیز مفید **فصل الثالث الفوقانی**  
 هندی کتیر افنج کاف و سکون تار فوقانی هندی و فنج با سکون لام میوه  
 بنده است بسیار شهره و شکل است بزرگون لبلب که کو عقده دراز می یک  
 نیم گز چون بنگافه از آن دانه های شیرین عفرانی رنگت و ناید و جوش بسیار  
 دارد و با تخم انجیر درخت اوبان درخت چار مغز لیکن قدری بایله در  
 و برگ بزرگ تر صاحب راشکوهی همچنین نوشته اماراتم درخت چار مغز شاهه مکرده است  
 لیکن درخت کتیر زیاد از درخت بدیل است و برگ کتیر از برگ او خورد  
 کل او میوه مانند و بو خوش دارد و خام نیز کندر بچونه و بزان پیرسانند رسیده آن افنج  
 نسا و صفر او باده متوی اعضا و موی دفع رک است و در مضمون و قبا بعضی دو سینه افنج  
 است و افزاید و تشنگی دفع نماید و تخموی زخم زخم شیرین بود و باده کند و خورد

دانش سکر کسی که کرم مزاج  
 باشد یا با هم را با بود و با هم  
 از خور و با شنبه خور و با  
 نوشیدن آب شنبه  
 پیش خواب بود یا پس آن  
 مضطرب و مضطرب  
 عیش کاذب آب عیش  
 نوشیدن آن  
 شنبه است از نوشیدن  
 آب سرد زیاد میشود و از  
 از نوشیدن آب گرم و سکون  
 سکون است از نوشیدن  
 که بعد از خوردن طعم  
 با وجود نوشیدن آب  
 بسیار بکلام اشتغال  
 طبیعت با مضطرب پیدا  
 میشود از جیل تشنگی کاذب  
 است و کند الک  
 تشنگی صاحبان  
 که افنج و کتیر  
 که افنج و کتیر  
 که افنج و کتیر  
 که افنج و کتیر  
 که افنج و کتیر



بدان است که در این است آب بدان است آب بدان است

باد صحران  
 باد شمال  
 باد جنوب  
 باد شرق  
 باد غرب

سفید پوست بسیار سخت و در چون اوراد آب نمک زخم شود و پوست او را دور کرده  
 از سوزان نره ریزه بکند بعد از آن بزد و صابون سفید استعمال نمایند بدین قوت بخند و علقها  
 بادی دور نماید و موی سفید سیاه نماید و دلموت خود را بکوبد و با عسل خوشه نوشته اند و  
 دارد و دما و اسی را قوی نمودن شیر تازه در غنم بادام خورده است و شور با چربیات در غنم  
 مکی بکشد و قوی با عرق النساء بکشد و سودمند بود و صاحب دارالشکوهی در قلع مجرب است  
 با نوز و راقم هم گرم است چون کیت دارد اولی عدم استعمال مگر عند الضرورت با صلیحات در او  
 مسکنه بنشیند و مشو و طبر و طوق مناج فایده عظیم نماید چنانچه دستی داشتیم که بمرض ببرد  
 و مانع بتلاشد و با وجود احتمال فیون معاجین کسان مرض را نل نمیشد لاچار دو اندک بطریق  
 گاهی تنها گاهی با فیون گاهی با ادویه دیگر مناسبه مرض شرح نمود عارضه زایل گردید و حرار  
 در مناج بظهور رسید کچری بفتح کاف و سکون جم فاری کسر را مهله سکون با و تخانی شیرین  
 و گرم و سبک بلین شنبی طعام و صفر افزا و اسم و متنبو به است با ضافه با عرض با و تخانی نیز آمده  
 و خواهد آنچه نزد راقم تحقیق گردید در بهوش نوشته است و تیر کچری اسم میوه پیار است که اکثر  
 در زراعت میباشد و بنا بکند و می نیز و تلخ و باضم و شنبه طعام و نیز در اقم گرم است و نیز او را  
 دو حصه نموده خشک میکنند و در غنم آن را بران کرده و نمک نه میخورند بسیار لذیذ میشود و در  
 قوی و نیز تازه او را نیز بنهند و چون گوشت پیدا زند باعث زود مهر شدن است و در اکثر  
 خوف نامهندی باضم و متنبو معده داخل است کچری کاف و ضم جم فاری و سکون  
 در مهله و کچری و صحران و بعد از کاف جمی ایدر قلم بود یکی را کچری کوچک گویند و کچری  
 نیز دویم را کچری بزرگ که کچری از مطلق او را کچری بزرگ است سوم کچری گویند و آن  
 عبارت از زرباد است هر سه کچری در خواص دیک اند لیکن کچری کچری خوشتر بود و از دی

باران در موسم گرما آواز  
 رعد دارد و یکسک می آید  
 باران است و بسیار است  
 ایام سرد را استوده اند و کچری  
 آب چشمه و باران است  
 آب سبز و باران است  
 آب بر و باران است  
 کاریزه آب چاه و آب  
 زرد آب راکه و آب سدان

۱۴۸

باد صحران  
 باد شمال  
 باد جنوب  
 باد شرق  
 باد غرب

بست و این قسم  
افتم بخوابان  
رفت بر جای زبون  
بخار حاصل گردید  
بخار را کوده جونی  
رفت که زن و بچه  
آبهای زبون  
دو میوشید که کار  
سند کشافت است



[illegible]

مجلس اعظمیٰ و دارال

سلام  
 ملان منخ اسبال سدی  
 خرابیغت جباع سکنه  
 والاطاء انقرو وآهن راکم  
 زرد و بکرات و قرات و آب  
 نمانیا آفت  
 خاندان  
 این است یار بار حکم این  
 آب و شفته مثل آب جبین  
 این است یار باشد و آب  
 این بر سر کا نهایی نمانان  
 ۱۵۱  
 نیز نیست لبیکن چمن و باران  
 خوب است و دوست نوشیدن  
 آب کا نهایی نه کوره جایز نیست  
 پر بمک آنها سے معاوت اگر چه  
 طلبه و نف سست  
 باشد غلی بول سے آرد  
 خاصه که نوشیدن

بہترین است لیکن بہت دیر زمان  
خوب است و دوست نداشتن  
آب کاغذی نہ کورہ جایز نیست  
پریمہ آبہا سے معاون اگر چہ  
طلابہ و فہم سے بہت  
باشہ غلی بول سے آرد  
معاذ کہ نوشیدن

خواه بر آن خط نزنند  
خواه در آن نشنند  
بیک خواه نرسند  
آب نشاری ابراهیم  
در طاعتان غایت  
بیت بنیامین زنون  
و آن زنون است  
که در آن خط نزنند

این یک بیان است که مستعد  
 می کنند و آب معدن کرب  
 گرسه و خشک بود می کنند  
 دو صفت است که آرد و فویدین  
 بسیار و نسیمین با صره عادت  
 نشستن اندر آب مذکور جهت  
 قویا و پختن در آب و فویدین  
 در ج معاصر در علاج بارده و  
 ۱۵۲

و ایتم تخم بافته شود گرم است و دافع بواسیر قائل کرم شکم و جذام و برگشت دافع فساد باد و تخم  
 و خون کرم و نفخ کاف و نفخ نیز نفخ را و هله سکون او اتم کنگی است و بعضی گویند غیر است  
 کرم و را اکر کاف سکون را و هله و او و الف را و هله ثانی و الف دوم و شش و نفخ کاف  
 و بعضی را و هله ثانی لام هم آمده است اسم اتماس است و فلو نیز گویند خواص این است  
 نوبان بسیار تفصیل است و گل او را اگر هرگاه گوشت نرند نهایت باز و شعله می شود  
 ملین است و قش اکثر جایا فته می شود و قش یعنی پهلای بار و بقدر یک گرم و کم و زیاد از و  
 گندگی بقدر نیو و زیاد از ان قدر می کرسیر نفخ کاف سکون را و هله و سکون و یا و تخم  
 و سکون را و هله و کرسیر نفخ کاف سکون را و هله و کرسیر با و مو حده و یا و تخم و سکون  
 را و هله اسم کرسیر است کرسیر نفخ کاف سکون را و هله و نفخ کاف سکون را و هله ثانی اسم  
 کرسیر است کرسیر نفخ کاف سکون را و هله و نفخ کاف سکون را و هله ثانی اسم کرسیر است  
 و سکون را و هله و نفخ کاف سکون را و هله و نفخ کاف سکون را و هله ثانی اسم کرسیر است  
 بیاید که بیاید نفخ کاف سکون را و هله و نفخ کاف سکون را و هله ثانی اسم کرسیر است  
 بنزدک و ن تمهید دارد و بقدر و گر و کم از ان بر سطح پست و بلند دارد و سرد است  
 و بک بعضی گرم و گران بعضی معتدل نوشته اند نیز و شکم براند و باد بواسیر غلبه و خون و  
 یرقان و پانژ و کف سیلان نبی و کرم را دفع گرداند و اسم قش الحار نوشته اند و نفخ  
 یبوست در و بسیار نسبت بحرارت او و مظهر حرارت زیاد در و بسیار یخن او هله بسیار  
 و نقل بسیار کم دارد و خالی از تقویت معده بارد نیافتم و کرمه جگر را تلخ و سرد و بک ملین  
 و دافع صفرا و خون و نفخ و سودا و زردی بدن باد و یرقان و پرمه و قائل کرم شکم نوشته  
 اند و قس از کرمه باغی است که سفید رنگ و دراز ترا و اول بود و پست باریک دارد و

در ج معاصر در علاج بارده و  
 ۱۵۲  
 در ج معاصر در علاج بارده و  
 ۱۵۲

۱- سنجار درون قزوینهای  
 ۲- خنوسه  
 ۳- انواران ازبافت  
 ۴- باجم بون بون  
 ۵- باله اسکید و فیل  
 ۶- نور پست که مار زنده  
 ۷- اواس آب دیار

در این بهر سو اسرار  
 با ساسان نور افشان  
 اسرار بر سر  
 در میان ده صبر  
 سکه علی القوی

اگر شش سار با بفتح سین مبهله و الف فتح را، مبهله و با و موصیه  
 الف کرشن مولی الضم میم و سکون و او و کسر لام و سکون با و تختانی اسم قسم کالیل  
 مول یعنی پنج سیاه دارد و کرشن یعنی سیاه است که اگر کاف بکسر کاف فتح را، مبهله و سکون  
 الف فتح تا و نحو قافی و سکون کاف ثانی اسم چرتیا است فصل الراء المبهله  
 کسر الیضم کاف فتح را و نهدی و الف زخت است و سرد و خشک و شسته طعام و  
 دافع فضا، صفرا و خون بلغم و مفتوح سده و دافع ماده خام و جنام و حایل اسهال است  
 بواسیر بکل از پنج و سرد و باه افزاد دافع فضا، صفرا اسم درخت اندر جوست و اندر  
 شتر است کالاکور نیز گویند کسر لفتح کاف سکون را و نهدی تخم سفید زیره شکر  
 و خاصه نزدیک تخم کتان است فصل السین المبهله کسوندی فتح کاف و سین  
 مبهله و او و مجهول و حقایق کسر دال مبهله و سکون با و تختانی کسوند نیز گویند با  
 عوض با و تختانی اسم نهال نیست شانهای درخت او متصل از رخ میباشد با  
 و گنده و از چهار طرف میروید و گنده او بقدر بانش بود و درازی درخت او تا بقدر  
 آدم دیده شد و چون برگ او را خوبید به به بویید بگوید و بهیله با و از او بقدر  
 یک گز و زیاده از آن و از درون پهلوی دانه می برآید و در و خور و مثل ساق و اندک  
 کا و کی برگش خشک باشد بپیرگ کمر کس کمر کس که عریض اندکی و این کی طویل و پاید  
 دانست کلان او را کسوند گویند و خور و را کسوندی در میان برگ هر دو هم تفاد  
 است گرم تر است بعضی معتدل نوشته اند اخلاط از دماغ فرو دارد و اگر بار و بران  
 کرده بخورد پای زیر گزدم بود و اگر بار و برگ آس کتند و به آرد گندم مسکون و انون به پزند  
 و بار و عن کبجد بخورد و شکواری دفع شود و اگر گسی موی شیر داده باشد تخم کسوند گال

با فایده مبرک  
 در عین غلط غلط  
 آن مشکو و عمل  
 است و آب کرد و غلط  
 سنگ پیدا است سازد  
 آب که بعد از نیدن  
 واجب است اما کی که بپزند  
 سده عارضه اسهال و اثر  
 ۱۵۴  
 در اوقات  
 است فصل  
 متفحش و فصل  
 اندر بیان تا اسیر  
 آن از فضا و آب و اوقات  
 سینه باز و بر سر  
 صالو و اصلح اسهال  
 و نصفه آب که در  
 مباد که بخام و شکر آب  
 در اوقات  
 در اوقات  
 در اوقات

در اوقات  
 در اوقات  
 در اوقات

استقامت کند  
سکانت بطریق گردد  
زندان و غیره غفلت  
نماید نماید و بعد از آن  
نوشته اند که آب  
نوشته اند که کاذب است

ای آس کرده غلوه چند کند و فرو برد بعد از ساعتی استغفر بخند اگر موی در میان  
غلوه یا بصحت شود و اگر پوست چرخ کسوند خشک کند و باریک سازد و با شبنم غلوه اند  
مقدار دو درم وقت نماز دیگر بخورد و یک کاسه شیر یا گاو بالای آن بخورند و چون  
شب آید نیم غلوه از آن دهن گیرد و در جماعت مشغول گردد اما سگد کسیر و  
بفتح کاف کسیر یعنی باریختنی بهول و هم را بهله سکون داد و با کاف عضم داد  
نیز آمد یعنی کسیر یک شیخی است سیاه پرموی رسته تا شتر سر و از آن دفعه  
صد و آنه زن سوزش اعصاب و قافض شکم و بهولد نمی و بطنم و با سگد شکلی علی الخصوص  
اگر او را معده پوست بخورد زیرا که این را خائیده آتش فرو برد و بپزند فصل باعث تبرید  
و عدم اقل است جاف او را ساییده در شربت کلابیات حل کرده صافی نموده  
و باعث برودت و نافع موزاک و رفع سمیت هوا میداند خصوص که همراه پوست بپزند  
لیکن بغیر پوست لطیف است و با اقبال طبع کستور یا برگ بفتح کاف بنیر بهضم  
تا فوقانی و سکون او و کسر را بهله و یا تخمانی و الف کسیریم و سکون و بهله تخمانی و  
کاف طری گوشتش نظم شیرین سبک و نفاذ و اشتها آورده و گوشت سده و کسر و دفع  
تبرید و فساد خون و تنگی نفس و میگردد صاحب عجایب المخلوقات در تب و تبکالا بسیار  
بشکل آمو باز یادی و فاکت و دهنش برده بان خیل و شکاف فصله از آن که بنا  
او و نیز چون نصیج یافت خارش عظیم میرسد برنگی نو که در محل ناف بخورد از آن لذت یابد  
والن ماده از آن منفی شود مانند ریم و اهل آن یا تمتع یابند و آن نیکوترین شکله است  
ذی شان که با طریق ارمان راجه کوستان راجه سری نگار و بعد دو سال سال  
میفرستاد گرم و مقوی است بهضم کاف بنیر بهله و خفا و نوع ضم با موده و با و بنیر

بواسیر و بواسیر  
باجع آب بسیار گرم و  
مصابرت از نوشیدن آب  
نمایند باید کرد و اگر  
باز به بند قدری آب سرد  
آرد و ضیق را رس توان داد  
باز در آب بنیر بهله باید کرد  
بعد نوشیدن آب چاقوت  
مخمس که آنرا کسیر زدن

۱۵۵

شبنم و سکن گوید یا منی  
که پس خواب نماید و بخین کاف  
از خواب بیدار شود اگر چه  
از طعام غلبه نباشد تا که بواسیر  
جمع نگردد و طبع بحال بنای آب  
نباید نوشید و اگر کسی بواسیر  
را تشنگی نباشد خواه در صحت خواه  
در مرض باید که بعد نوشیدن  
آب کسیر و استلا موده از آن  
کند تا از آفت لذت  
مکمل اگر خواهد که  
لطیف از بسکرم  
آرد در ظرف خیال  
کند و با طریق  
نمایند در ظرف  
نکند و در ظرف

دفعه خفان اگر در نزد دل گرم  
 آب که در زبان باشد  
 کباب و قطره  
 از بای بدن نظام

اصلاح بای او نیست  
 که آب در یک کرده مالک  
 یک تب هار اگر در بطریق  
 قاطع برین چو بهاصوف  
 نوزد زده بند حتی که  
 نام سرد یک پاپوشه پس  
 زید یک آنش افروز دنا  
 بخار بصوف برآید در دیگر  
 فرو بکد آب صوف استخوان  
 کرده باشد هر گاه بنشیند

۱۵۴

صوف را بر داشته و در حوض  
 صوف را بر داشته و در حوض  
 بپاشند چون در دست  
 بپاشند چون در دست  
 بپاشند چون در دست  
 بپاشند چون در دست  
 بپاشند چون در دست  
 بپاشند چون در دست  
 بپاشند چون در دست

بهر معصفر گویند برین و بیار گرم و خشک بک و صفرا و کینه و دافع فساد خون بلغم و سوز  
 بول کتوری بفتح کاف و سکون سیرین و ضم ناز و فانی و سکون او و کسر ریه و سکون  
 یای تختانی لغاری شک گویند تلخ و گرم است و اگر آن بهی نافع سردی و فساد باد و بلغم  
 و حابس و دافع آس اعضا و بوی دهن بطلان حس شامه و قسمی است که از آن استخوان  
 گویند و صحت لام یا بکسب یا بضم کاف کسرین و سکون نون و کسرین  
 ثانی و باز فارسی و الف قسمی از و شبوست کسین بفتح کاف کسرین و سکون یا تهی  
 و سیرین ثانی قسمی از زجاج است و سرد بود و با صره را روشن سازد بدن را نورانی کند  
 و زهر و بیسی گرم معده دفع نماید بر کسین قسمی است فصل الشین المعجش  
 بضم کاف سکون شین معجده و ناهندی اسم گویند است فصل الکاف العربی  
 کلور بفتح کاف اول و ضم ثانی و دو و مجهول و در جمله الف شریستی بند است اگر بلا  
 خورد و بر و نه و با بر بسیار و تجمل کثیر دارد و در خواص موفی کر بلا است و مخصوص دافع  
 جو شید گها گها و جوانی که از آنها سه گویند و رافع تی کف ناز و زوی طعام قسمی از و  
 با نجه کلور است یعنی بار میگیرد و تلخ و دافع فساد زهر و جوش ساری پنج با نجه کلور از زهر باد  
 و تحلیل او را م غلظه نافع خست و باز هرگز نکافست و سرفه بعضی نوشته اند که کر یا جگلی است  
 و این قول دو از صواب است زیرا که کر یا جگلی را اتم شایده کرده است چیزی غیر لکوره  
 و شایه بکول یا بنی است لکرا استیگلی بفتح کاف سکون کاف یا و جمله مقنونه و  
 و کسرین و سکون یا و تخا و فساد نون کسر کاف یا سکون تختانی و در میان هر دو کاف  
 الف نیز آمده است یعنی کاکرا استیگلی که میباشد شایخ حیوان باریک سر خیره زنگینان  
 تلخ و زخمت و گرم و شته طعام و دافع فواق و هت و نافع فی تشنگی و دافع تی فبا بلغم و

بهر معصفر گویند برین و بیار گرم و خشک بک و صفرا و کینه و دافع فساد خون بلغم و سوز  
 بول کتوری بفتح کاف و سکون سیرین و ضم ناز و فانی و سکون او و کسر ریه و سکون  
 یای تختانی لغاری شک گویند تلخ و گرم است و اگر آن بهی نافع سردی و فساد باد و بلغم  
 و حابس و دافع آس اعضا و بوی دهن بطلان حس شامه و قسمی است که از آن استخوان  
 گویند و صحت لام یا بکسب یا بضم کاف کسرین و سکون نون و کسرین  
 ثانی و باز فارسی و الف قسمی از و شبوست کسین بفتح کاف کسرین و سکون یا تهی  
 و سیرین ثانی قسمی از زجاج است و سرد بود و با صره را روشن سازد بدن را نورانی کند  
 و زهر و بیسی گرم معده دفع نماید بر کسین قسمی است فصل الشین المعجش  
 بضم کاف سکون شین معجده و ناهندی اسم گویند است فصل الکاف العربی  
 کلور بفتح کاف اول و ضم ثانی و دو و مجهول و در جمله الف شریستی بند است اگر بلا  
 خورد و بر و نه و با بر بسیار و تجمل کثیر دارد و در خواص موفی کر بلا است و مخصوص دافع  
 جو شید گها گها و جوانی که از آنها سه گویند و رافع تی کف ناز و زوی طعام قسمی از و  
 با نجه کلور است یعنی بار میگیرد و تلخ و دافع فساد زهر و جوش ساری پنج با نجه کلور از زهر باد  
 و تحلیل او را م غلظه نافع خست و باز هرگز نکافست و سرفه بعضی نوشته اند که کر یا جگلی است  
 و این قول دو از صواب است زیرا که کر یا جگلی را اتم شایده کرده است چیزی غیر لکوره  
 و شایه بکول یا بنی است لکرا استیگلی بفتح کاف سکون کاف یا و جمله مقنونه و  
 و کسرین و سکون یا و تخا و فساد نون کسر کاف یا سکون تختانی و در میان هر دو کاف  
 الف نیز آمده است یعنی کاکرا استیگلی که میباشد شایخ حیوان باریک سر خیره زنگینان  
 تلخ و زخمت و گرم و شته طعام و دافع فواق و هت و نافع فی تشنگی و دافع تی فبا بلغم و





اولاًک لاخلفن  
اطلاست را که خطاب  
دره دارا که با ندر  
اصولاً نرسد  
کنی نهاند که با ندر  
در نهام او از نادر

بناست اوست و طفرانی  
انک علی خلق عظیم صفی است  
انصاف او که سله علی  
و علی آله و اصحابا جمیعاً بالبعد  
سیکویه خاصه بر معاص  
غلام محمد بن حکیم و معارف  
بن شرف الحکام و حکیم  
محمد شریف خان که چون نان  
حکمت علی در معاش و معاد  
نظر کن ایمن کن لایس  
۱۵۸

نیز گویند سر دو قابض شکم و دافع بواسیر خونی و فساد و بطنم و صفرا و تخم که معروش است به کول  
مکه تابستانی شیرین سرد و گران دافع عبا و صفرا و خون و سوزش اعضاء و فزاینده بطنم  
و باد و ارقم او را در بیماری تشنگی که باطفال در گراما عرض میشود تجربیه نموده که در طرف خردن  
آب اطفال تخم ماسته در انداخته همان آب اطفال داده شد نفع کلی میرساند و نیز سبزی  
او را که در میان دانه او میباشد در آب ساییده طفل را بدیند اثر موم و اطلاق شکم و تشنگی  
بر طرف سازد و در او به قلاع نیز منفع است و نال یعنی نایق گل او و ساووک یعنی بخ  
و مر نال یعنی ریشپایخ او هر سه شیرین سرد و خشک و بی قابض شکم و دافع صفرا و خون  
و سوزش اعضاء و گل کول دو گونه بود یک بنگام تابش آفتاب بنگهد و بهر سو که خرا  
کند رو بدان جانب آرد و بشام غنچه و شقایق مانند سفید سبزی بل بر گها، او از کس  
کتر نباشد و در و نه اوزر و مخرو طوی کل که قاعده بالادار و تجمهاتیوه اوست شیرین  
و سرد و برافر و زنده و ننگ و دافع فساد و بطنم و صفرا و خون و تشنگی و سوزش اعضاء  
جدام و آبله و قباد و سر و جوشیدگی ساری و دیگر چهار برگ سفید که در فروغ ماه بنگهد  
و بدستور بگرد و لیکن غنچه نشود و کول سرخ و کول نیل و اگر درین اندک سفیدی بود آنرا  
کود و کودی گویند یعنی گل خور که در فروغ ماه تاب بنگهد این خاصیت فرو تر از  
کول سفید گل است و کول نیلی را نیلوفر گویند کلنیک بفتح کاف لام و خضار  
نون و فتح بار موحده و سکون کاف ثانی درختی است گران وزن از جوهر آرد  
و نوبه آباد آورند و برخی خود خام بنید از ندر ساییده او سفید تیره بود و خوشبو میباشد  
و دافع کلف است و در خاصیت مطابق رک چندان است مشهور بکافیست و نیز اطلاق  
این نقطه بر اقسام لیونیم بکنند کلهار می بفتح کاف سکون لام و فتح باو کلهار

است العظیم و تقابل با بعضی  
نبار علی بن طاهر قاضی است  
انحال حکامی شیرین بعضی  
مشابه دیگر نقطه این حکمت  
داشته است و فراموش  
در سله زنجب را ده جوده در  
مطالع خود دارد و با بهر دانه بید  
اخلاق بر داشته شود و مساوت  
و نیز ادنیوی حاصل کرده ای  
نقش را در زنجب است  
بست و نیز در اطلاق  
و سوسم است چندان  
در زنجبان و الا گوید  
در زنجبان و الا گوید  
این اوراق بنید و کلهار





[illegible]

**فصل چهارم**

در بیان علل زان  
که در آن دو کلاه است  
عاقبت نکات است  
که در آن دو کلاه است

گفت راحت آن کس  
که در آن دو کلاه است

از کاف می افزایند یعنی کر سیر و قسم بود و سفید او را کر سیر گویند بعضی نون را  
سرخش را کستیم و در خش بقدر قدام و کم و زیاده از آن شانه بیاورد و دو  
از تنه آن میرود و بر گش بد زنی برگ بانس و از و گنده و بنبر و گها، باریک و نمایان  
گرم و سبک و ضعیف و خشم و دافع جو شید گها، بدن و خدام و دایمل و مشهور و گرم  
و جرب و از سیات است و نگا بر داشتن گل از او رخانه اهل نه سبب جنگ و از خانه  
میدانند و پوست کینه در اطلیه و اضده ضعف باه احتمال نموده شد گویند اسم و فله  
نوشته اند کبیل لفتح کاف خا نون و کسر بار موحده و سکون با و تخم  
و لام آخر با نیز اضافه میشود یعنی کبیل تلج و مهل و گرم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون  
و شکته سنگ شانه و قائل کرم شکم و دافع با و گله و شقا و و دایمل و برگ  
نبر او سرد و قالیض معده اسم قلیل است کنگم لضم کاف و سکون نون و هم کاف  
ثانی و سکون نیم اسم زعفران است کسدر لفتح کاف و خا نون و کسر ال بند  
و سکون نون و هبل جمله عوض ال بند و اضافه های خفی یعنی کند هر نیز  
اسم چو رانی است و در جیم فارسی گذشت کتاشی لفتح کاف و سکون نون و  
فتح با و قافندی و او کسر نمره و سکون یا و تخم ال اسم کتاشی است کنگم لضم کاف و خا نون و ضم  
وال هبل و سکون او هبل و لضم می و نیز اضافه نموده کن و زانند و نیز کاف بجای و  
افزوده کند رک خوانند یعنی نیز کن گویند و ال صم است یا به صطلکی بیکل و سرنگ  
و گویند که از طرف بین خیز و لبان نیز اسم وی است و دافع فساد بلغم و تخم حالب  
عرق و مقوی باه و معده و دماغ و مثانه است کنوجا لفتح کاف و نون سکون و  
فتح جیم و الف اسم مرو است کنگم لضم کاف و سکون نون و فتح ال بند و

از سطر اعلا مشهور است خواست که  
است بین ترنج دارد و آنکه برود  
است بوی دغول سطر اعلا لفتح  
که فلان دغول دغول لفتح  
که گویند کنی اند زان اگر دغول کرده  
نوشته اند بر سطر از نیک ترنج کرده شود  
نوشته اند در اول فوده بر مگر نون  
نوشته اند اگر نماند از آن پس زان کانی

کس در سطر اعلا مشهور است خواست که  
است بین ترنج دارد و آنکه برود  
است بوی دغول سطر اعلا لفتح  
که فلان دغول دغول لفتح  
که گویند کنی اند زان اگر دغول کرده  
نوشته اند بر سطر از نیک ترنج کرده شود  
نوشته اند در اول فوده بر مگر نون  
نوشته اند اگر نماند از آن پس زان کانی

حاصل از این صواب است  
و به کار آید از این صواب است  
حاصل از این صواب است  
و به کار آید از این صواب است

عزت باعث آزادی است  
جنان و جبین می است  
دردم گسایدن است از این دنیا  
فلسفه سخن نه چون موجود  
است و اندیشه شریکای او  
خفت از غلظت نیز که در جسم  
دیگری و



و از آنکه این نام نهاده اند که در کتب قدیم  
 و در کتب معتبره که در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره که در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره که در کتب معتبره

خودی باقی مرده و دال بر نشان  
 که از اشقین بهتر از اینست و علاج بی نشان  
 شدن مرده از کس که بی نشان  
 مالداری که علاج شود و از نری که نری  
 گردد و از نری که نری  
 سقر اذی که نری که نری  
 شانه قنار و دال که نری که نری  
 و در او غافل میگردد و از نری که نری  
 و قنار از آن راه نیست که از نری که نری

کو و نفع کاف سکون و او و خفا و نون با مشهور است که است کو و نفع کاف مضم  
 بر و او و سکون و او و نونی در قی است در کشمیر که الوجود در کرم است و دفع پر سید و نون  
 و فساد در هر در کرم شکم و فساد بلغم و خدام و نون بلغم افزا و صبح او گران و سببی و دفع فساد باد  
 کو و نفع کاف سکون و او و نفع دال و نفع سکون و او و نفع مشهور است و با قین اکثر از نفع  
 بکند گران است و نفع کونج بکاف مضموم و دال و سکون و او و خفا و نون و جیم  
 کلک است که نفع فساد باد و جندف و او و نری آمده است و بلغم کاف و نون جیم فساد  
 و او و نری است اگر بهی او به بدن برسد خارش عظیم در و پیدا شود چون بفصله کاد و آب سرد  
 بشوید خارش بر طرف گردد و نخم دی شایه به نخم لویا بود و از دکلان و براق نایل بسیار  
 و صلب چون بر نخم کونج تراشیده بر نیش عقرب بگذارد چسبند هر را بخود کشد و چون تمام کشد  
 خود بخود از زخم جدا گردد و بهیبت کردن زهر کلان و فوری شود و شیرین بود و نری بیفزاید  
 و اساک کند و غلظت نمی بیند و خون که با صفر آمیخته بود دفع سازد و درش کهن نایل گرداند  
 و در او به مغلطه مقویه و مسکه کثیر با استعمال آئده و باضافه مادر آخر غیری کونچه نیز آمده و  
 کاخجوری نیز آمده کو و نری نفع کاف سکون و او و کسر دال مملکه نندی و سکون  
 تخانی که بفارسی خر مهره گویند تیز و شیرین سرد و نفع بود و صفرا و حرارت دفع کند و دفع  
 امراض چشم و آبله بدن چون او را سوخته در گوش دند بهجه خشک کردن قروح  
 تجر بر رسیده است و بهجه خشک ساختن جراحت قضیب که بید است که سیده با با و  
 مناسب که نسخه ان در علاج الامراض مرقوم است بسیار مفید کوال نفع کاف و او و نفع  
 و سکون لام کو و نری گویند نفع کاف و او و نفع و الف بفارسی زراخ کونچه کلان نری  
 گویند خواص در کتب نانی مفصل مذکور است کو کر نفع کاف و او و نفع کاف و نانی و او و نفع

و از آنکه این نام نهاده اند که در کتب قدیم  
 و در کتب معتبره که در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره که در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره که در کتب معتبره

و از آنکه این نام نهاده اند که در کتب قدیم  
 و در کتب معتبره که در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره که در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره که در کتب معتبره

[illegible]

[illegible]

کسر کاف خفاء هاء سکون را و ممله و کسر نون سکون یا و تخانی قسمی از موسمی به چنان  
 است درختی است کتان قریب به خست پیل و شمش زرد رنگ بقدر درازی خست  
 از گنده بر دو قسم سرد و تر و گران متوی عضاد و دافع قشلی و پهبوشی و سرگرافی و فساد  
 و خون اگر مغز تخم کهرنی به آب ساید و در چشم کشد گل از این بر این خواص و مجربات جدا  
 دیدم و در اقم مقوی معده و دل را می یابد و یک نوع ضعف است دارد و قال بعضی خست  
 شود و از آب یا رافع نوشته اند چون تازه بپار خورده شود میم قوی بود و دود و مصلح  
 اوست و خسته او تلخ است و اطلاق دارد که بشد ریح کسر کاف و خفاء و نون فتح  
 دال هندی و کسر اء ممله و سکون جیم فارسی گوشتش در نفع موافق بکر است که شعله  
 نفع کاف خفاء هاء سکون تا و فوقانی هندی فتح میم و سکون لام بفارسی ساس بولی  
 فاسس گویند در اشیا و جوی مثل چارپائی و غیره تمهید میشود و گدازشتن ساید هاء  
 و ارجیل جبهه رفع اجناس بول بسیار موثر است که چون نفع کاف سکون هاء و جیم  
 و سکون دا و در اء ممله عبری طب گویند چهار صد و پانصد بار آورد و تفصیل و خواص  
 در نپد که گذشت اینهم قریب بان است که هر جور نیز آمده به اضافه یا و ممله بعد از تا  
 که با پر یا نفع کاف خفاء هاء و الف فتح هاء فارسی و سکون را و ممله و یا و تخانی و ا  
 عبری تو تیا گویند برای امراض چشم و تقویت بصیرت و زور او برای خشک کردن جرا  
 نمید و مریم او در علاج الامراض مذکور و برای تقویت معده و قبض شکم دیدم شخصی  
 که کلاً استعمال میکرد و در نسخه هندی نیز داخل است لیکن حکما و پنهان متبره راندیدم که اطلاق  
 استعمال نمایند که کسر کاف خفاء هاء سکون یا و تخانی و را و ممله و الف قسمی از و تخ  
 است هر دو سر خشک بول و ملین طبع و دافع فساد و قشر و قشمت نگهشانه و دافع فساد و

دوست! دوست داری که دوست  
دوستی تو نیست که دشمن از او بشین

بیان در قاضی واقع شود  
بهت نما نیست

در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان

در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان

در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان  
در دو فصل بیان

محفل بیضا  
 حضرت ابوالحسن و مشفق  
 بنی خری که بر پیران خلوق  
 غفور از برای امانی  
 کی است که اهل خمار و ابلیم  
 ازین گشتل است بزرگ  
 کنان خود که ایضا و کلام  
 عاقبت است که بوسه نهاد  
 که بباران از سگ و دوزخ

سر دغ کند و سر دست و خشک درجه دوم کینچا بکسر کاف یا تختانی مجهول مختار  
 و فتح جیم فارسی و او و الف اسم خراطین است و در اطلیه اخمه قوت باه استعمال نموده می  
 خصوص آنکه از دهن انسان برآید درین بابیست یکبار بکسر کاف یا تختانی مجهول  
 و فتح کاف ثانی در او جمله و الف گوشتش سرد و مقوی هفت دہات دہی و حالب خون  
 حیض کفیر کسر کاف یا مجهول و فتح سین جمله و سکون را در جمله تیز گرم و فتح و خنده آورد  
 و دفع فواق مہنی و کلف و مصلح و حابس فی و قاتل گرم کم دفع و ملها و فساد و اخلاط ثلثہ  
 و صفی رنگ و اسم زعفران است کیت بفتح کاف و سکون یا تختانی و تا و فوقا  
 خام و نارسیده ان سبک و قابض و دفع ہر سہرہ خط و چون پختہ گردد و غرہ ترش شیرین آورد  
 و استقاء و غلبہ و تلخ و دفع کند و گران است و حلق صاف نماید و پاکیزہ دارد در دیم  
 تشنگی سرد کیت پتری بفتح با فارسی و سکون تا و فوقانی و کسر را در جمله و سکون  
 یا تختانی پیر گش بر کیت نامد گرم و در دفع اثرز ہر سہرہ و غلبہ کیت میلان منی نماید  
 کیلو بکسر کاف سکون یا تختانی و ضم لام و سکون و او و تا و فوقانی ہندی سرد  
 و قابض شکم و دفع تلخ و کف باہر است کیت بفتح کاف یا تختانی مجهول و او و ملہ و او  
 تا و فوقانی و بخند و تختانی و از دید کاف آخر یعنی کرانکست اسم چرانہ است کچور  
 بکسر کاف یا مجهول و فتح و او و او و ملہ و الف کبکی مانند و برابران و افزون شود و برابر  
 خار دارد و تکیہا میانہ شاخچہ ایت ریشہ و اعسلکی رنگ بی بو با گلشن خوشبو و بیش از دور  
 بسیار آید و از نزدیک کم و بعد خشک شدن نیز بویا بود و در لباسا گذارند تا مدت  
 لباس بویا باشد و درخت آن چہار گز بلند تر و بر گہا مثل برگ گنہ یعنی جوارچی دارد  
 تر سہ پہلو بر تہ پہلو خار و چہار سال گل دہد و ہر سال درخ از خاکست زند و در دہن سہرہ

عقل بی عقلی افروخته و بی عقل  
 که در دست آفرینان بودی  
 که عقل انبیاست در غربت و لذت  
 عقل شفاست که در وی لایق آن  
 فاضلترین بزرگبالا فاضلست در جبین  
 بشوشت عجب یک عقل میشود در حق  
 عالمگیری سلوک است که عاقل آینه را  
 شده داده و شده در افرقه اکملان  
 شده و دو عقل را نشود پذیرای عالم

۱۷۰

[illegible]

کوبه و فیه کشفته  
میشود که او را خبر بانی زادان بداند  
که او را از غلبه است دشمنان  
فرموده است که بچشم دشمنان  
که او را از غلبه است دشمنان  
که او را از غلبه است دشمنان  
که او را از غلبه است دشمنان



و بهار که ملک شهر بماندی اند بسیار شود کیشکی بکسر کاف یا بهجول مانو قافی و کسر  
 کاف قافی و سکون یا تختانی قسمی از کیوره است سرن کتبی قسمی از کتبی است  
 صورت یک بر کھا دو افه و افزون بود بولیش لایم و خوشبو و نهال او شش هفت سال  
 گل دهد هر و شیرین سرد تلخ و تیز و بک دفعه فساد بلغم و قه کیوره را قهیم استعمال کرده شود  
 دل و دماغ در یافته کیو آنچه بکسر کاف یا بهجول و داو و الف نون حنی و فتح نیم کار  
 و با بھندی شیرین گرم و گران مہی و مولد نمی و تخمش و دفعه فساد باد و مہی است پس  
 کنگ نوشته اند و ان نوعی از کفش برست کیلا بکسر کاف یا بهجول و لام الف در  
 است باشد بقدر نیزه و برگ تنه سطحی نرم بر آید و بناد و خسته آستینی تو کشید مانند لیکن  
 و راز تر و خلیج تر و از میان او چنبری صورتی شکل آید و آن خنجره بود و برگ بر تو دارد و رخ  
 رنگ در هر خوشه بنفاد و شش کیلا بود و در پیکر بخار خور و زرد یک پوست با سانی کشیده شود  
 و چند قسم بود و بهترین اقسام او خور که از امرت بان گویند و هر سال مست واری ملا و کذا  
 قلم کنند و الا بلخار عامه بنفاد که کافور ازین پدید آید و همین رخت دیگر است و پنج او سرد  
 و مقوی اعصاب و قوی و دفع فساد و خور و بلغم و برای سوز کاف آب مایه میخورند  
 نفع نیماید لیکن ضعف باه گویندی آورد و شمر و شیرین و سرد و تر و گران نفاح و بلغم افزا  
 و دفع فساد و خور و باد و سوزش سینہ ضرر و سقطه بعرنی موز گویند و ابل بند  
 شمر خام و ارمه گوشت و بی گوشت پخته میخورند و بنو شاخهای نرم او را نیز پخته میخورند  
 تو لید نمی و تقویت باه و دماغ تجبر را قهیم سیده است و ضعف نمده است و ثقل دارد و صلح  
 او دانه پل است و اطباء یونان عمل قند و زنجبیل مرئی نوشته کیلا بکسر کاف سکون  
 یا تختانی و فتح کاف قافی و سکون را در جمله بول است در حق است شهور صوری خادار  
 از گزرا و باغ و فورا  
 دست انعام باز دارد  
 نوز است باقی باشد  
 فدان باید دانست  
 نذاری بهر آن فخر است  
 و صول و انش لازم  
 بون و خوشبوی بلیون  
 بکار اند خطیران و ابل بند  
 بکار راه باید از روی فخر و شش  
 بجزری از جاز و نذر و اگر بوجی اندوی  
 در جمہ کار با استقلال بوده باز کرد  
 بجزری از جاز و نذر و اگر بوجی اندوی  
 بکار اند خطیران و ابل بند  
 بکار راه باید از روی فخر و شش  
 بجزری از جاز و نذر و اگر بوجی اندوی  
 در جمہ کار با استقلال بوده باز کرد

[illegible]

[illegible]

است از آنکه  
و اسراف و خلوت و کثرت و  
جمع امور عمل بر حدیث غیر الامور  
او سبها نموده و اعتدالی از آنست  
نه نه چنانکه عیب علت از آن فرزند  
بر چند فقره عیب است از آن فرزند  
که درش لازم است شلای عضو را  
باید برید که ضرر خاص را بجهت دفع  
نعمت غیر کرده اند که کار که حصول آن

۱۴۲  
مقدور باشد قبول نماید کرد  
و آنگاه علم حکمت و این  
و صاحب از کتاب باب دین  
و صاحب از کتاب دین و دوزان  
عبارت از این عبارت کتب  
و خاندان کیمیا بی حد و کتب  
افراطی و طغیان و دانا باشد و دیگر  
کتابی که بغیر از این  
کتابی که در علم توان کرد و با نوشته  
باشد بر علم و از این کتاب  
از اصل

164

مقدور باشد قبول نماید کرد  
وانسین علم حکمت هج کلست  
و صاحب از کتاب ایاب دین  
و صاحب گلستان و بوستان  
عبارت از ایش ویر گلستان و کتب  
و خواندن کیمیاای سادات و کتب  
افلاک و طغیان و دمانها و دیگر کتب  
تواریخ و فروع و کتب غیره  
نباشد بر حکم خوان کردن با نمونه  
انادای نهادن اهل از تربیت کن  
تواریخ آموز که از اثرات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تفصیل در سبب جلات فانی  
 و اسباب جلات فانی  
 و اسباب جلات فانی  
 و اسباب جلات فانی

و در سبب فانی برای سوزاک دیگر ترکیب که نسخ آن در محال نافه و علاج الامراض  
 مرقوم است استعمال نموده بسیار نفع میکند و طریق بر آوردن آن چنین است که بگیند  
 گلی در زیره ریزه کوفته آب او اگر کفته در ظرفی همراه آب یک ساده خوب از دست  
 حل کرده بگذارند یک شب باز روز بعد از آن آب لاهی دو ساخته سفید که ته نشین شده  
 از آب بگیند و شک نماند بهترین طریق این است و طریق دیگر در میان کتب کوره  
 بسین است گلویند آب کافور فانی هم لام و دوا و جمل و خضار و نون و دال و هله و الف هم  
 هو است فصل النون گندمی بضم کاف فاری و خضار و نون و کبریا و موه و خضار  
 با و سکون یا تختانی و مشهور بضم کاف فانی و خضار با و نون یعنی گندمی است تا با سوز  
 بوته او بپایه دارد و برگ میوه مانند کنار از تنی بر آید بفری سار و غ نوشته اند گیار  
 بفتح کاف فانی و سکون نون و یا تختانی مفتوح و الف را به هله نام گل هندی مقوی  
 اعضا و منقی معده از اخلاط بد و دافع جذام و داسیل و شور و فساد خون اناس و عضلات  
 او سار و قروح کند و در بی بفتح کاف فاری و خضار و نون فم دال بندنی و سکون با و  
 وضم دال هله و سکون دوا و کبریا و موه و سکون یا تختانی قسمی از کاه است سرد و  
 قابض شکم و دافع گرمی و سوزش اعضا و تشنگی و فساد طبع و خون صفراء و جذام و این  
 نرم کند گند لول بفتح کاف فاری و خضار و نون و سکون دال هندی وضم لام و سکون  
 دوا و نون و در بحث لون بیاید کند بفتح کاف فاری و خضار و نون و کبریا و  
 هله و با هندی و یا تختانی و سکون لام بفری از خر گویند و اکثر از خر را مر جیا کند گفته  
 را قلم بهمین صحیح است زیرا که چهره مر جیا کند و از خر قریب است و گندم بیل که مشهور است  
 گیاه است بقدر روح و زیاده از آن و گلش خوشبو مگر آنکه گفته شود مر جیا کند و گندم بیل

۱۴۵

در سبب فانی برای سوزاک دیگر ترکیب که نسخ آن در محال نافه و علاج الامراض  
 مرقوم است استعمال نموده بسیار نفع میکند و طریق بر آوردن آن چنین است که بگیند  
 گلی در زیره ریزه کوفته آب او اگر کفته در ظرفی همراه آب یک ساده خوب از دست  
 حل کرده بگذارند یک شب باز روز بعد از آن آب لاهی دو ساخته سفید که ته نشین شده  
 از آب بگیند و شک نماند بهترین طریق این است و طریق دیگر در میان کتب کوره  
 بسین است گلویند آب کافور فانی هم لام و دوا و جمل و خضار و نون و دال و هله و الف هم  
 هو است فصل النون گندمی بضم کاف فاری و خضار و نون و کبریا و موه و خضار  
 با و سکون یا تختانی و مشهور بضم کاف فانی و خضار با و نون یعنی گندمی است تا با سوز  
 بوته او بپایه دارد و برگ میوه مانند کنار از تنی بر آید بفری سار و غ نوشته اند گیار  
 بفتح کاف فانی و سکون نون و یا تختانی مفتوح و الف را به هله نام گل هندی مقوی  
 اعضا و منقی معده از اخلاط بد و دافع جذام و داسیل و شور و فساد خون اناس و عضلات  
 او سار و قروح کند و در بی بفتح کاف فاری و خضار و نون فم دال بندنی و سکون با و  
 وضم دال هله و سکون دوا و کبریا و موه و سکون یا تختانی قسمی از کاه است سرد و  
 قابض شکم و دافع گرمی و سوزش اعضا و تشنگی و فساد طبع و خون صفراء و جذام و این  
 نرم کند گند لول بفتح کاف فاری و خضار و نون و سکون دال هندی وضم لام و سکون  
 دوا و نون و در بحث لون بیاید کند بفتح کاف فاری و خضار و نون و کبریا و  
 هله و با هندی و یا تختانی و سکون لام بفری از خر گویند و اکثر از خر را مر جیا کند گفته  
 را قلم بهمین صحیح است زیرا که چهره مر جیا کند و از خر قریب است و گندم بیل که مشهور است  
 گیاه است بقدر روح و زیاده از آن و گلش خوشبو مگر آنکه گفته شود مر جیا کند و گندم بیل

در سبب فانی برای سوزاک دیگر ترکیب که نسخ آن در محال نافه و علاج الامراض  
 مرقوم است استعمال نموده بسیار نفع میکند و طریق بر آوردن آن چنین است که بگیند  
 گلی در زیره ریزه کوفته آب او اگر کفته در ظرفی همراه آب یک ساده خوب از دست  
 حل کرده بگذارند یک شب باز روز بعد از آن آب لاهی دو ساخته سفید که ته نشین شده  
 از آب بگیند و شک نماند بهترین طریق این است و طریق دیگر در میان کتب کوره  
 بسین است گلویند آب کافور فانی هم لام و دوا و جمل و خضار و نون و دال و هله و الف هم  
 هو است فصل النون گندمی بضم کاف فاری و خضار و نون و کبریا و موه و خضار  
 با و سکون یا تختانی و مشهور بضم کاف فانی و خضار با و نون یعنی گندمی است تا با سوز  
 بوته او بپایه دارد و برگ میوه مانند کنار از تنی بر آید بفری سار و غ نوشته اند گیار  
 بفتح کاف فانی و سکون نون و یا تختانی مفتوح و الف را به هله نام گل هندی مقوی  
 اعضا و منقی معده از اخلاط بد و دافع جذام و داسیل و شور و فساد خون اناس و عضلات  
 او سار و قروح کند و در بی بفتح کاف فاری و خضار و نون فم دال بندنی و سکون با و  
 وضم دال هله و سکون دوا و کبریا و موه و سکون یا تختانی قسمی از کاه است سرد و  
 قابض شکم و دافع گرمی و سوزش اعضا و تشنگی و فساد طبع و خون صفراء و جذام و این  
 نرم کند گند لول بفتح کاف فاری و خضار و نون و سکون دال هندی وضم لام و سکون  
 دوا و نون و در بحث لون بیاید کند بفتح کاف فاری و خضار و نون و کبریا و  
 هله و با هندی و یا تختانی و سکون لام بفری از خر گویند و اکثر از خر را مر جیا کند گفته  
 را قلم بهمین صحیح است زیرا که چهره مر جیا کند و از خر قریب است و گندم بیل که مشهور است  
 گیاه است بقدر روح و زیاده از آن و گلش خوشبو مگر آنکه گفته شود مر جیا کند و گندم بیل

کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد  
 کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد  
 کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد  
 کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد

یک اندیکس کند بل را از خرمی بگویند والد علم بالصب بطن سخت و سنگام خضم  
 و گرم و دافع امراض گلو و یاری دل و فساد صفرا و خون بلغم و تنگی نفس و سرفه و سب  
 گنده بهر وزه نفخ کاف فارسی و خضار لون فحم دال مبله سکون او کبر با موحده  
 و سکون باضم را مبله و او مجهول و فحم را مبله و سکون باضم بر زه است و با موحده  
 گذشت کند رضم کاف فارسی و خضار لون و ضم دال مبله و سکون را مبله قهقی از بویا  
 و در بحث لام بیاید گنجی البضم کاف فارسی و سکون لون فحم جیم و الف اسم جی است  
 کند سبب کاف فارسی و خضار لون فحم دال مبله و خضار لون فحم دال مبله و سکون  
 کاف نگام بضم تلخ و گرم و ملین و دافع جذام و امراض سبز و فساد بلغم و باد و صفرا و انگیزه و اوله  
 رسان است یعنی کبریت گویند و عرق گوگرد را راقم برای جرب و دافعه استعمال نمود  
 مجرب فته و برای تقویت مغده نیز مفید و مضر بدن آن است و ترش و بسیار تر بود و  
 خرمه در و گداخته شود و نیز آب است و یک قطره از برای فشرده یک قطره کفایت میکند  
 و مقوی باه هم با وجود ترشی میداند و بطرقی که راقم عرق برمی آرد نیست که گیر  
 پیاله چینی و برنگه پشت او سه سوراخ کند و قارچی بر او نصب ده بخیری بیاد نیزند  
 و هر سه پایه چراغی نصب کنند و در میان چراغ کنند هک انرا ند و دو سه قلیله در واز  
 چینه که بگند هک سه آغشته باشد روشن سازند در هر سه پایه چینی ظرف نیز بگذارند تا  
 بسط پیاله رسیده در ظرف پائین بچکد لیکن در مکانیکه چراغ روشن نمایند مخوف باشد  
 هوا با وزنه و پارچه از اثر دوش بوسیده میشود و خوب کند هک و روغن کند هک  
 علاج الامراض و عجاای نافعه مرقوم است کند هک نفخ کاف فارسی و خضار لون و  
 سکون دال مبله و خضار لون فحم کاف فارسی و سکون لون فحم کاف فارسی و سکون لون فحم کاف فارسی

کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد  
 کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد  
 کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد  
 کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد

کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد  
 کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد  
 کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد  
 کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد و در آن کف بکشد

.....





[illegible]

129

از کلام بزرگی منتوس است که مقام مختلف  
ایشان بت است و بعضی را از حق و بعضی  
را از خود و بعضی را از شیخ فقه و بعضی  
بسیار دیگر که سینه بت است از کلام  
خدای جل جلاله است کیسکه عبادت کرد  
او بر سرست او نشانی که با کسی که در پیش  
حقیقت نیست

فصل پانزدهم در باب قناعت و خرد  
فردی که بهترین گفتارها را  
راستی آن بود که سوال  
نکنند که چگونه  
بشود و اینهای او را  
فردی که

پست سازد و متنبایا محبت جو باشد که تری میخیزد بخورد و در آن سر بر فرو حرارت مزاج دور  
نماید و اگر شراب را بر شور و دامیل بر بندند تحلیل نماید و با نفیج داده و نه سحر سازد و مقرر است  
فصل البهار الیهوز گومان بضم کاف نسی و خضار با وضم واء و فتح میم و الف و سکون  
نون اسم گومان است که پیستج کاف نسی و خضار با و سکون یا در تخانی و با و فارسی  
ثمر میخوش بندست یا رتنی که پور البکان نسی مضموم و خضار با و سکون و او و فتح را بهلست و او  
بفارسی است گوشتش شیرین در طعام و هنگام بضم تخ نسی است و او افزاید صفرا و بلغم و در  
فساد باد و بهی معوی اعضا و چشم و ارقم چند مرتبه خورد گرم و معوی میداند باز جرحه مناسب  
نیست خوردن آن مردم توان که خوگیر بر تنند اکثر بان میل دارند و مفید بودن او به باد بسیار  
بیان نیمانند وزیر الماکلند و تان نواب الدین خان حوم در سائر اکثر گوشت است با انواع مختلفه  
تبادل میشود و اسب جولان و تازه و خوب را و پیغمبر و در ارقم بعضی جوارش خاص بند و تان و بدیه  
اتحرق خون ضعیف سالن بهم رساند دیگر نواید و شیر او در کتب نانی مرقوم است و نیز  
اشخاص را و بدیم که به استعمال شیر او منتفع شدند و تقویت باه و معده و مزاج لیکن آنکه کتب  
مرقوم است که سکر می آر داین بیان نکردند که بول بضم کاف نسی و خضار با و سکون او و لام  
جفرانی که روغن از او بگیرند که گوارد که بکاف نسی و خضار با و سکون یا در تخانی و او و ضم و کاف  
و او و تانی و الف و را و همد که او هم بگویند بناب صبر است و در از بمقدار نیم گرم گز  
نهایت یا بقدر یک گز و گاو و مضموم و پر از رطوبت و بدبو و دندان مثل دندان در دهان  
و نیز رنگ تلخ و سرد و سهیل و دفع امراض پسر و جگر و فساد بلغم و صفرا و خون و تب و یزید  
و در پی پوست و قدری صفرا و آنکه در آب ساینده هر که بر دستها بمالد و آتش بیست گیرد نسوزد  
و در او به بسیار آب تعلی می شود و آنخواه را نیز در آب چند مرتبه کرده و شربت استمال میکنند باز

[illegible]

ی نمودن در خود ایشان در عجب پس بگوید که  
 ای خداوند من است آنچه خدای تعالی انعام کرده  
 است شما را از کلام او است و این  
 نین بگویند و این است و این است و این است  
 و این است و این است و این است و این است

رفع در شکم بضم طعام بسیار مفید چون گلبان را تالیف و الداجید و علاج لایمف و مجاز نافه قوم  
 است برای امراض باد نافه است گلبان بضم کاف فارسی خفاد و بادون بضم کاف فارسی کاف  
 و کبیر هم فارسی و سکون یا تشدید هم عین الیک است که خانیز گویند و یانده موی و موی ل و یی  
 و ششی و دافع صفرا و بلغم و امراض چشم و جرب و میل و شور و باد و جدام و گرم شکم و فم سفید از  
 جگر کالویند و خواص مطابق اول است و در ادویه قوت باه نیز استعمال میشود و گلبان کبیر  
 کاف فارسی و خفاد و سکون نیمه و کاف فارسی ثانی و خفاد ثانی و سکون ثانی و خفاد ثانی  
 بصری جرب و سیونکالا اندر او بفارسی افتاب است گویند و شایع بکلی و دشوار از رنگ  
 گرد و فصل ایستحتانی گیده بکاف فارسی و سکون یا استحتانی فم و ال مبله  
 و بکاف فارسی فم و گرم و خشک و میل او جالی کاف و ملل خفاد و طایر سمی  
 یا رنگ بعضی صهب باز و جره را شکار کند و بصری عتبات بفارسی الگویند گمیده  
 بکاف فارسی و سکون یا استحتانی و خفاد و سکون کامل شهبوست برگ نیزه  
 بسیار زرد رنگ دارد و ایند بفارسی صبر برگ سمی گشته خواص و در کتب سی نظیر فم و دنیا  
 گفید و اینفج کاف فارسی و سکون یا استحتانی و خفاد و سکون دال مبله بندی و هلف تمسی جاب  
 است برگ و پوست او سیاه چین دارد در غایت صلابت و پوست او سببی ساق و در  
 بصورت سپر و از آن پیر سازند بسیار خفه و پاکیزه شود و در شش شمشیر نیاید و شایع او از  
 روی بینی او منحصر در یکد و دو و صورتش بچک شبیه گوشه و دافع باد و حال بول و بار از  
 بخور شایع او جهت بواسیر و حرلات و گر زدن و بوم نافه نوشته اند شامیدن آب  
 نظری که از شایع او ساخته باشند جهت دفع بواسیر مفید و طلا کردن پیه او موثر و جهت  
 بفارسی اسم کر کردن است گلبان بکاف فارسی و سکون یا استحتانی و خفاد و سکون

121

12

2000

۱۰۰۰  
 ۱۰۰۰

المستوفى

شکریہ

انند

از باب اول

المؤمنين

١٤٤٤

مدرسه جامعہ زین العابدین

خادم ہاؤس

۱۰۰

و بعد از این که در این باب

100/100

4.259

145

• 4/10/2017

...

بہارِ حقارت

مطلبیہ (۱)

تمام

فایر فکس

مجلس شورای اسلامی

سنة

کتابخانه

یاد رکھو

۱۰۰

علم و ادب ان کے لئے

زنگنه

مجلسه اول: ۱۳۹۸/۰۱/۰۱

زمین را فدا

الغرض

۱۹۹۱

المؤمن

دوران باستان و ماضی پیش  
دوران رنسانس و ماضی جاری که چهره و رنگ  
دوران رنسانس و ماضی جاری که چهره و رنگ  
دوران رنسانس و ماضی جاری که چهره و رنگ

نیشتره بزرگ بیست و یک سال  
 خندان افلاطون بیست و یک سال  
 حاکم مالی در محل خدمت  
 سیزده سال در انداختن  
 نصف اوست بطبع خود  
 بیست و یک سال  
 سلطان چون در بزرگ  
 دارکان دولت چون

و مقوی موی سر بهی دافع فساد و خون و دق لبان بفتح لام و بار موحده ه و ن  
 و سکون نون کم کد دست بلی بفتح لام و بار موحده و کلام ثانی و سکون یاء تختانی و کو  
 بود و عوض یاء موحده نیز آمده برگ و شاخ شجره وی نهایت انبوه آورد و بلند یی بالا برگ آن  
 چو شمشیر بر کنه اوست و از رخ آن بوی نیک می آید و رنگ بزرروی مخلوط نماید و پوست  
 وی نرم و لطیف بود و بار و کمثل بال کئی هیکل بلی و نیا و صحت باروی دافع خون بواسیر و غلیظه  
 و تخم و سبک است و مغز تخم آن تیرم و نایده دهد و باید دانست که بار همه درختان و کنگره  
 پنجه شود و خوب است الا بار درخت بیل که خام خوب است و پنجه آن مسرت دارد و فصل التاء  
 الفوقانی التاء کتور بفتح لام و تاء فوقانی و الف فتح کاف و سکون سین و ضم تاء  
 فوقانی ثانی و سکون او و کسر راء و همزه و سکون یاء تختانی و ضم تاء  
 سر و سبک و معنی بامه و فصل التاء الفوقانی هندی الثوری بفتح لام  
 و ضم تاء فوقانی هندی و سکون او و فتح بار موحده و کسر راء و همزه و سکون یاء تختانی و ضم تاء  
 بقدر نیم گرم و زیاده از آن بکنار دریا و آبها می باشد و هر موسم گرما بطن پر از چوبی  
 از بدن برسد و خارش و شره پیدا گردد و دهن و دوازده آچار سازند شباح او از بیده و زلف گل  
 همراه آب اندازند و در دوسه روز ترش میگردد و گرم است بر او و غرق او بسیار نفع  
 اول آب بسیار بر می آید و محلی بیا ح است فصل الحیم الجالینج بفتح لام و جیم شد و مشهور  
 بی تشدید است و الف ضم لام و او ساکنه تلخ و زخمی و سرد و طبع فساد بطن و صفراء  
 و رکبت و در فوج زنا و حابس اسهال و هرگاه برین گیاه دست برسد بر گها خود او را  
 بکش از خجست باین اسم گشته لک بفتح لام و سکون جیم و فتح کاف و سکون جیم ثانی اسم  
 لک است فصل الحیم الفارسی چمنانج بفتح لام و جیم فارسی و خوار و فوج جیم و سکون و الف

از آن جدا شده اند و سرانجام  
 بود آب جو یا از شیر خنان باشد  
 راباید که دست خود بندد و کند و بکشد  
 نیشتره بزرگ بیست و یک سال  
 خندان افلاطون بیست و یک سال  
 حاکم مالی در محل خدمت  
 سیزده سال در انداختن  
 نصف اوست بطبع خود  
 بیست و یک سال  
 سلطان چون در بزرگ  
 دارکان دولت چون

۱۸۳

نیشتره بزرگ بیست و یک سال  
 خندان افلاطون بیست و یک سال  
 حاکم مالی در محل خدمت  
 سیزده سال در انداختن  
 نصف اوست بطبع خود  
 بیست و یک سال  
 سلطان چون در بزرگ  
 دارکان دولت چون

و انشی او الجهنمی گویند بعض الف یا تختانی سر آه پهل و مجمل و مبهی و دفع فساد و بود و  
و بلغه هم فلاح است و نیز اطلاق این اسم بر گشائی خود هم آمده است و بعضی هم کاف فارسی نیز  
نمی گویند لکن الف یعنی بحر بی سر و ج الف یعنی گویند چمنی پهل بفتح لام و سکون جیم فارسی و فحاش  
و کسیم و سکون یا تختا و فتح یا و فارسی و فحاش یا و سکون لام اسم پهل است **فصل الکا**  
**لک** یعنی لام و ضم کاف و سکون جیم فارسی اسم پهل است و بر گشائی نیز اطلاق میکنند و اضاف  
جیم بعد از لام نیز آمده یعنی **فصل النون** یعنی الف یا فتح لام و فحاش و نون و سکون  
موجوده و با و الف اسم سناست که بفارسی خرگوش گویند **فصل الواو** بوده  
پهل **پ** لام و واو مجهول و فتح و ال مبله و با و ضم یا و فارسی و فحاش یا و سکون با و ک  
ثانی شیرین سرد و تر و سبک و مقوی اعضا و قابض شکم و دفع فساد و صغیر و مدبول  
و قدری بلغم و باد الکنیز و با و ضم لام و سکون و فتح و ال مبله و با و ضم و قسمی از و  
سفیدست فقیر و خست و او امشاده و کده پوست و خست و او از طرف کوه می آید اکثر  
سفید رنگست و خطر بر دوزخ است و سرد و ملین و مقوی چشم و دفع فساد و بلغم و صغیر و خور و آب  
اعضا و حالب خون حیض و اسهال و کل او شیرین تلخ و قابض شکم و دفع فساد و بلغم و صغیر  
و برای امراض چشم و غلظت نسی و تقویت باه و در عاجین استعمال و آمده اکثر جافع  
نموده و در الکب که در آن بوده است در عجاایه نافع و علاج الامراض من کور است و او  
بفتح لام و واو و الف خور و تر و شیرین است و بعضی نوشته اند که بفارسی پودنه گویند و در  
خیار است و پودنه بسیار خور و دو کچا پودنه و اهل هند چهار قسم نوشته اند پانسول کوک  
پودنه که بهر گوشت هر سه سرد و تر و مقوی دل قابض شکم و خشی طعام قوی و اول گرم است  
و بلغم الکنیز و دفع فساد و با و ضم و دفع فساد و بلغم و بلغم گوشت و او آبک و مستدل و حرارت و برود

در شکارهای پیاده اودم  
نگینیداخت و پای کی شکست چون  
گامی چندرفت ساری باور سپید  
لکدی زو پای پیاده شکست و مکارا  
یافت لاجرم شازشدم و عدل لایدم  
وقتی نو شیران حکما و دودان ابن ابراهیم  
و گفت بعدد دانش خویش که چند  
در مصالبا دشامان بوییدند بر چهر گفت  
بادشاه داده از ده جزو باید بر این سر زشت  
صدق گفت و شربت بادانایان دارم  
۱۸۴

[illegible]



و غدا که آن قبیل من رخصت است و از دل و شیر الطفت نو یا بضم لام و واد مجهول و کسوف و  
 فتح یا تجانی و الف قسم دیگر اندر هر دو بطبع شود و هنگام ضم شیرین و خوشگواران و نفاخ  
 و افزاینده باد و صغیر و بطبع قسم از وینین گرام و واقع بگل نفس و سرفه و فساد و بزم و افزاینده باد  
 و یا بضم لام و سکون و مجهول و الف شیرین و زحمت و سرد و مسک و لیکن این واقع فساد و  
 و صغیر و آمار اعضا و باد و الیز و ریم و اگر که جث الحید یگویند بدر نموده و معاجین جو که کینخ  
 در علاج الارطض و عجاایه مرقوم است استعمال نموده شد برای ریاخ بواشیر تقویت معده و  
 سنی و تقویت باغید یافته شد و طریق تدبیر و نیز در هر دو کتاب کمر است و نیز در اینه  
 و گیکوارد زخمی می اندازند و طریق آن تفصیل نیز در میان همان و کتاب قوم است بر اینست که  
 تجربه رسیده است و کشته او را حکما رهند استعمال نمایند تا رخم تصدایک و واجب اند و گویند طریق دیبا  
 او را که خوب کشیده است که بالای آب که در فغانه باشد بیندازند اگر در آب بایند نیست  
 و الا اگر نشینج و علامت زبونی و خاوست را قلم استیجان هم قابل اعتمادند زیرا که بعضی  
 تخلف بطور سید به آست اگر خوانند استعمال نمود و او شش خاص که مزاج آنها قویتر است  
 که استعمال کردش میجواید به بعد از آن خود او کس استعمال نماید و اول به بار و المزاج قوی المزاج بد  
 اگر او صغیر نشود بعد از امتحان نکرد که عمل آنند و الله اعلم بالصواب و لو ناستح لام و سکون و او  
 خفازون که فایده آنجا که بی تراف و کینه خواص و کینه نایان تفصیل نیز کورست و نیز  
 او را در سیلابی فرو برد و گزند تا نیکی شست و بعد از آن تراف را بریبت و او را بجان گزاید  
 و نیسته استعمال نماید و جرب است هم آن سینه که کار و کند که کار آید و بایان بضم لام و سکون و او  
 فتح با موده و الف نون علامت می باشد و الف نون که بر الف نون میسود صحنی است از بعضی  
 می آید و خنده بعضی او را میسود و الحید درین آن هم بسیار است گرم معلوم میشود و در  
 در سلمات بکانه و بکانه



نهاده بر سر بنگاه  
 خدمت شایسته بفتح  
 پنهان آن سوزانده و اگر  
 ز کسب آن خنجر خنجر شده بود  
 عروا و عادت عالم را با خنجر

خشک یک سیر افشار ساییده با نیم من نمک سنگ سخت کرده بهم آمیخته و سه گند و آن سه  
 بگل حکمت مطین سازند و بر دیگران گذارند چنانچه در پیش بر دهن از آن دیگران باد آتش کنند  
 و هر بار سه پنج آتشی بچسبایند باشند تا همه گذارند یکی شود در کرده و نه نکارد و جو که بار و طلعت  
 کبروت و نمک است بن و دو مطین یکجا بچسباید تا بر سر تقیه دید علی غایتی و دیگر که چون است نفع کاف  
 و سکون نیم قار و ضم لام و سکون و او و نون نمک شسته است که از اسحق یا گویند و زبده غوار  
 طبع الزجاج نیز مانند آن کف نمک است و خواش در کاجلون نه کور شد و دیگر او دهید و نون  
 بفتح نمز و سکون و او و دال مهله و کبر و موحده و خفا و سکون ال مهله ثانی مشهور و انگار  
 به الف خفا و نون کاف فارسی الف قسمی است از نمک کساری که می زبده طبع یک فرایند  
 خون خفا و هر جا که طلا کنند زود نفوذ کند و باد براند و دیگر نمک رول است بفتح سین مهله و هم  
 سکون ان ضم دال مهله و سکون و یغنی طبع محیط بطعم شیرین تلخ و معتدل در گرمی و سردی  
 و تری و شسته و باضم و دافع فساد و باد و مصلح صفرا و بلغم و دیگر سینه و نون است  
 بکسر و مهله و یا و تخمانی مجهول خفا و نون فتح دال مهله و با بطعم شیرین سرد و تری و بکشت  
 و باضم و مقوی دل و بصیر و دافع فساد و بلغم و صفرا و شبهه و بلغم و دیگر گند و نون است بفتح کاف  
 فارسی و خفا و نون و سکون ال هندی و شبهه و سانه رول گرم و سبک دافع فساد و باد  
 بلغم و مسهل و مدر و نون فصل الهاء الهوز لیس خفا لام و سکون باضم سین مهله و سکون  
 نون گرم تر و اگر ان ملین می و باضم در جبر کسر کار و میای کند و موی بر ویاند و در آن کند  
 و خردانزاید و صفرا و خون زیاد کند و دافع فساد و بلغم و باد است و نافع تنگی نفس و سرفه  
 و با گول و تپس و فوئاسل اعضا و بواسیر و میوه و خدام و قاتل کرم شکم و مقعد و اشتباه و رفته  
 باز آرد و از جله سایر است و چون او در امراض بار و مثل فالج و لقوه و جبر بر سینه قسمی از و

بنسب و قادیانید که بی این  
 بیش نبرد و هر یک جدا یکدیگر  
 با نیار و از نوزادان جانب دارد  
 خدایان اخلاص شفا شفقت  
 صلیح نزار و کسب کسب از ملازمت  
 داده باشند سخن شکست در حق نشوند  
 بر کس که از شکست حادثات پناه  
 آورد و هر چه در شکست او بپایند  
 کس که از شکست او بپایند  
 ۱۸۶  
 به تسمیه رسانند و به نوزادان پادارند  
 دارند آخری از و نوزاد هم سپاه که پادارند  
 و نوزادش تیر اندازی و خفا و نون است  
 میوز و نوزاد باشد و نوزاد هم در نوزاد سی  
 نایند و از نوزادش سوال عالی سوزانی است  
 نوزاد که در با لکری را سوزانی است  
 فوت بدن سپاه و لکری را سوزانی است  
 گفته اند که سوزانی است و سوزانی است  
 کسان و سوزانی است و سوزانی است  
 کسان و سوزانی است و سوزانی است

ظاهر و مریض از فوئاسل اعضا و بواسیر و میوه و خدام و قاتل کرم شکم و مقعد و اشتباه و رفته  
 باز آرد و از جله سایر است و چون او در امراض بار و مثل فالج و لقوه و جبر بر سینه قسمی از و  
 ظاهر و مریض از فوئاسل اعضا و بواسیر و میوه و خدام و قاتل کرم شکم و مقعد و اشتباه و رفته  
 باز آرد و از جله سایر است و چون او در امراض بار و مثل فالج و لقوه و جبر بر سینه قسمی از و

در این کتاب پوتهای گونید و بعضی اورا میسر نمایند در تقویت صحت و لطافت بهتر از  
 قسم اول است و اچار از و نهایت لذت بسیار است و این صحت را با خود می بینید و سکون  
 و او را در همه الف و ی و عین بی عفتان گویند بر گشتن ساید و بخانه و بختنه نهادن در ده روز  
 صحت نماید پس یعنی لام و خفا و با خود می بینید و سکون و یون فتح یا درخت و سکون با هم  
 و بود بعضی عین الیه گویند فصل الیا و التختانی الیم و سکون یا درختانی و ضمیم  
 و سکون و او معروف است و نبی مشهور در حرفت بیاید باب المیم فصل الیا  
 مال کنگنی یعنی میم و الف و لام و فتح کاف و خفا و یون و سکون کاف و یون و سکون  
 و سکون یا درختانی و اذ الیست مثل غلب و ان و اندکی کو چای و ده روز از بالای پو  
 نیز و از اندرون و اندکی سرخ و از درون و اندنجهای بار یک طایفی می بر آید سرخی مایل  
 و تیز و گرم و بلبل و گوارد و واقع باد و غم و تنگی نفس و سرفه و افزاید موت مدرک و حفظه  
 و تجربه کاران بند و ستان بچندین روش استعمال میکنند نخست از روز اول یکده بخورند  
 و روز دوم دو و سوم سه و چنانچه تا چهل روز هر روز یکده می افزایند تا انقضای هر چه چهل  
 و اند رسد بعد از آن دیگر بکشد یکده که کند تا روز چهل یکده بکشد و برخی از یکده تا  
 هشت روز یکده یک یکده می افزایند تا روز هشت هشت و اند رسد بعد از آن هر  
 هشت هشت مداومت نماید و در روز کار استعمال او از فرشی و خمر و از بکشد و لیمو  
 خردل و خمر و آن بر پیر واجب دانند و از بجا نیز اجتناب نمایند و روشی دل افزاید و حفظ  
 صحت نماید و نیز و زیاده شود و نه و سستی دفع کند و اگر و غم بال کنگنی و کف کاله  
 روشنی چشم افزاید و بنگامی کش چنانچه چشم چهارشنبه واقع شود و از آن شب و غم این باشد  
 وقت چهارم استعمال نمایند از چشم غیر نهان و خورد و او همه را بعد و اگر آخر چهارشنبه صفر

و چنانچه در مقام پند و اندرز  
مستطابان از دست نیاید داد  
اگر بخواهی سپاسی می برای  
ناخت در ملک غنیمتین سازد مقرر نماند  
که بدلان و منافقان را بر وجه همراه  
بفرستد و شب بخانه ایستند و در وقت  
خفتگی بی و بد علوی نگذرد و چون علی علیه  
علو السلام استشن و صحت راستن و پیاه  
او با تو رکاز فرودان و از روی آید  
و الهامی خود مدد و عباد

۱۸۸  
است والا یاده نازی باری  
خود و یکدیگر با حق از سر کار است  
که از ازی است باید که می بین  
ساخته و طرح افواج صفی پیر  
و صفی پیر است نیز از بر  
بر اول فزاول است کار کرده  
و این طرح را می بین  
ایشین داشته بفار و سوار  
سوار است و سوار

شوقم در موضع خود اندر آورده ام  
خبرم غالب شود و فیکه  
فاصله ای گردان نیست  
از وقت دفع حکم بیاورم  
در دل بیاورم و فرج  
و گویان غایت زوادی و  
عین جگه وقت تلک

لکن بیدار کن که بخواهد  
بادشاه حق را به حق  
در عینت و سبزه را از نذر  
ای در کماله با شکر و شادمانی  
پایدار کرد و بخلاق گفت که  
بیت از بنده اطوارا  
بیت و شکر و شادمانی  
بیت و شکر و شادمانی

و چون کشند و از اجند و در  
 مجرب است و اگر دانست  
 انقدر قوت در جماعت  
 هفت درم باشد  
 و اگر شب شب در روغن  
 گرد و در کثیر شرب باشد  
 برزقادر بقوانند و اگر  
 و در چشم کشند گویند مال  
 افزاید و اساک نماید و  
 تابست و دیگر در برنگ  
 مال گنجانی چنانچه  
 جماعت کنند انشاء الله  
 بر آتش تلمیذ کند متواتر  
 اختصار نموده انقدر  
 ضعیف به استعمال نمود  
 مادی و هوئی بفتح می  
 بکشت و فساد اخلاق  
 را در بهل و او مجهول  
 بلغم و بهی است ماک  
 لکن بهل و او مجهول

بادشاه را بطبع بود و نشان او  
 و بادشاهی را در کماله دارند و حق  
 و بادشاهی را در کماله دارند و حق  
 و بادشاهی را در کماله دارند و حق  
 و بادشاهی را در کماله دارند و حق

و نهنگام چشم تیرین و گرم و گران و موی واقع خضاد باد و محافظت و تقوی اعضا و موی  
 و شیر و بیه و فرازیده و صفر اولیغ و ماده را از بول جدا سازد و واقع بوا سیر و نشود و در بیلو و موی  
 و باد و کول و موی سر و خشک باشد را قلم گویند بهجت تولید با حق باه بنیاید و موی سر و باد و موی  
 هم هست و نفع او بقولج و باد و کول خلاف قیاس است بلکه با هم کس که یکدیگر در مایه نفع  
 سیم و الف و خوار و نون و دال مملعه بندی یعنی آبی که در موی سر بخندد و در موی سر و دست نه  
 باشد سرد است و قابض و متشی و با صلاح و خدال آرنده باد و بلغم و صفر او نرم سازنده و گوار  
 اعضا و واقع پسر و موی سر و خشک عیاء مایه نفع سیم و الف و نمره و سکون با حق  
 و نون ترش و زخم و سرد و سبک و جالب سبک و واقع خضاد و صفر او خون و بلغم و موی سر و نفع  
 بعمری که مانع گویند با چه یک نفع سیم و الف که سیم فارسی شد و در خوار و سکون کاف  
 اسم علی است که بزرگ نیل باشد و دیگر اقسام در جایب خود مذکور شد شیرین  
 و سرد و خشک سبک و مصلح و موی سر و تقوی بصارت و فرازیده و خرد و واقع پسر و موی سر  
 تر است و بلغم و خشک و سبک و گرم که موی سر زیان کند و موی سر آفتاب زده و آتش  
 در موی سر گرم و در دیار گرم میر نشاید استعمال کرد و ما جو پهل نفع سیم و الف و نفع سیم و سکون او  
 و نفع با فارسی و خوار و سکون لام بعمری مخص گویند مایه نفع سیم و الف و نفع سیم و سکون او  
 و کسر مخره و سکون یا و تخافی و نفع با فارسی و خوار و سکون لام نیز گرم بود باد و واقع کند  
 و موی را سیاه و موی سازد و موی سر زمان تنگ نماید مانع کند نفع سیم و الف و نون و نفع کاف  
 و سکون نون و دال مملعه خواص آن در استهول کند گشت مار جاری نفع سیم و الف  
 و در مملعه و نفع سیم و الف کسر را مملعه و سکون با و تخافی اسم سا که است یعنی موی سر که نفع  
 سیم و الف و نفع نون و دال و سکون کاف با و کون بخت با و موی سر که گشت

و بادشاهی را در کماله دارند و حق  
 و بادشاهی را در کماله دارند و حق  
 و بادشاهی را در کماله دارند و حق  
 و بادشاهی را در کماله دارند و حق

و بادشاهی را در کماله دارند و حق  
 و بادشاهی را در کماله دارند و حق  
 و بادشاهی را در کماله دارند و حق  
 و بادشاهی را در کماله دارند و حق



[illegible]



با وجود داشت با یک قدرت  
 حکم و مودد از مردان بد تا  
 سالم ماند و دلهای شهادت  
 شکوه و کوشش فتنهای غارت  
 با عقل حکم است قیام از انکه  
 اثرات خود را از گناه پاک  
 از غمی بد و از ترس زدن  
 بکشد پس نگاه دارد از انکه

حکم و واقع فساد بلغم و صفرا و چون گاو و شتر بخورد بسیار فریب شود **فصل الحیم مجبیه** نفخ میم و کسیریم  
 و سکون یا و تخانی و فتح نما و قوتانی بندی و ما و سنجی است سرخ و متعل صباغان بطعم شیرین  
 و تلخ و خنث و گرم و کران و مصفی او از گاو و شتر و زنده رنگ و واقع فساد و بلغم و خون  
 و آماس اعضا و در و خله و پهلوی و در و خزان و خدام و شور و جوشیدگی با و و مایل و پر میو و  
 حایل سبال خونی و برگ سبزش بطعم شیرین تر و شستهی طعام و واقع فساد و صفرا و بلغم و خونی  
 گویند و در نهندی درخت آل نیز گویند و تحقیق او و الف کدشت میچ کند و بلغم میم و سکون  
 جیم فارسی و فتح کاف سکون نون و دال مملو است درخت کوچک است تیز و تلخ بود بلغم  
 و سرخ و انواع حبسی و جرب تشنگی را دفع نماید در کوستان بسیار بود **فصل الحیم الفاسی**  
 و میچ نفخ میم و کسیریم و خفا و با و مایل و کسیریم فارسی ثانی و خفا و با و مایل و سکون  
 یا و تخانی سرد است و قابض شکم و دفع خدام و فساد و صفرا و خون و گرم شکم و مملو  
 نفخ میم و سکون جیم فارسی و خفا و با و کسیریم و سکون یا و تخانی گرم و تر و کران است میمی  
 و مقوی اعضا و پدید آورنده بلغم و صفرا و سودمند صفت و دات و دفع فساد و باد و مایه  
 بسایر و مقوی و با و چاه میمی و افزاینده بلغم است و در بول پیدا کننده امر ارض شکم و خدام  
 و دفع شکم و مایه تالاب سرد و کران و تر است و میمی و مقوی اعضا و در بول مایه آب  
 و عین حکم مایه تالاب دارد و مایه آب با هم عین بطعم شیرین و تر و مقوی اعضا و دفع فساد و باد  
 و مایه دریا شوراندگی صفرا و کران است و مایه آب با هم عین است و مضعف و گرم  
 مایه آب صاف قوی تر است از دیگر اقسام بهتر است که در اوایل سرما مایه چاه بخورد  
 و چهره نفخ میم و جیم فارسی و خفا و با و سکون را و مملو است و میچ کاف نفخ میم و سکون  
 جیم فارسی و فتح کاف الف اسم ماین است **فصل الدال المملو** در سو و لکان نفخ میم و

۱۹۲  
 حکم و مودد از مردان بد تا  
 سالم ماند و دلهای شهادت  
 شکوه و کوشش فتنهای غارت  
 با عقل حکم است قیام از انکه  
 اثرات خود را از گناه پاک  
 از غمی بد و از ترس زدن  
 بکشد پس نگاه دارد از انکه

و دیگران و دیگران و دیگران  
 و دیگران و دیگران و دیگران  
 و دیگران و دیگران و دیگران  
 و دیگران و دیگران و دیگران

[illegible]

است لایق نیست از ادن بدنی  
 که در گاه زمان از نعل  
 که در خورشید و ماه است  
 که در خورشید و ماه است  
 که در خورشید و ماه است  
 که در خورشید و ماه است

و دافع آسیب جن پری و جذام و فساد باد و صفرا و خون کرم شکم هر کس میم و راه همه و سکون  
 کافور سی افیسی آه گویند گوشت اقسام آهوسیرین ترش و نمکی و تلخ و تیز و زخمت یعنی  
 هر شش طعم کرم نزد ایشان مقرر است درین گوشت است سرد و سبک و مستطبی طعم نفاخ  
 و دافع فساد و اخلاط ملته و خون و مقوی اعضا و دمل و دافع تب گوشت این را از غذای و  
 شمرند مر و انفع میم و سکون راه همه و واد و الف بقوض الف تا فوقانی نیز نوشته اند و بعضی  
 گرم و سبک بدرجه سیم نوشته اند و بعضی معتدل سده بگردد بکشد و باد و یاب و تحلیل آن را اگر کرم  
 پنجه بر سر نه علت قرانطرس سود دارد و اماسی که از حرارت بود و یا از اثر بلاد باشد چون  
 او را آس کرده طلا کنند تا سه کرت نفع نماید و مقوی دل و اشتها آور و صفرا و انگیزه دافع  
 زهر حیوانات و جذام و فساد و بجم و باد و قاتل کرم شکم عبری اذان افکار گویند هر ششی نفع  
 میم و راه همه و سکون و کشته تا فوقانی هندی و سکون یا تختانی اسم بالونه است مرد لا  
 بکسر میم و سکون راه همه و ضم دال و همه و لام الف اسم برای سلیمانی است مر ج بکسر میم و راه همه  
 سکون جیم فارسی تیز و تند و گرم و خشک و دافع فساد و بجم و باد و تلکی نفس و خله و کرم و صفرا و انگیزه  
 باضم و محلل مر سالتج میم و راه همه و فتح مبین و الف قسی از جوی است مر نال بکسر میم و سکون  
 راه همه و نون و الف لام یعنی ریشهای پنج کنول در گلهای در جبت کافور گندشت فصل  
 الیسین المبلطه می بکسر میم و تشنه بدین مبلطه و سکون یا تختانی نهالی هندی است در آن  
 او بقدر درجی شاهنجا باریک دارد بر گش مشابه میم که سوزنی و شاهنهای او گره دار چو  
 گره را بشکافند کرم باریک درون بر آید و آن کرم را به لیل میدهند بست میکرد و گلهای  
 او خور و بزرگ نمیشد شب به گل کا و زبان و از و کوچک نایل بسرخ و این کان گرانیز  
 گویند و خواص هم با نجانده کور شد مسور یعنی میم و ضم مبین مبلطه و سکون و او در راه همه و لجر

که در گاه زمان از نعل  
 که در خورشید و ماه است  
 که در خورشید و ماه است  
 که در خورشید و ماه است  
 که در خورشید و ماه است  
 که در خورشید و ماه است

زمان باز و دایره چرخ و  
 که بعد از اتمام آن عمل خود را  
 به عمل بعد از اتمام آن عمل خود را  
 به عمل بعد از اتمام آن عمل خود را  
 به عمل بعد از اتمام آن عمل خود را

عبدی بن محمد الفقهی  
شماره ای رسیده است  
ختم افند بر این برگه از ان  
چون انقضی شود برگه اول در طرفه  
عقاب انشماره ای رسیده است  
و در این فضاوت و برتری فوت مطالب است  
و در این فضاوت و برتری فوت مطالب است  
و در این فضاوت و برتری فوت مطالب است

کاف اسم بگشاید است فصل اللام ملاکیر فتح میم و لام الف و کسر  
 کاف فارسی و سکون یا و تختانی و راهله درختی است چوب آن مشهور ساییده  
 او سرخی امین و مردم هند وستان پارچه بان رنگین نمایند و بوی خوش بدستوی  
 دل و دماغ و معطر عرق بدن در بعضی کتب بند از اقسام صندل شمرده اند خواص  
 دیگر و طبکات کوشد طکا بفتح میم و کسر لام شد دو کاف و الف قسمی است از گل  
 رانی سیل گرم و سبک مهبی و دافع فساد باد و قلاع و جوش دمان و بحر و جمع امراض  
 و سن طوفانی بفتح میم و کسر لام و سکون و او و سکون و سکون یا و تختانی اسم دکنی  
 انبوره است و در انشای ذکر و می گذشت طبع میم و کسر لام و سکون یا و تختانی  
 و میم و آن پنج است بندی انجگر گرم و خشک اگر گرفته و برادر اندازند تمام قمل با  
 میزند و اگر در زخم یا دمل میزند از ذکر مهاب که در واقعه باشد بمیراند و همچنین حکم برگ  
 اوست بر اقمیم و صداع که بعبک م بود در بینی مریض انداخته گرم با کشته بر و  
 آورده طبع میم و فتح لام و سکون یا و کسر و قافانی بندی و سکون یا و تختانی  
 اسم مشهور مریخی است فصل النون مندی بضم میم و سکون نون و کسر نون  
 همله بندی و سکون یا و تختانی کیلوج بر گش شباهه برگ بود دینه و گلش گلگون که اساو  
 خوشبود و امی عظیم الفع است شیرین است با اندک تلخی و هنگام مضیعی است و گرم و  
 و خرا تر او دافع خنازیر و گرم شکم و داسیل و کر که زود رویه بی بار و دینه دافع و دفع  
 زمان و زردی بدن و سوراخ فساد صفرا نه کامی که هنوز بیارزیده باشد باخ و بر  
 سایه خشک کرده باید گندم و روغن گاو و شکر بخورد جوانی نگاه دارد و موی سفید شود  
 و او را خشک ده و سایه ده و سوز سوز سازد بسیار تقویت بخش و تخم مندی اگر با شکر توت

[illegible]

دیندگان حبیبی بجهاد عالم خاوار  
 دیندگان حبیبی بجهاد عالم خاوار  
 دیندگان حبیبی بجهاد عالم خاوار  
 دیندگان حبیبی بجهاد عالم خاوار

یک کشت بخورد و بعد طبعی رسد و از شخصی نقل میکنند که میگفت بسیار پیوسته شده ام  
 و یکسال نتوانم از این دو کدو خوردم از سر نو جوان شدم و دو و بیست پنج سال که عمر من است  
 تجربه کاران هند می نویسند که درین دار و آبجیات است تا وقتی که بار نیارده است  
 اگر یکجا کرده بسانند و بروغن شهبه اینخته بخورند در پهل روز قوت جوانی از سر نو بطور بر  
 و این گیاه از اسرار حکما است و گل نمونی نیز اگر پهل روز بخورند همین خاصیت دارد و  
 یخ او اگر یکسال بخورند بخوابد و اگر پنج درگ شکم ده شاه با شیر کاه و شیر زردنی و زردنی  
 اجماع افزای میکنند که اگر شش ماه آب بلع نماید یکسال آزارش نماند و اگر دو ماه بلع نماید دو سال  
 و همچنین حکم هر دانه را قلم هم در ایام خورده سالی نمونی را بدون آب بلع نموده بود تا  
 مدی از آنرا چشم محفوظ ماند و هم مرحوم عرق مندی را در زخقان و تقویت دل و مرق  
 استعمال میفرمودند و گاهی نصف کا در بان و نصف سنگ را با هم مخلوط کرده عرق کشید  
 برای امراض کوره میدادند گاهی تنها و گاهی همراه ادویه و مغاصین قلیه اگر چه سنگ  
 را نیم مائه بار یک تنبول در سرمانجور حرارتی در مزاج پیدا آمد و برای امراض بارده  
 و تقویت باه مفید بود و طریق چوه اینست بگزینند می را و در آب ترکند بعد ری که نم  
 بر دارد بعد از آن باروغن یا پسین یا دیگر روغن خوشبو نمونی را از دست بماند اند که  
 بسیار چرب نشود پس بطریق چوه اگر چه بگیرند و اگر شش ماه نمونی را تا شش  
 ماه چهل و یک روز بخورد و در نهایت از جمیع دور باشد بعد از آن در قوت باه قدرت از روی  
 شش ماه نماید و طریق روغن نیست که نمونی با بزرگ نج و گل بگیرند و اندکی آب بپاشند  
 و کوفه بست سیر شهاب جهانی شیر بگیرند و بلنج سیر روغن کعبه ششانه تاثیر فانی شود و  
 نیل باقی ماند و گوی نمونی را به طریق مداومت نمایند که در ماه سالون و بهادون

سکندر باطل و دیگران را از انان در کار  
 مکتبی نیست بر سر کشتی می گفت  
 می بیند بپند بگفتند در ای او  
 چه دیدی که برای خدین جان بپوش  
 اسطوفا مال کار معلوم نیست اگر  
 نقد بر بوق نیست و در بار بیست  
 او از غایت بین با ششم است که بیست  
 ثابت جیتی در خواست کرد بیست  
 سحر کجاست که از ان پنهان نشوی

146

حاصل بر مرغی را دانسته طوطی در قورن  
 نفس باکی مشورت نمایی نظر کن که چو کلاه  
 است در کار نفس خود اگر نفس خود با صلاح  
 ز آورده است و کسب خیر و قوی نکرده  
 بطریق اولی نفس ترا از او خیر و قوی نکرده  
 رسید اگر کسی را با جانی فانی می نماند  
 اگر حکیم را باین فوری بود و بر کلاه کندی  
 کاری کن که اولاً نفس خود را در کار  
 بپوش و قوی کن تا از او خیر

کفانی نکرده و زنگانی را که  
 فانی است نه فانی را که  
 فانی است نه فانی را که  
 فانی است نه فانی را که

[illegible]

این نادر و قدس نشان میباشد  
راست اگر دست داری که دیگران  
سر ترا میزنند سر دیگران را بپوش اگر  
خواهی که راز تو را کسی نداند گوشت  
ضروت میخورد استمال خوان کرد و پاک  
استمال کنند دواء دارد و وقت صبح  
فیضا خورشید یکم فرمود و خورشید خود  
است البته خورشید مطلق را بر کتبش  
کردی الحاح نمود که از آن بیگوم بر جز  
ایمانداز و مقدار آن چیز نباشد کینه را که  
۱۹۸

بعد از آنکه ما بی اختیار از آن صفت خود  
خواهش و مادی تو هم از آن وقت معلوم  
که تو تائید نکردی بلکه بیان داشت  
که تو هیچ کس را حق ندی چیزی را در  
نمودی آن کس که در تو نیست  
نیست از او این میانش که در تو نیست  
چیزی که در تو نباشد از شما چیزی  
عوض تمام است چون خانه و آب و آبی  
چون که خود را بی نامی محفل دارد از آن  
چون اگر از حق چیزی را نماند اگر کرده  
چیز این اگر از حق چیزی پس باید که  
در آن آن بود که از حق است که  
فرض است که



زایان از اینان و دیگران  
 چار و نیم در بیان حال  
 در بیان تکلیف و بیان حال  
 در بیان تکلیف و بیان حال

خون و گلی نفس مسرفه و بزرگ و زنده رنگی مصلح و فاسد و افغ ایست جن و دیو و گویند  
 اسم بزرگ و بیخ است ممتد و یک پر فی بضم هم و سکون نون و ضم و ال هندی و سکون  
 و او فتح کاف و فاری و سکون راه و هم و کسر نون و سکون یاء و تنانی قسمی از وری  
 است و تنگونی بضم هم و فاختا نون و سکون کاف فارسی و فتح کاف فارسی و هم  
 و سکون و او و کسر نون و سکون یاء و تنانی نیز اسم یک پر فی است و این اسم هم بسبب  
 برگ و تنگ است ممتد از فصح بضم هم و سکون نون و فتح دال و الف سکون  
 راه و هم و نال خود است قسم بود و هر دو فتح و تن و و گرم و سهل بود و بطنم و وزرگی شکم که بسبب  
 پیه باشد و ریشها خارش اس بر طرف ساز و فصل الواو موت بضم هم و سکون  
 و او و ناه و فغانی که بفارسی شاش نیکر گون شاش گاو و گاو شش است و شش و شتر  
 و آدمی و فیل و شتر است و خشک است بک ملین و معشوی دل و غشهی و گوار طعم  
 و دافع آماس اعضا و مجلی مسام و منافذ و حفره و آئینه و دافع فساد و باد بطنم و باد گوله و بواسیر  
 است قاع و گرم شکم و جدام و زردی بدن و فتح شکم خایه بی اشتباهی و بهتر شاشها شش  
 گاو است و شاش فیل مخصوص بفتح فساد و زهر و گرم شکم و مقعد و جدام و باد گوله و شاش گاو  
 بیش دافع آماس اعضا و باد گوله و بواسیر و زردی بدن و پر پیوست و شاش  
 ملین و دافع فساد و بطنم و قوا و شاش بر دافع تکی نفس و فساد و زهر و بر قان و زردی بدن  
 و شاش بیش دافع خشک اعضا و آماس اعضا و جدام و بواسیر و پر پیوست و قرض شکم  
 و شاش خرد دافع نگرانی و پر پیوست و جدام و خیط و گرم شکم و مقعد و خایه و شاش آدم  
 دافع فساد و زهر و اگر خوردن شاش آدم مایه است کند از جمله حاین است و شاش گاو و  
 و گاو بیش بید که از ماده باشد و شاش فیل و شتر و زهر و آدمی و اسب از زهر باید و گویند هرگاه

چون از اینان و دیگران  
 چار و نیم در بیان حال  
 در بیان تکلیف و بیان حال  
 در بیان تکلیف و بیان حال

در بیان تکلیف و بیان حال  
 در بیان تکلیف و بیان حال  
 در بیان تکلیف و بیان حال  
 در بیان تکلیف و بیان حال

در بیان تکلیف و بیان حال  
 در بیان تکلیف و بیان حال  
 در بیان تکلیف و بیان حال  
 در بیان تکلیف و بیان حال

[illegible]

ملکست غلغله و درخت بیخه  
 خاندوت شفته بگر دراز  
 این ابطال نمی آید که خنک  
 بر غنای نامک این شود  
 از خوشی نامک این شود  
 از خوشی نامک این شود

خدا محو و در چون صاف نماید بطعم شیرین و بادا گلیز و قابض شکم و بعضی ملین نوشته اند و  
 دفع بضم و بر عذرگی طبیعت و پست سکن کرشم شکم تولد کند موثر بضمیم و دوا و مجولی و راه هسل  
 گوشتش گرم و پی و مقوی اعضا و دفع امراض گوش و سر و خوشی بدن و اشتها آورد  
 خرد افزاید و موی سر و نویشم و افزون زنده رنگ و مصفی آواز گلو و سودمند است خوردن گوشت  
 او و فصل بهار و درستان و مضر است در تابستان و برشکال مغبای طاموس گویند موثر  
 بضمیم و دوا و مجولی و فتح تا فوقانی و خضار و بادا الف اسم سعادت تلخ و زخمت و سرد و قابض  
 شکم و هضم و دفع فساد خون و بضم و صفراء و تنگی و تب کرشم شکم موکل بضمیم و سکون و دوا  
 و فتح کاف سکون الام قابض شکم و کران و مقوی اعضا و دفع صفراء و بادا و شتهی طعام  
 و بسیار پی موم بضمیم و سکون و دوا و نیم ثانی و بدن نیز گویند نرم و چرب است و دفع  
 الم سقط و ضرب و مدمل و طعم دامیل و استخوان شکسته درست میکند و دفع فساد و دوا و خون  
 جدام بصری شمع گویند موکل بضمیم و سکون و دوا و کسر شکون یا تختانی موکل  
 نیز گویند با ضافه نون و کاف فارسی بعد از لام و موکل هم گویند خوشی یا تختانی  
 کاف فارسی گرم و نارسیده او گرم و بکشت پی طعام مصفی آواز گلو و دفع امراض گلو و فساد  
 شامه و فساد اعلا و ثلثه و خشکی بکشت دفع امراض اعضا و بجهت بوی آید و تنگ ه بسیار  
 و کما تب که خشک است و او اسوخه بطور مخصوص مرتب می سازند و دفع جرب و دوا و نیم  
 موکل بضمیم و دوا و مجولی و کسر تا فوقانی و سکون یا تختانی و خاصیت مطابق کاف  
 که در حرف جیم فارسی گذشت موکل بضمیم و سکون و دوا و خضار نون و کاف فارسی  
 اسم مرجان است و خاصیت موافق یا قوت سرخ است موکسر می بضمیم و سکون  
 و دوا و لام و کسر سین جمله و راه مجولی و سکون یا تختانی و کل نیز گویند شیرین و زخمت و سرد و

بر کما که دوست از دوا و نیم  
 منده است که بجا نیست خود را  
 دنیا کار کسی است که خود را ازین فعل  
 سازد پسند از غلطی که گشت  
 سالم باشد از بار بیخه و کاف  
 مانده گفت که کس عقل خود را  
 می سازد باشد و بر پی و صفراء و دوا  
 موکسل را بار و صبر است و درین  
 دوست خود و در کس است و خورده

۲۰۱

ببین که در هر چه زحمت و زبک و در چرخ  
 تا زنی نماید اگر تاج است و دلاهای غیر  
 نیک است و الا فلا مری و دیکار در غیر  
 است از تخلف این غرض حکیم است از نفس  
 زیر دست من باشد از آن بهتر که از آن  
 او با هم ز پیغمبر فرموده که از استوار رسیدم  
 از جوانان و پیران چه چیز بهتر است گفت  
 از جوانان شرم و دلیری و از پیران دانایی  
 و از میانگ و نیز رسیدم به پیغمبر چه باشد

گفت که نیک باشد کار  
 بکار دان و بد و نیک و بد  
 می کردن بهتر از بدی دور  
 بدن گفت از بدی دور  
 بدن از بدی دور  
 بدن از بدی دور  
 بدن از بدی دور

[illegible]

ما یومیم نگوئی با که با که در گفت  
 طاعت و نماز و سبب نیز رسیدیم با که  
 بنابر کرد گفت با بود و در گوید خیل و  
 نیز رسیدیم جلدت با چه بهره  
 گفت سکه بهره یکی به بر تن علی اکبر  
 و بهر زبان ذکر کردن و بهر دل فکر  
 کردن در محاسن نیکوای می کن و در پیش  
 از صحبت بر آن اگر تو نیک باشی ستم روا  
 نوده مردم را بر او گشای و بگویند که او را  
 از برای آنکه شینه نهایی افزوده از آنکه  
 ۳۰۳

او باشد سقراط گفتند که تو چه  
 است و نصابی شدی گفت و فیکه  
 بجز این نفس خود را و من پسندین  
 که جوایز ان با دیگران و ادب پسندین  
 دفعه او نیست که ایشان را باز نبرد  
 از چیزهای را در سرمه را از آنکه حق  
 بگویند از آنکه باشد اگر چگونه  
 باشد چرا که نفس و فیکه  
 ان پسندین است

Handwritten signature/initials.

[illegible]

صورت خوبش کن و اگر است صورت  
پس جیب کن صورت بد را بکارهای بد  
جمع کردن دو بی پسندید و نیستی  
بد صورت بی کارهای نیکو کن تا بیک  
صورت زیور ترا پرورشد بهاس پاکیزه  
وقت هر کس نزد عطار بود پس که  
اخلاق و عجم گراشتن را از این زیور  
کردن نیکو باشد و کلام فیض خورشید  
است که یک با نوار از این زیور

[illegible]



[illegible]



از کلاه و زین و کلاه  
از باد شاهان و پهلوانان  
از باد و از مردم و از کلاه  
از باد و از مردم و از کلاه

است که هر چه که در دست نوری  
است که هر چه که در دست نوری  
است که هر چه که در دست نوری  
است که هر چه که در دست نوری

را نفع دهد و بپوشد و درین زمان بسیار کم باب است میسافیتیم و سکون و سکون  
فتح نون و الف طایر است معروفیه رنگ سرعت زبان انسان یاد دیگر و آنکه  
از طرف نگارای آید از بهترین اقسام است باب النون فصل الالف نالی  
فتح نون و الف و کسر لام و سکون یا تختانی و ناری بوض لام را جمله نیز آمده و روید  
است بر روی زمین قناده میباشد بر گان یکنوع مشابهت بیرگ ملی دارد و بعض  
کتب هندی ناری جدا نوشته اند و مزاج آن گرم نوشته اند محل ریح سرد و یک دو میل  
و دفع تلخ است و باد را احداث کند و نیز نالی شمشانهای گندم و جو است که میانه کاوان  
و نوشته بروی باشد ماریل فتح نون و الف و را و همل فتح یا تختانی و سکون لام و ش  
مشابهت باز کچو است و شمش مد و میل بطولانی بر پوست بیرون او موهای بار  
بود و در وزن نیم میل تا یک میل کم و زیاد از آن سرد است و شوایض منقی گشتان  
و حایس شکم و بی و متوی و صفاد و دفع ضاد و صفر و خون و سوزش اعضای و ابی  
بنازگی از فرمی آید سرد و یک متوی دل و شسته طعام و مولد نمی و چون یکد و روز  
که از در اسکار و نفیج و تقویت زیاده از خمر شود و شورش در اندامی نکلون مثل شیر بود  
گویند بسیار لذت و لذت آن سخت و صلب و دمی افزاید و باد و الگیر و دفع ضاد و صفر  
بلیاس گوید اگر خوش پوست بیرون جویز هندی فیکله ساخته و میان قومی چون چراغ  
برافروزند خواب بر آنها غلبه کند نارنگی فتح نون و الف و فتح را و همل و خا و نون و کسر  
کاف و نالی و سکون یا تختانی و ناز نلک نیز آمده است عوض یا تختانی کاف و نالی  
بعض نوشته اند که نایج است لیکن نارنج خیزی دیگر است و این مخصوص هند است  
خواص کمتر از کولا و کنگره است و شمش زیاده دارد ناک که فیستج نون الف و ش

۲۰۶  
است که هر چه که در دست نوری  
است که هر چه که در دست نوری  
است که هر چه که در دست نوری  
است که هر چه که در دست نوری

از باد و از مردم و از کلاه  
از باد و از مردم و از کلاه  
از باد و از مردم و از کلاه  
از باد و از مردم و از کلاه

است که هر چه که در دست نوری  
است که هر چه که در دست نوری  
است که هر چه که در دست نوری  
است که هر چه که در دست نوری

فارسی و کسر کاف ثانی و یاء تختانی و فتح سین جمله سکون را در جمله دانند ایست کوچک از  
 کباب حنیف و زاید به باریک طویل دارد که قمع اوست و او سرخ رنگ بود گرم و خشک است  
 و بکثرت گوارنده ماده خام و دافع بوی عرق و جذام و جو شیدگی و فساد بلغم و صفراء و زهر اسه  
 نارس است ناگه دل و نون و الف و فتح کاف فارسی و دال جمله سکون و او  
 نون ثانی دافع و مایسل و شور و فساد زهر مرکب است و ماست بعر بی طبعیون نوشته اند  
 و لغاری مار چوبه گویند ناگه منی نفع نون و الف سکون کاف فارسی و فتح دال جمله  
 سکون بیم و کسر نون و سکون یا تختانی چوبی است مشابه بار لند یا این اسم گشتی نیمه  
 و حلقه مثل دارد و چهره بعینه مثل چهره مارتخ مسمن آن و مقوی آن و بکثرت دافع صفراء  
 و بلغم و سوزاک و شور و انشک و زهر و قاضی صاحب بن خود نوشته که ناگه منی از زبان  
 سنک است اسم ناگه دن است و نیز نوشته که ناگه کند یا نفع نون و سکون الف کاف  
 فارسی و فتح کاف فارسی ثانی و خوار نون و فتح دال جمله خوار و الف ثانی بوی دارد و  
 اسم وی است و نیا بر تشبیه بر گهای وی با پیچیک و نیز گویند والله اعلم تا و نفع نون  
 و الف و فتح دال جمله کسر بنمره و سکون یا تختانی اسم جاسن دریای است و در جاسن کوفه  
 ناگه موتویه نون و الف و فتح کاف فارسی و سکون را در جمله سم موده است ناگه یا نفع  
 نون و الف و سکون کاف فارسی و فتح با موحده و فتح لام و سکون الف شیرین و ترش  
 زخمت بود گرم و دیر پزیم باشد خارش و بی و ریشها و علامت های صفرا و دفع نماید  
 ناگه نفع نون و الف سکون کاف فارسی اسم اسرب است در خواص موافق بود قاضی  
 باد و بلغم و بواسیر را دفع نماید چون در نقره اندازند نقره را پاک از داید که خوب پاک ده و  
 کشته بخورند و اگر نه خلل پدید آورد تا ی نفع نون و الف بنمره و بعضی آخر یا تختانی نیز رضا

در فصل اولی از نمودن و دانستن  
اینکه در فصل اول بابی است که در آن  
چهارم در آن فصل احوال که در آن  
مال نگردد و در آن فصل  
بابی است که در آن فصل  
فصلیت و ثبوت میگردد  
با شش و انسان آتوق صاحب  
در فصل و انعام و بخشش و غیره که

[illegible][illegible]

و چون که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که هر کس در این راه  
 از آن دفعه غم و اندوه را نبرد  
 شدن و غم و اندوه را نبرد  
 عبادی را طاعت نمی آید  
 هر که بخواهد که در این راه  
 می دانم که حق را چه بگویم  
 می دانم که حق را چه بگویم  
 می دانم که حق را چه بگویم

[illegible]

[illegible]

۲۱۰  
نشد سجده از افعال که حکما می  
پیشین شده اند نیست که تعدیل اخلاق  
فصل کرده شود از اوضاع و احوال  
فصل گرفته و خصوصاً فصولی که از تشریف  
و خوف و کینه و غم و غصه و کینه و  
بالای طعام از اثر و کینه و  
آب و پیوند از چون شش ساخته شود و موجب  
و معلوم از این چنین کند تا از درجه یک  
و افعال او را درست سازد و افعال  
اظهار و غرض به و از درجه اول اخلاق  
کند و دیگر به تحصیل علوم و هر چه  
بیکم و دیگر به یکم

از آنکه مردم در آن قدر شکر از حق می نمایند  
 چنانکه شاید گفتند که حق می سازد و حق  
 خود را در حق می سازد و حق می سازد و حق می سازد



بار دو قسم شیرین را با چوب نیل گویند و خواص بسیار در کتب یونانی تفصیل مرقوم است  
 نیل یکسره نون و سکون یا در تخمانی و لام در هند کشیده وجود است و شهرت اندک تلخ  
 گرم و ملین و دافع در سپر و سرخ باد و فساد بلغم باد و استقا و مقوی سوس و کین  
 و سرگشتگی آرد و از ورق او خضاب میکند و درین امر بعدل است و بختن خضاب  
 از ورق او بعضی را از جهت زلزله نفع میکند و بعضی را ضرر چون استعمال او سبب و دت  
 شود و قفل باید افزود و خصوصاً در فصل و شهر بار نیل یکسره نون و سکون یا در تخمانی و لام  
 و سکون سیم و زبان سنگرت نیل من گویند یکسره نون و سکون یا در تخمانی و لام و تلخ  
 سیم و سکون نون بر دو اسم یا قوت یکدست شیرین و زخم است و مطابق  
 یا قوت سرخ نیل اسپند یکسره نون و سکون یا در تخمانی و لام و کسر بنره و سکون  
 سیم مهله فتح باو فارسی و فغان نون و دال مهله خواص در برابر اجناد کور شد نیل  
 یکسره نون و سکون یا در تخمانی و باد و موحده درخت عظیم است و معروف در بلاد هند و  
 اهل هند با اعتقاد وافر بدو دارند و چهار قسم نوشته اند و خواص هر یک شرح شد و تلخ و تر  
 و سرد بود و بعضی گرم و خشک بعضی معتدل نوشته اند شرح انهم دفع مضط و باد و بلغم  
 بود و جمیع امراض بادی و بلغمی و خونی و صفراوی را دفع بخشد حتی جذام و برص را و قوت هم شور  
 و جرب نافع یافته و متعاقب بجای باد و موحده سیم است حکیم علی در شرح قانون نوشته  
 اهل هند علاج قروح عسل لاند مال منو اصریر رویه ازین میکند و طریق استعمال متعدد است  
 گاهی استعمال برگبار تازه او میکنند و گاهی برگ خشک آن ساید استعمال نمایند  
 گاهی استعمال حصاره او میکنند گاهی حصاره برگ شاخ تازه و نرم و گاهی از لحان  
 و گاهی از قشر آن حکیم مذکور نوشته است که گاهی خش کرده ای برگ خشک آن میخورد

و قد است و می بنده دران  
سفیدست زن و افاق خوشن و  
نوز دران آوردن و دل بافتن و دوست  
و خیانت و بعضی رسایل بجای دوست  
و خیانت بهاء و گدازیدن و دگر و درازیدن  
و قوم است ایضا خوشن و دگر و درازیدن  
بنده و حاصل میشود و گدازیدن و دوست  
و بافتن و دوست و دران و دوست و دوست  
خوشن و دگر و دران و دوست و دوست  
و دوست و دوست و دوست و دوست  
۲۱۲



چنانچه گفت اگر دل  
 نرسد نباشد در دست  
 زنده ملک فرزند چو چنگ  
 و سپاه و از سبکتر و سنگ  
 بال و بال و بال و بال  
 با به دل و دل و دل

با نوره خیر طفاة دولت کرده میشود و در عصاره برگ سبز آن اگر یافته شود و الا در میان آب  
 اینخته در میان ناصوره فروخ خفته بر کند پس سیر و غنونه و لم فاسد و میر و یا بزرگوش  
 صالح را و در اندک مان شفا حاصل می آید باذن اله اما مقدار نوره پس ربع و نصف  
 آن نبار حدس صنایع و نیز حکیم علی گفته که دیده ام من از اثر این که فوق است بر  
 فواید مرا هم کبار و نیز را هم برگ سبز او اگر م ساخته بر شور و او را می بندد بعضی را  
 واده مغیر می سازد و بعضی را تحلیل میدهد و گاهی برگ سبزه گرم ساخته برای فواید  
 مذکور استعمال کرده می آید در انفجار قوی میگردد و نیز برگ نیم را در آب جوشانیده بخار  
 آن با ورام سید بن تحلیل او را می نماید و گاهی همراه او برگ سبزه او را جوشانیده و استعمال  
 و تحلیل قوی میگردد و چون ماده بسیار گرم بود و عوض سبزه او برگ عنب الثعلب ناید و از آب  
 جوشانیده برگ نیم ثبورا شستن سبب تحلیل آن و رفع قیمت مواد است و با  
 عدم مضرت است بخلاف آنکه اگر از آب صرف بشویند خصوص از سرد بگرانکه شود در  
 غایت حده و گرمی باشد نیلوب بکسرون و سکون یا بر تخانی و خم لام بکسرون  
 سوخته اسم سارس است نیل گا و بکسرون و سکون یا بر تخانی و لام فتح کاف  
 فارسی و الف و او گا و صحر است شکلش در میان استرواسگشت و می چوبم  
 و شیرین بود و می بفراید و کف و تلخه پیدا آر وین جوت لفتح نون و سکون یا بر تخا  
 و نون و خم جم و سکون و او و تا فوقانی اسم فارسی مایران است نیل کنشی بکسرون  
 و سکون یا بر تخانی و لام فتح کاف سکون نون و تا فوقانی هندی و خوار و سکون  
 یا بر تخانی اسم نهان خور دهند است برگ خشن دارد متوسط در خوردی و بزرگی و  
 خج نیلی رنگش گل نیلگون نیز دارد و نهال مگو است که در باغها بود و گل او را گل نیل کنشی

منافع سبب خاقان برسد و است  
 و غت و از ضرر رسد و است  
 بدندان کردن و بهر دست  
 خادین و آواز نیکو گشتان  
 پست خود بر آوردن و دست  
 در می را به زبان پاک خشن  
 و نیزش و از گون خشن  
 و بر میز استخوان و خشن  
 و با خن برون و بول بکسرون  
 و بعضا حاجت بخت قبل  
 ۲۱۳۳  
 شستن و دست بگل  
 شستنه و استاده و بکسرون  
 شکار و شسته بشن و دست بکسرون  
 بانه و بر و شاه و بکسرون  
 ریش و هر و چکل و بکسرون  
 غده بکسرون و شام افش و بکسرون  
 کوتاه و گاه دار و شستن افش و  
 پایشانی سبزه و است و بکسرون  
 و مغرب و چپ است بشن و بکسرون  
 دیدن و بکسرون و بکسرون

مملکت بسیار و آرد  
 عیسان و شمار نیان می آرد  
 از آنش کاغذ و قلم و نشین  
 صدق و دادن و باطارت  
 بدون از کسند و باو  
 موافقت از چشم و بکسرون

[illegible]

و خفاء نون و فتح کاف و الف و سکون را در جمله و خوش اکثر بقدر قاست انسان بود  
 تا دو قاست انسان و زیاده از آن دیده اند و بر گش نو که در خوش و بطور شکسته و  
 رگها بسیار دارد و گلش کوچک نشد رنگش اوسخ رنگ مالیدن بر آن بر قوا با  
 شفاء و لیکن حدت دارد و سوزش پیدا آید و سبک وافع باد و غم و صفا و پود  
 استخوان شکسته کند و بی بسیار است و در جور نیز گویند ماتی بفتح ما و و الف و کسر  
 نا، و خوقانی و خفاء و سکون یا و تخانی گوشتش شیرین بنگام ضم ما و سکون بسیار و الف  
 و ضم لام و سکون واو و نون جبهه شاد است و آنه ایست بسیار کوچک از تخم بالنگ خود  
 لیکن از و گنده و سخی رنگ یا با غبار آلود و بی و مقوی بدن و دفع فواق و باد و غم  
 و انتشار و فساد خون است **فصل الباء الموحده** بیل بفتح با و با موحده  
 و سکون لام یا هم اهل است **فصل الباء الفارسی** چو که بفتح با و ضم با و فارسی  
 و اوغنی و کاف و خفاء و الف اسم بوده بیر است **فصل الجیم** بیل بفتح جیم  
 و سکون لام اسم گنج است و صاحب بدن بود قسمی از نیش نوشته و آنند عظم **فصل**  
**الدال** بندی بد جور بفتح با و سکون دال بندی و ضم جیم و سکون واو و در جمله  
 و الف اسم با سنگبار است **فصل الراء** الهمله هر سنگبار بفتح با و سکون راء  
 و کسیرین و فغان و فتح کاف فارسی و خفاء و الف است و را و همله اسم هر سنگبار است هر سر اجتم  
 با و سکون راء و همله و ضم ما و ثانی و را و همله و ضم و الف اسم نهال خورد است گل سفید  
 بسیار کوچک است و قسمی است ازین بر نه سیر بلا قسم اول سرد است و گران و  
 بول و دفع فساد و غم و باد و ضم دویم گرم است و سبک و دفع بر سو و شکسته سنگ شانه  
 و دفع دشواری بول و تب هر سر بیل بکسر با و فتح راء و همله و ضم سین مملو شده و فتح

115

حضرت را باین میفرمایند از قضا  
 تو نیز مرگ داشتی چون تو میفرمودی و در  
 دیر و شب و روز میفرمودی و کار نداشت  
 کرده شایید و طاعت کرده ناکرده  
 انگارید و کار امروز فرمودی میفرمودی  
 و بر ما و بر هر نفسید و روزگارانی  
 اگر چه در روز یک نزه و این روزم  
 کینه و ترسید و دست و پاهای را  
 پند میفرمودی و در روزگارانی را  
 میفرمودی و در روزگارانی را  
 نان خود را





[illegible]









کتب پر غری این عالم  
 و بگذر فصل کن و بکن  
 و بنده باز دار خود را از  
 ربا بر باد این صاحب  
 شناسی نه دشمن  
 وقت که با این دوست  
 لباس که در کافیه  
 سده کردن و کافیه

تیکورا وقت ادب  
شادمان عالمها  
سکونت زک  
فلسفه دینیه نوروزان  
از بهای این جهان  
از بیک نوروز  
دور از غم

بالکسر بان مذکور برف را گویند و اصل یعنی عدم الحركت کوه را والد دران زمان حجاب  
از مکان است و پوشیده نیست که اسم اول مساعد اول و نام ثانی موبد ثانی است و کلمه  
آب نیز مذکور موافق با همین مرضی و مولد قلیلی از صغر او غرض حراره غریزی و مصلح ذائقه  
و دافع فساد باد و بلغم و خنی نماید که آب دریا گنگ افعال مسطوره بمراتب قوتی از آب  
است چه اطباء هند آب شسته در اکثر بقیع شین مجیده و تار فوقانی و دال جمله شده  
و ضم را بمحله و سکون و او است در خواص مذکور بعد آب دریا می گنگ شسته اند و بعد  
آن سر جو را که بقیع سین مجله و سکون را بمحله و ضم جم و سکون و او است و بعد آن آب یا  
جمن را و شک نیست که در دریا می گنگ اکثر خوسها که در کتب یونانیان در اوصاف  
انهار مسطوره است یافته میشود و بودن آبهای مذکور به مولده صغر و قلیله خلاف  
قیاس بلکه خلاف واقع بظن درمی آید بلکه باطنی باشد و الله علم فصل الواو یو کم و  
یو گیا بضم یا و تختانی و سکون و او مجهول کسر کاف فاء و سکون سیم و در نقطه ثانی عوضیم  
یا تختانی مجهول و الف آمده در دو بر دشت هر دو بهی نافع سرفه و چی یعنی نفث الدم که از سرفه  
جسم سرنانی معین جزل و دیگر خواص و در باب بمحله و باب حده مذکور شد یو کم  
بفتح یا و تختانی و دوا و الف و فتح سین مجله و سکون کاف اسم جوا و یا است و در نکته خود  
مذکور شد یو کم گنگ بفتح یا و تختانی و سکون و او فح کاف و سکون نون و فتح تار فوقانی  
هندی و سکون کاف ثانی یعنی خارج است و از آنکه در جزا بیشتر روید و کسر تشن و  
خرابی وی است گویا حدتش در حق وی بمنزله خار است بدین اسم موسوم شده و با جمله  
اکمیت پایا است و خواصش در باب موحده فارسی مذکور شد و صاحبین بود و را  
مفعول و فرایند می نیز نوشته و الله علم یوانی بفتح یا و تختانی و دوا و الف کسر نون و سکون

در غیر وقتش و اگر در وقت  
کی از وی غمید سگ گنگ  
بنامش و اگر خنی نافع قوا  
نیست که گنگ سگ گنگ  
عفت او از بخت سگ

من تصنیف جناب  
حکیم غلامرضا  
میرزا حسن بنفوری  
تمام شد



[illegible]

و باین آقوی داضف  
باین فرق کرده می شود که از ده عضو  
بسیار بول جاری می شود آن عضو  
باعتقوی اواصلست و عضو دیگر اضمف  
دارند و اکثر اوقات سالیانه قطع عضو  
می نمایند که سطل است و نیز بر جراحت  
بگرام و نیز آن می کنند و بعضی سرد  
عضو در وقت و صنف و اصالت  
مساوی می دارد و در چنانچه بول از او  
برود عضو بپای می کشند و از طریق  
۲۳۴  
عضو زمان جنین می آید و  
و عضو در آن نمی می آید و بطور  
مردان جامع می کنند مثل زنان  
می است که در حیث و در اوقات  
می کشند و در عمل می کشند و در چنانچه  
عمل می کشند و در عمل می کشند و در چنانچه  
خان صاحب قبله که حضرت جداید  
مردم در این باب حکایت نقل کرده اند  
که قصبی از جمله قبا که در این علوم  
بود

ہمسکے دیباہیں صحت  
بہر قضا و دیگر دلائل الحاق آن مردان با زمان





[illegible]

برای انضباط  
ناظرین یا تکلیف  
مستقیم که در  
حاضر و  
مستقیم که در  
مستقیم که در



صفت	غلط	صحيح	صفت	غلط	صحيح
۴	۱۶	۲	۱۶	۲	۴
۸	۳	۳	۳	۳	۸
۹	۱۱	۵	۵	۱۱	۹
۱۰	۴	۱۳	۱۳	۴	۱۰
۱۱	۵	۱۴	۱۴	۵	۱۱
۱۲	۶	۱۵	۱۵	۶	۱۲
۱۳	۷	۱۶	۱۶	۷	۱۳
۱۴	۸	۱۷	۱۷	۸	۱۴
۱۵	۹	۱۸	۱۸	۹	۱۵
۲۱	۱۰	۲۸	۲۸	۱۰	۲۱
۲۲	۱۱	۳۸	۳۸	۱۱	۲۲
۲۳	۱۲	۴۸	۴۸	۱۲	۲۳
۲۴	۱۳	۵۸	۵۸	۱۳	۲۴
۲۵	۱۴	۶۸	۶۸	۱۴	۲۵
۲۶	۱۵	۷۸	۷۸	۱۵	۲۶
۲۷	۱۶	۸۸	۸۸	۱۶	۲۷
۲۸	۱۷	۹۸	۹۸	۱۷	۲۸
۲۹	۱۸	۱۰۸	۱۰۸	۱۸	۲۹
۳۰	۱۹	۱۱۸	۱۱۸	۱۹	۳۰
۳۱	۲۰	۱۲۸	۱۲۸	۲۰	۳۱
۳۲	۲۱	۱۳۸	۱۳۸	۲۱	۳۲
۳۳	۲۲	۱۴۸	۱۴۸	۲۲	۳۳
۳۴	۲۳	۱۵۸	۱۵۸	۲۳	۳۴
۳۵	۲۴	۱۶۸	۱۶۸	۲۴	۳۵
۳۶	۲۵	۱۷۸	۱۷۸	۲۵	۳۶
۳۷	۲۶	۱۸۸	۱۸۸	۲۶	۳۷
۳۸	۲۷	۱۹۸	۱۹۸	۲۷	۳۸
۳۹	۲۸	۲۰۸	۲۰۸	۲۸	۳۹
۴۰	۲۹	۲۱۸	۲۱۸	۲۹	۴۰
۴۱	۳۰	۲۲۸	۲۲۸	۳۰	۴۱
۴۲	۳۱	۲۳۸	۲۳۸	۳۱	۴۲
۴۳	۳۲	۲۴۸	۲۴۸	۳۲	۴۳
۴۴	۳۳	۲۵۸	۲۵۸	۳۳	۴۴
۴۵	۳۴	۲۶۸	۲۶۸	۳۴	۴۵
۴۶	۳۵	۲۷۸	۲۷۸	۳۵	۴۶
۴۷	۳۶	۲۸۸	۲۸۸	۳۶	۴۷
۴۸	۳۷	۲۹۸	۲۹۸	۳۷	۴۸
۴۹	۳۸	۳۰۸	۳۰۸	۳۸	۴۹
۵۰	۳۹	۳۱۸	۳۱۸	۳۹	۵۰
۵۱	۴۰	۳۲۸	۳۲۸	۴۰	۵۱
۵۲	۴۱	۳۳۸	۳۳۸	۴۱	۵۲
۵۳	۴۲	۳۴۸	۳۴۸	۴۲	۵۳
۵۴	۴۳	۳۵۸	۳۵۸	۴۳	۵۴
۵۵	۴۴	۳۶۸	۳۶۸	۴۴	۵۵
۵۶	۴۵	۳۷۸	۳۷۸	۴۵	۵۶
۵۷	۴۶	۳۸۸	۳۸۸	۴۶	۵۷
۵۸	۴۷	۳۹۸	۳۹۸	۴۷	۵۸
۵۹	۴۸	۴۰۸	۴۰۸	۴۸	۵۹
۶۰	۴۹	۴۱۸	۴۱۸	۴۹	۶۰
۶۱	۵۰	۴۲۸	۴۲۸	۵۰	۶۱
۶۲	۵۱	۴۳۸	۴۳۸	۵۱	۶۲
۶۳	۵۲	۴۴۸	۴۴۸	۵۲	۶۳
۶۴	۵۳	۴۵۸	۴۵۸	۵۳	۶۴
۶۵	۵۴	۴۶۸	۴۶۸	۵۴	۶۵
۶۶	۵۵	۴۷۸	۴۷۸	۵۵	۶۶
۶۷	۵۶	۴۸۸	۴۸۸	۵۶	۶۷
۶۸	۵۷	۴۹۸	۴۹۸	۵۷	۶۸
۶۹	۵۸	۵۰۸	۵۰۸	۵۸	۶۹
۷۰	۵۹	۵۱۸	۵۱۸	۵۹	۷۰
۷۱	۶۰	۵۲۸	۵۲۸	۶۰	۷۱
۷۲	۶۱	۵۳۸	۵۳۸	۶۱	۷۲
۷۳	۶۲	۵۴۸	۵۴۸	۶۲	۷۳
۷۴	۶۳	۵۵۸	۵۵۸	۶۳	۷۴
۷۵	۶۴	۵۶۸	۵۶۸	۶۴	۷۵
۷۶	۶۵	۵۷۸	۵۷۸	۶۵	۷۶
۷۷	۶۶	۵۸۸	۵۸۸	۶۶	۷۷
۷۸	۶۷	۵۹۸	۵۹۸	۶۷	۷۸
۷۹	۶۸	۶۰۸	۶۰۸	۶۸	۷۹
۸۰	۶۹	۶۱۸	۶۱۸	۶۹	۸۰
۸۱	۷۰	۶۲۸	۶۲۸	۷۰	۸۱
۸۲	۷۱	۶۳۸	۶۳۸	۷۱	۸۲
۸۳	۷۲	۶۴۸	۶۴۸	۷۲	۸۳
۸۴	۷۳	۶۵۸	۶۵۸	۷۳	۸۴
۸۵	۷۴	۶۶۸	۶۶۸	۷۴	۸۵
۸۶	۷۵	۶۷۸	۶۷۸	۷۵	۸۶
۸۷	۷۶	۶۸۸	۶۸۸	۷۶	۸۷
۸۸	۷۷	۶۹۸	۶۹۸	۷۷	۸۸
۸۹	۷۸	۷۰۸	۷۰۸	۷۸	۸۹
۹۰	۷۹	۷۱۸	۷۱۸	۷۹	۹۰
۹۱	۸۰	۷۲۸	۷۲۸	۸۰	۹۱
۹۲	۸۱	۷۳۸	۷۳۸	۸۱	۹۲
۹۳	۸۲	۷۴۸	۷۴۸	۸۲	۹۳
۹۴	۸۳	۷۵۸	۷۵۸	۸۳	۹۴
۹۵	۸۴	۷۶۸	۷۶۸	۸۴	۹۵
۹۶	۸۵	۷۷۸	۷۷۸	۸۵	۹۶
۹۷	۸۶	۷۸۸	۷۸۸	۸۶	۹۷
۹۸	۸۷	۷۹۸	۷۹۸	۸۷	۹۸
۹۹	۸۸	۸۰۸	۸۰۸	۸۸	۹۹
۱۰۰	۸۹	۸۱۸	۸۱۸	۸۹	۱۰۰
۱۰۱	۹۰	۸۲۸	۸۲۸	۹۰	۱۰۱
۱۰۲	۹۱	۸۳۸	۸۳۸	۹۱	۱۰۲
۱۰۳	۹۲	۸۴۸	۸۴۸	۹۲	۱۰۳
۱۰۴	۹۳	۸۵۸	۸۵۸	۹۳	۱۰۴
۱۰۵	۹۴	۸۶۸	۸۶۸	۹۴	۱۰۵
۱۰۶	۹۵	۸۷۸	۸۷۸	۹۵	۱۰۶
۱۰۷	۹۶	۸۸۸	۸۸۸	۹۶	۱۰۷
۱۰۸	۹۷	۸۹۸	۸۹۸	۹۷	۱۰۸
۱۰۹	۹۸	۹۰۸	۹۰۸	۹۸	۱۰۹
۱۱۰	۹۹	۹۱۸	۹۱۸	۹۹	۱۱۰
۱۱۱	۱۰۰	۹۲۸	۹۲۸	۱۰۰	۱۱۱
۱۱۲	۱۰۱	۹۳۸	۹۳۸	۱۰۱	۱۱۲
۱۱۳	۱۰۲	۹۴۸	۹۴۸	۱۰۲	۱۱۳
۱۱۴	۱۰۳	۹۵۸	۹۵۸	۱۰۳	۱۱۴
۱۱۵	۱۰۴	۹۶۸	۹۶۸	۱۰۴	۱۱۵
۱۱۶	۱۰۵	۹۷۸	۹۷۸	۱۰۵	۱۱۶
۱۱۷	۱۰۶	۹۸۸	۹۸۸	۱۰۶	۱۱۷
۱۱۸	۱۰۷	۹۹۸	۹۹۸	۱۰۷	۱۱۸
۱۱۹	۱۰۸	۱۰۰۸	۱۰۰۸	۱۰۸	۱۱۹
۱۲۰	۱۰۹	۱۰۱۸	۱۰۱۸	۱۰۹	۱۲۰
۱۲۱	۱۱۰	۱۰۲۸	۱۰۲۸	۱۱۰	۱۲۱
۱۲۲	۱۱۱	۱۰۳۸	۱۰۳۸	۱۱۱	۱۲۲
۱۲۳	۱۱۲	۱۰۴۸	۱۰۴۸	۱۱۲	۱۲۳
۱۲۴	۱۱۳	۱۰۵۸	۱۰۵۸	۱۱۳	۱۲۴
۱۲۵	۱۱۴	۱۰۶۸	۱۰۶۸	۱۱۴	۱۲۵
۱۲۶	۱۱۵	۱۰۷۸	۱۰۷۸	۱۱۵	۱۲۶
۱۲۷	۱۱۶	۱۰۸۸	۱۰۸۸	۱۱۶	۱۲۷
۱۲۸	۱۱۷	۱۰۹۸	۱۰۹۸	۱۱۷	۱۲۸
۱۲۹	۱۱۸	۱۱۰۸	۱۱۰۸	۱۱۸	۱۲۹
۱۳۰	۱۱۹	۱۱۱۸	۱۱۱۸	۱۱۹	۱۳۰
۱۳۱	۱۲۰	۱۱۲۸	۱۱۲۸	۱۲۰	۱۳۱
۱۳۲	۱۲۱	۱۱۳۸	۱۱۳۸	۱۲۱	۱۳۲
۱۳۳	۱۲۲	۱۱۴۸	۱۱۴۸	۱۲۲	۱۳۳
۱۳۴	۱۲۳	۱۱۵۸	۱۱۵۸	۱۲۳	۱۳۴
۱۳۵	۱۲۴	۱۱۶۸	۱۱۶۸	۱۲۴	۱۳۵
۱۳۶	۱۲۵	۱۱۷۸	۱۱۷۸	۱۲۵	۱۳۶
۱۳۷	۱۲۶	۱۱۸۸	۱۱۸۸	۱۲۶	۱۳۷
۱۳۸	۱۲۷	۱۱۹۸	۱۱۹۸	۱۲۷	۱۳۸
۱۳۹	۱۲۸	۱۲۰۸	۱۲۰۸	۱۲۸	۱۳۹
۱۴۰	۱۲۹	۱۲۱۸	۱۲۱۸	۱۲۹	۱۴۰
۱۴۱	۱۳۰	۱۲۲۸	۱۲۲۸	۱۳۰	۱۴۱
۱۴۲	۱۳۱	۱۲۳۸	۱۲۳۸	۱۳۱	۱۴۲
۱۴۳	۱۳۲	۱۲۴۸	۱۲۴۸	۱۳۲	۱۴۳
۱۴۴	۱۳۳	۱۲۵۸	۱۲۵۸	۱۳۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۳۴	۱۲۶۸	۱۲۶۸	۱۳۴	۱۴۵
۱۴۶	۱۳۵	۱۲۷۸	۱۲۷۸	۱۳۵	۱۴۶
۱۴۷	۱۳۶	۱۲۸۸	۱۲۸۸	۱۳۶	۱۴۷
۱۴۸	۱۳۷	۱۲۹۸	۱۲۹۸	۱۳۷	۱۴۸
۱۴۹	۱۳۸	۱۳۰۸	۱۳۰۸	۱۳۸	۱۴۹
۱۵۰	۱۳۹	۱۳۱۸	۱۳۱۸	۱۳۹	۱۵۰

[illegible]









